

**فقر و فلاکت و بی‌کاری توده‌ها** در کنار حاکمیت **دولت‌های دیکتاتوری** و استبداد سیاسی مهم‌ترین عامل این خیرش‌های مردمی را شکل داده است. من در ادامه به استناد آمار و ارقام عمق وخامت اوضاع اقتصادی مردم این کشورها را نشان خواهم داد اما عجلتاً می‌خواهم بگویم وقتی که نماد **نان** بر پرچم قیام معترضان می‌نشیند، وقتی که خواست فوری مردم در بر کناری دولت‌های دیکتاتوری و کل اعوان و انصار دیکتاتورها جای می‌گیرد، پیداست که کدام عامل مردم را این چنین به ستوه آورده است. خودسوزی آن دانشجوی درمانده و بی‌کار (محمد بوغزیزی) فقط جرقه‌یی به خرم‌گاه آغشته به بنزین بوده است. وگرنه روزانه ده‌ها نفر خودسوزی می‌کنند و وقایعی به مراتب تلخ‌تر از زنده‌گی سیاه و ناکام جوان سوخته‌ی تونس اتفاق می‌افتد و آب زیادی تکان نمی‌خورد. روز روشن در تهران بیمار ناتوان از پرداخت هزینه‌ی درمان را در بیابان رها می‌کنند و جامعه‌ی سنگ کوب کرده و بهت‌زده‌ی ما به نظاره می‌نشیند. من البته به این جمله‌ی ربط و بی‌ربط که "تونس تونسست، ما نتونسیم" با تأکید بر تفاوت‌های خیزش اجتماعی مردم معترض و عاصی ایران و هژمونی بورژوا لیبرالی سبز از یک‌سو و جنبش رادیکال و عمیقاً توده‌یی مردم تونس و مصر و سایر مناطق درگیر انقلاب از سوی دیگر اشاره خواهم کرد. اما فی‌الحال برای این که بتوانم بحث جامعی ارائه دهم از تونس آغاز می‌کنم.



## دوران نان،

## طغیان کار، غلیان آزادی

پاسخ محمد قراگوزلو به شش پرسش آرش

تونس بن‌علی همان مدینه‌ی فاضله‌ی صندوق بین‌المللی پول بود. همان جایی که توریست‌های غربی می‌توانستند با استفاده از پناهگاه‌های دولت سکولار و مدرن و ای‌بسا آتیه‌نیست چند روزی را خوش بگذرانند و حال کنند. به عبارت دیگر تونس بن‌علی همچون چماقی در دست تئوریسین‌های نئولیبرال صندوق عمل می‌کرد تا هر وقت خواستند آن را بر سر منتقدان لگام گسیخته‌ترین اقتصادهای باز آزاد، خصوصی‌سازی، مقررات‌زدایی مالی و تولید غیر مادی و کازینویی بکوبند. بهشت تونس جایی امن برای سرمستی نئولیبرالیسم و الگویی زیبا برای تحمیل برنامه‌های صندوق بین‌المللی و بانک جهانی به سایر کشورهای پیرامون بود. همه چیز در سطح صورت‌مندی‌های آراسته و پیراسته عالی بود. دوستی که نوروز ۱۳۸۸ (میلادی‌اش را نمی‌دانم) با اهل و عیال به تونس رفته بود می‌گفت "دریغ از ترکیدن یک لاستیک یا صدای انفجار یک بادکنک؟! پس ناگهان چه شد؟ چرا در سوئیس و سوئد و نروژ و فنلاند و هلند یک دفعه انقلاب نمی‌شود؟ سوءتفاهم نشود. من البته از سوسیال دموکراسی حاکم بر این کشورها دل خوشی ندارم اما وقتی که فی-المثل فساد اداری و اقتصادی در نروژ نزدیک به هیچ است اما در همان حال آن زمان که پرده بر می‌افتد و فسادهای کلان بن‌علی و زن و بچه و فک و فامیل‌اش رو می‌شود، دانسته می‌آید که نه؛ مثل این که زیر پوست شهر خبرهایی بوده است و آن که می‌فرموده "آسوده بخوابید ما بیداریم" لالایی را برای چاپیدن مردم می‌خوانده و چهار چشمی بیدار بوده است تا هر آینه چنگال در تن و جان زخمی نیروی کار بیش‌تر فرو کند.....

کل مدیای سرمایه‌داری جهانی از سال ۲۰۰۲ از بچه محل‌های خود استشهادهای خیابانی جمع کردند که: "آهای خلائق دولت‌گرا! و آی کارگران سوسیالیست! چه نشسته‌اید که تونس بهشت شد." از خروس خوان تا بوق سگ گفته می‌شد که رشد اقتصادی تونس منطبق با الگوی صندوق بین‌المللی به چنان مرزی از شکوفایی رسیده که این کشور به عضویت سازمان تجارت جهانی درآمد است. (همین عضویت درگات محور همان انتقادات اصلی جناب مهندس موسوی از برنامه‌های متزلزل اقتصادی جناب دکتر احمدی‌نژاد نیز بود و به همین سبب نیز آقای دکتر برای عقب نماندن از قافله‌یی که از زمان رفسنجانی سلانه سلانه راه افتاده، به موتور نئولیبرالیزه کردن اقتصاد ایران هشت نه سیلندر دیگر اضافه بسته است.) باری در سال ۲۰۱۰ نرخ بی‌کاری در تونس حداقل و بنا بر آمارهای رسمی ۱۴ درصد بوده است. نماد این بی‌کاری همان محمد بوغزیزی است که با وجود تحصیلات دانشگاهی به سبزی فروشی روی گاری ساخته و سوخته بود.

از سال ۲۰۰۲ برنامه‌ی **خصوصی‌سازی‌های نئولیبرالی** شدت گرفت و صنایع کشاورزی، معدن و توریسم به کنترل سرمایه‌گذاران بخش خصوصی درآمد. این سرمایه‌گذاران "سخاوت‌مند" از یک‌سو درآمد هنگفتی به جیب می‌زدند و از سوی دیگر مالیات نمی‌دادند و در نتیجه بدهی سنگینی را بر دوش دولت گذاشتند. توزیع سرمایه رو به بالا یعنی همین. دولت بن‌علی برای جبران این بدهی و رفع کسر بودجه اقدام به حذف سوبسیدها، کاهش هزینه‌ها

**پاسخ اول:** تعجب‌نکنید. انسانی که می‌تواند قدرت‌مندترین فوتبالیست سیاسی رادیکال عصر ما باشد، انسانی که در برابر تندر می‌ایستد تا خانه را با انتشار منظم مجله‌اش روشن کند... این توان آرش گونه را هم دارد که مثل همیشه چند خشاب پرسش سوزان را با چکاندن یک ماشه خالی کند و همه را به هدف بزند. در همین سوال اول دست‌کم چهار پنج معمای به هم پیوسته طراحی شده است که حتا با استقرار **سیاست ریاضت اقتصادی** در کلام هم مثنوی را به صدمن و چارک می‌کشاند. در مجموع و از قرار موتور محرکه‌ی بحث بر محور شاسی اعتراض‌های ترقی‌خواهانه‌ی فرودستان آفریقای شمالی و خاورمیانه آب‌بندی شده است. پیش از آن که این پرسش را آچارکشی کنیم که چرا این "خیزش‌های توده‌یی **صده حکومتی زنجیره‌یی**" شده، به اصلاح آن می‌پردازیم که: مگر قرار است در عصر سلطه‌ی کثیف‌ترین و هارترین ایده-نئولوژی سرمایه‌داری (نئولیبرالیسم) "**خیزش‌های توده‌یی حکومتی**" - بدون ضد؟! - هم داشته باشیم؟

ابتدا لازم می‌دانم یادآور شوم که تاریخ معاصر دست‌کم سه دسته "انقلاب زنجیره‌یی" را ضبط کرده است:

یک. جنگ‌های رهایی بخش اسپانیا - آمریکای لاتین ۱۸۲۵-۱۸۲۰.

دو. انقلاب‌های ۱۸۴۹ - ۱۸۴۸ اروپا.

سه. سقوط دولت‌های عضو پیمان ورشو و "انقلاب" های ارتجاعی ۱۹۹۱ - ۱۹۸۹.

این انقلاب‌ها زنجیره‌یی بود. دو سه سال پایید. رادیکال‌ترین آن‌ها (اروپا) شکست خورد. اما ارتجاعی‌ترین شکل ممکن یک "انقلاب" واپس‌گرا یعنی فروپاشی اردوگاه کمونیسم بورژوایی شوروی و سقوط دولت‌های هم پیمان مسکو، به پیروزی‌های تلخ سرمایه‌داری بازار آزاد انجامید. اینک ما با چهارمین حلقه‌ی انقلاب‌های زنجیره‌یی مواجه هستیم.

انقلاب‌های جاری و نیمه‌تمامی که روند رو به رشد خود را در آفریقا و خاورمیانه طی می‌کند، بی‌تردید برخاسته از دو عامل اقتصادی و سیاسی است.

و لغو کلیه‌ی خدمات اجتماعی دولت کرده بود. در سال ۲۰۱۰ قیمت کالاهای اساسی تا ۲۵ درصد افزایش یافت. برای اجرای این سیاست‌های اقتصادی و تحمیل فقر و فلاکت به توده‌ها، وجود یک دولت **دیکتاتوری بورژوازی** ضروری است. دولت بن‌علی بیست و سه سال زحمت‌کشان تونس را تحت انواع و اقسام فشارهای اقتصادی سیاسی به بند کشید. واضح است که هیچ درجه‌یی از دموکراسی توده‌یی و آزادی سیاسی بدون رفاه اقتصادی کارگران و ارتقای سطح معیشت مردم تحقق پذیر نتواند بود. آنان که با شعار عوام‌فریبانه‌ی "جنبش دموکراسی خواهی" می‌خواهند **انقلاب نان و آزادی** را مصادره کنند، این حقیقت ساده را کلاشانه به بوته‌ی تردید می‌گذارند. به این ترتیب فشار اقتصادی در کنار استبداد سیاسی ماشه‌ی توپ پر مردم تونس را چکاند. اما این هنوز ابتدای راه انقلاب است.

بد نیست در این جا به آنان که جنبش انقلابی و ضد دیکتاتوری مردم تونس را به رخ جنبش کارگری می‌کشند و با تکیه به عبارت مثلاً مسجع "تونس تونسست..." از دور و نزدیک هم دستی بر آتش و دود ندارند بگویم که تفاوت دو جنبش اعتراضی ایران (بعد از خرداد ۸۸) و انقلاب نیمه تمام تونس در این بود که:

۱. برخلاف ایران، سرمایه‌داری تونس به رهبری دولت بن‌علی توانسته بود در سرمایه‌داری جهانی ادغام شود و به لحاظ ایده‌نولوژیک نیز حاکمیتی متفاوت (با ویژه‌گی سکولار) با دولت ایران سامان دهد. دولت ایران - از موسوی تا احمدی‌نژاد - با وجود درآمدی بالغ بر هزار میلیارد دلار هنوز نتوانسته است به مطالبات سرمایه‌داری ایران (انباشت موفق سرمایه) پاسخ گوید و از بدو انقلاب ۵۷ تا کنون با یک بحران سیاسی همیشه مستمر درونی و بیرونی درگیر بوده است. همین امر - برخلاف تونس - به فرار و اعتصاب سرمایه انجامیده و مانع از عضویت و ورود دولت ایران به نهادهای سرمایه‌داری جهانی شده است. به یک مفهوم **در ایران تعمیق مناسبات سرمایه‌داری همواره با مناقشات داخلی و جهانی پیوند خورده است**. به این مفهوم دولت ایران (علی‌العموم) همواره با لیبرالیسم غربی درگیر بوده است. تلاش رفسنجانی و خاتمی - و اخیراً کوشش گروه احمدی‌نژاد، مشایبی و هاشمی‌نمره (شورای عالی ایرانیان) - برای حل این معضل (ارتباط با آمریکا) با دخالت نهادهای قدرت‌مند شکست خورده است.

۲. از سوی دیگر در غیاب شکل‌های مستقل کارگری و احزاب رادیکال متکی به پشتیبانی فرودستان اقتصادی، هژمونی "اپوزیسیون" دولت ایران در جریان اعتراضات خرداد ۸۸ به بعد تا مطلع ۶ دی، یک‌سره در اختیار بورژوازی لیبرال متشکل و بهره‌مند از پول و حزب (کارگزاران و مشارکت) قرار داشته است. حضور انفرادی کارگران و زحمت‌کشان در خیابان‌ها برای هژمونیک شدن موقعیت طبقه‌ی کارگر بی‌فرجام مانده است. اساساً "اپوزیسیون" اصلاح‌طلب و لیبرال دولت ایران کم‌ترین نقشی برای طبقه‌ی کارگر قابل نبوده و بارها از زبان سخن‌گویان نئولیبرال خود اصل این طبقه را به چالش کشیده است. در بهترین شرایط جناح "چپ" این "اپوزیسیون" در تعرضی مستقیم به تحلیل‌های من - که به زعم آنان طبقه‌ی کارگر را به سمت "انزوا" رانده است - از کارگران خواسته‌اند به "ائتلاف" با نخبه‌گان بورژوازی سبز بستانند. در واقع این نیز حکم انحلال طلبانه از نوع محترمانه‌ی آن است. رجب علی مزروعی پاس می‌دهد و مهرداد مشایخی آبخار می‌گوید! در تونس چنین نبود. فرودستان تونس برای انداختن یک بورژوازی لیبرال کاملاً غربی به خیابان آمدند و پرچم و آلت‌ناتیو واقعی **نان و آزادی** را برافراشتند. در چنین شرایطی خرده بورژوازی تونس نیز - برخلاف طبقه‌ی متوسط شهری ایران - هژمونی یک انقلاب ضد بورژوازی را پذیرفت.

مضاف به این که در تونس دو عباوی میان **دو فراکسیون دولتی** - یکی نئوکسرواتیست و دیگری کسرواتیست رفرمیست - در کار نبود. صدور فرمان **خصوصی‌سازی نفت** از سوی امثال شیخ مهدی کروی مانند دستورالعمل‌ها و بیانیه‌های "بی‌تنازل" میرحسین موسوی نازل نمی‌شد. از همان ابتدای انقلاب مردم تونس، سیاست‌مدارانی از جنس محمد خاتمی تا ابراهیم یزدی و "استادان متخصصی" مانند موسا غنی‌نژاد و احسان نراقی جایی در بالای منبر نداشتند. در ایران در اوج زد و خورد‌های انتخاباتی آقایان کرباسچی و عباس عبدی (به عنوان معاون اول و مشاور رییس‌جمهور کروی) برای خصوصی‌سازی کل اقتصاد ایران برنامه می‌دادند. آقای نامدار زنگنه (مشاور ارشد

میرحسین موسوی) از این شاکتی بود که سپاه پاسداران عرصه را بر خصوصی‌سازی و اجرای اصل ۴۴ قانون اساسی تنگ کرده است. اما در تونس مردم علیه این خصوصی‌سازی‌ها شوریده بودند. در یک کلام در تونس توهم مردم نسبت به بورژوازی لیبرال و رفرمیست و جرس و شورای هم‌آهنگی راه سبز امید و اتحاد جمهوری‌خواه و مشروطه طلب و سکولار نو و کهنه و مدرن و غیره فرو ریخته بود. اما در ایران تازه این جماعات "جمعه‌گردی" راه انداخته‌اند! و از بی بی سی و تی وی آمریکا برای رهبری جنبش سبز اتانق کرایه کرده اند.....

باری مساله‌ی مصر هم بی‌شبهت به تونس نیست. وضع اقتصادی مردم مصر در سال‌های اخیر ساعت به ساعت وخیم‌تر شده است. روزنامه‌ی نیمه رسمی الاهرام در تاریخ دوم ژوئن به صراحت نوشت "همه‌گامی دانستند که پیش از پیروزی ۲۶ ژانویه ۲۰۱۱ وضع اقتصادی کشور خراب بود اما تا آن تاریخ باید آن را پوشیده می‌داشتیم." گزارش‌گر الاهرام به نقل از اطلاعات مرکز آمار مصر این ارقام را به گوش مردم جهان می‌رساند:

\* از سال ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۹ در بیمارستان‌های دولتی تعداد تخت از ۱۵۶۰۰۰ به ۱۲۹۰۰۰ کاهش یافته. در همین دوران جمعیت از ۶۶ میلیون به ۷۶ میلیون صعود کرده است.

\* تمام آمار مربوط به این دوران (مبارک - احمد نظیف) می‌گوید: کاهش درمانگاه‌های دولتی از ۳۳۷ به ۲۲، مراکز حمایت از کودکان و مادران از ۲۰۳ به ۱۵۷، مراکز ویژه‌ی مردم کم درآمد در استان‌ها از ۱۰۶ به ۴۳، تعداد تخت حمایت از کودکان بیمار از ۱۰ هزار به ۵ هزار، میزان مصرف سرانه‌ی سالانه‌ی غلات از ۳۳۳ کیلو به ۳۰۳ کیلو، مصرف سرانه‌ی گوشت قرمز از ۱۶ کیلو به ۱۴ کیلو، مصرف سرانه‌ی بقولات از ۸/۸ کیلو به ۶/۹ کیلو کاهش داشته است و در همان حال پرونده‌های فساد مالی از سالانه ۶۵۰۰۰۰ به ۸۰۰۰۰۰، حوادث خطوط ریلی از ۹۷۵ به ۱۲۶۰، حوادث راننده‌ی گازی از ۱۸۰۰۰۰ به ۲۵۰۰۰۰، بی‌کاری از ۹ درصد به ۱۳ درصد، تورم از ۴/۸ درصد به ۱۵ درصد، دانش-آموزان هر کلاس از ۲۹ نفر به ۳۲ نفر، طلاق از ۶۵۰۰۰ مورد به ۹۰۰۰۰ مورد و... افزایش داشته است. (من این ارقام را در دو مقاله‌ی "مصر در آستانه‌ی

**دو راهی سوسیالیسم یا بربریت**" و "ایران و مصر: ولی افتاد مشکل-ها" با وضع مشابه آن‌ها در ایران مقایسه کرده‌ام) این آمار به وضوح از یک **فروپاشی تمام عیار اقتصادی** و به قول لنین "خطر فلاکت" بی‌کم و کاست (یا "نا به جایی طبقاتی") حکایت می‌کند. مردم این کشورها نه یک شبه خواب نما شدند و نه برای انداختن دیکتاتورها به اراده‌ی خود رجوع کردند. ما مستند حرف می‌زنیم. وقتی می‌گوییم هدف قیام مردم مصر کسب نان و آزادی بوده، استنادمان فقط به همین آمار دولتی تازه اعلام و علنی شده نیست. در **مصر جنبش کارگری و احزاب چپ** نقش بسیار مثبت و موثری در فرایند تعمیق مطالبات مردم - از سقوط مبارک تا فشار بر نظامیان - ایفا کرده‌اند. همه‌ی حوادث گواه آگاه این مدعاست. در مصر از سال ۲۰۰۲ دستمزدها مرتب کاهش یافت و بی‌کاری رو به فزونی رفت. از این سال به بعد ساحت سیاسی مصر همیشه شاهد اعتصابات گسترده‌ی کارگری بوده است. برای نمونه روز ششم آوریل ۲۰۰۸ مردم شهر صنعتی محله‌ی الکبرا - واقع در شمال قاهره - که از تورم سرسام‌آور و کمبود نان یارانه‌یی به ستوه آمده بودند، شهر را به آتش کشیدند. اعتصاب ۲۵ هزار نفره‌ی کارگران ریسندگی و بافنده‌گی در همین هنگام رخ داد. قیمت نان آزاد از سال ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۰ دو برابر شد. (در ایران این روند طی یک ماه "فروردین ۱۳۹۰" صورت گرفت) از سال ۲۰۰۴ یک جنبش اعتراضی گسترده تمام مصر را فراگرفته بود. احزابی مانند جنبش ملی پیشرفت، کفایت (اتحادیه‌ی روشن‌فکران پلورال)، حزب کرامت (ناصریست‌ها) و حزب اسلامی کارگران در میدان بودند. بعد از جنگ لبنان (۲۰۰۶) حزب ناسیونالیست کفایت آفت و احزاب مترقی مانند حزب کمونیست، حزب تازه تاسیس سوسیال دموکرات و حزب تروتسکیست‌های سوسیالیست انقلابی وارد مبارزه‌ی طبقاتی شدند. آن چه که در مصر اتفاق افتاد - و هنوز ادامه دارد - برخلاف جمله‌ی مطروحه در سوال شما توهم تکرارپذیر "سناریوی آسان و تند آهنگ تونس" نبود. زمینه‌های مشترکی که قیام انقلابی کارگران و زحمت‌کشان آفریقای شمالی و خاورمیانه را شکل می‌دهد تفاوت چندانی با آن چه در یونان و اسپانیا و پرتغال و حتا فرانسه و انگلستان و ایتالیا (دو قطب اروپا) می‌گذارد نمی‌تواند داشته باشد و ندارد. این **درد مشترکی** است که کارگر پرتغالی و یونانی و فرانسوی یک جور فریاد می‌

کشد، کارگر مصری و تونس‌ی و اردنی و مراکش‌ی و سوری جوری دیگر. و البته کارگر بی‌تشکل ایرانی و عراقی و آذربایجانی به گونه‌ی متفاوت. همه اما از یک حنجره. در یونان و پرتغال به اسم دولت "سوسیالیست" برنامه‌های ریاضت اقتصادی بر معیشت فرودستان تحمیل می‌کنند، در فرانسه و انگلستان به نام دولت نئولیبرال. در ایران نامش را می‌گذارند اصلاح الگوی مصرف و جهاد اقتصادی. اما واقعیت همان است. سال‌هاست که اکوسوسیالیست‌ها به سرمایه‌داری حمله می‌کنند که پدر نیامزیده‌ها! شما با کالایی کردن نیروی کار و رقابت و اضافه تولید و مصرف بی‌رویه در یک لایه‌ی نازک اجتماعی محیط زیست را به لبه‌ی پرتگاه برده‌اید. اما سوال اساسی این جاست که چه کسانی باید در الگوی مصرف خود تجدیدنظر کنند؟ یک خانواده‌ی کارگری با دو اتاق و چند شعله برق و یک حمام فسقلی؟ یا آن سرمایه‌دار و بازاری فرمانیه نشین که تعویض آب استخر خانه‌اش مساوی آب مصرفی کل مردم خانی‌آباد است؟ آن آقای معاون وزیر که به قول احمد توکلی برای پسرش ساعت ۴۵ میلیون تومانی می‌خرد یا امثال بنده و کارگران قرارداد سفید که به محض اراده‌ی کارفرما باید آب حوض بکشیم؟ نکند کارگرانی که دستمزدهای‌شان از پنج ماه تا یک سال و اندی به تعویق افتاده است باید صرفه‌جویی کنند؟

می‌بینید که برخلاف تصور شما این درد مشترک محدود و منحصر به چند کشوری که فی‌الحال در آتش انقلاب می‌سوزند نیست. من در کتابی که به تازه‌گی نوشته‌ام و بعید می‌دانم که در ایران مجوز نشر بگیرد از "عصر فروپاشی سرمایه‌داری" و دوران "انقلاب‌های کارگری" سخن گفته‌ام. این ادعا را من کم و بیش؛ پیش از علنی شدن بحران جهانی اقتصادی در سال ۲۰۰۵ مطرح کرده‌ام و پای آن ایستاده‌ام و دلایل کافی تئوریک و کنکرت دارم. به عبارت دیگر این بحران جاری سرمایه‌داری از آن تو بمیری سال‌های ۱۸۴۸ و ۱۸۷۱ و ۱۹۲۹ و دهه‌ی هفتاد و مشابه آن‌ها نیست. این بحران حکم به فروپاشی‌ها خواهد داد. بن‌علی و مبارک و قذافی و عبدالله صالح و اسد و امثال این‌ها مقدمه و درآمد کوتاه این کتاب قطورند. از شب هنوز مانده دودانگی!

**پاسخ دوم:** تا آن جا که به تحلیل‌های من باز می‌گردد شخصاً هرگز این خیزش‌ها را منحصر و محدود به جهان عرب ندانسته‌ام. به نظر من سرمایه‌داری در سطح جهانی وارد دوران جدیدی از **بحران اقتصادی** و به تبع آن **بی‌ثباتی سیاسی** شده است. این بحران در تمام کشورهای اصلی و فرعی سرمایه‌داری به وضوح پدیداست. با این تفاوت که در هر کشور بنا به زیرساخت‌های اقتصادی و موقعیت بورژوازی حاکم، بحران اقتصادی و سیاسی به شکل خاصی امکان بروز یافته است. آن چه که در حال حاضر گریبان دولت‌های سرمایه‌داری را گرفته است فقط یک "حادثه‌ی سیاسی" - فی‌المثل مانند جنگ قره‌باغ یا حتا فروپاشی یوگوسلاوی - نیست. مسأله‌ی اساسی این است که سرمایه‌داری همه جا دچار بحران ناشی از **گرایش نزولی نرخ سود** شده است. واضح است که قصد ما در این جا طرح یک مولفه‌ی تئوریک - نظیر مباحث گروندریسه - نیست. با این حال باید تاکید کنم که ما شاهد یک **بحران عمیق کاپیتالیستی** در سراسر جهان هستیم. این بحران ظاهراً از سپتامبر ۲۰۰۸ در آمریکا علنی شده، اما واقعیت این است که عمق آن به سیاست‌های تاجریستی - ریگانیستی باز می‌گردد و در تعمیق و گسترش آن از انگلستان و آمریکا به سایر کشورهای سرمایه‌داری بزرگ و کوچک نهادهایی مانند **صندوق بین‌المللی و بانک جهانی** نقش به شدت مخرب ایفا کرده‌اند. شما تحت هیچ دسته‌بندی و با هیچ خط‌کشی نمی‌توانید سیاست افزایش سن بازنشستگی در فرانسه را از برنامه‌ی ریاضتی افزایش سه برابری شهریه‌ی دانشجویان، مالیات سرانه بر مستغلات و بالا رفتن سن بازنشستگی در انگلستان تفکیک کنید. آن چه که در یونان و اسپانیا و پرتغال می‌گذرد کم و بیش همان روندی است که به گونه‌ی دیگر در آفریقای شمالی و خاورمیانه جریان دارد. من طی مقاله‌ی تحت عنوان "**خصوصی‌سازی در ایران؛ بحران کاپیتالیستی از آفریقای شمالی تا خاورمیانه**" بخش چهارم از سلسله مقالات "**امکان‌یابی مکان دفن نئولیبرالیسم**" به این عرصه‌ی بی‌در و پیکر وارد شده‌ام و این جا ریاضت اقتصادی در کلام را رعایت می‌کنم و از آن می‌گذرم. دعوا بر سر این نیست که مردم از ریخت و قیافه‌ی منحوس امثال سارکوزی و برلوسکونی و زاپاترو و پاپاندرو و کامرون و مرکل و نتانیاهو تا بن‌علی و مبارک و قذافی و عبدالله صالح و علی‌اف و نوری مالکی و ملک عبدالله و

آل خلیفه و اسد و امثال این‌ها حال‌شان به هم می‌خورد. بله این واقعیت دارد که این آدمک‌ها در عرصه‌های غیر سیاسی نیز سخت تلخ و غیر قابل تحمل و ناشادند. اما مسأله این نیست. می‌خواهم تاکید کنم مسأله بر سر تغییر سیاست‌مداران (فی‌المثل رفتن مبارک و جلوس برادعی) نیست. برخلاف اهداف سیاست‌های امپریالیستی اتحادیه‌ی اروپا و آمریکا که می‌کوشند با جمع کردن بساط دیکتاتورها از سقوط نظام دیکتاتوری سرمایه‌داری جلوگیری کنند و در هر کشور به صورت مختلف به عملیاتی‌سازی این سیاست پرداخته‌اند - از جمله باشتاب گوش مبارک را گرفتند و از معرکه بیرون کشیدند و... - موضوع دعوا اساساً چیز دیگری است. یک بار دیگر به آماری که در مورد اقتصاد مصر ارایه کردم مراجعه کنید. چنان وضعی را در آمریکا هم می‌بینید. در ایران هم کم و بیش همان وضع وخیم بر معیشت مردم حاکم شده است. **فقر، گرسنگی، بی‌کاری، ارزان‌سازی نیروی کار، فحشا، رکود اقتصادی، تورم** و غیره دمار از روزگار کارگران و زحمت‌کشان درآورده است. این فلاکت‌های مصیبت بار با سیاست‌های نئولیبرالی ریاضتی نه فقط بهبود نمی‌یابد، بل که بدتر و شدیدتر هم می‌شود. زمانی که سرمایه سودآور بوده است، عشق و حال و ارزش اضافی و سودهای کلان‌شان را سرمایه‌داران به جیب زده‌اند، حالا که گرایش نزولی نرخ سود یقه‌ی سرمایه را گرفته است تاوانش را باید فرودستان اقتصادی بدهند؟ چرا؟ ریاضت اقتصادی که در ایران طی دو سه سال گذشته تحت عناوینی همچون "هدف‌مندی‌سازی یارانه‌ها"، "اصلاح الگوی مصرف" و "جهاد اقتصادی" و غیره مطرح شده بسیار "عالی" است، مشروط بر آن که کل این ریاضت‌کشی‌ها را بورژوازی تحمل کند. دستمزدهای کارگران از مالیات‌های تصاعدی بر درآمدهای نجومی بورژوازی دست‌کم به حداقل خط فقر (نزدیک به یک میلیون و دویست هزار تومان در سال ۱۳۹۰) برسد و واقعی شود.

بیمه‌ی بی‌کاری و سایر خدمات اجتماعی و رفاهی شامل حال زحمت‌کشان شود. بازاریان ایران که از قضا و گویا به شدت نیز به حرام و حلال و خمس و زکات اعتقاد دارند و به آموزه‌هایی مانند "جهاد" - در حرف - پای‌بندی نشان می‌دهند، آستین‌ها را بالا بزنند و فشار سیاست‌های جهاد اقتصادی را تحمل کنند. کارگری که حقوق ۳۳۰ هزار تومانی‌اش کفاف اجاره خانه را نمی‌دهد، من نویسنده حرفه‌یی که پنجم گروهی شش و هفتم است با کدام توان مالی باید وارد این تسمه‌کشی ریاضت و جهاد شویم؟ اصلاً حال و روزی برای‌مان مانده است؟

باری این‌ها را گفتم تا گفته باشم شک نکنید که روند بازگشت ناپذیری در کل جهان شروع شده است. من در مقاله‌ی مشهور "**جان سختی نئولیبرالیسم**" به تلاش مذبحخانه‌ی سرمایه‌داری برای کنترل بحران و ایجاد ثبات سیاسی پرداختم اما در این جا می‌خواهم بگویم اگر گسترش گسترده فقر و بی‌کاری و ارزان‌سازی نیروی کار با سیاست‌های نئولیبرالی ریاضت اقتصادی حل می‌شود، لاجرم باید پذیرفت که این روند و انقلاب‌های جاری بازگشت پذیر است و در حد عزل بی‌ارزش یکی دو مهره سوخته متوقف خواهد شد. اگر وام ۱۷۰ میلیارد یورپی صندوق و اتحادیه‌ی اروپا می‌تواند با تصویب سیاست‌های ریاضتی در عرض پنج سال نزدیک به شصت میلیارد دلار از جیب زحمت‌کشان یونان به خزانه‌ی دولت بریزد، ناگزیر باید گفت سفره‌ی مردم حقیرتر و فقیرتر می‌شود. در نتیجه چرا مردم معترض باید دست از اعتراض‌های خیابانی و اعتصاب‌های عمومی بکشند و با دستمزدهای ناچیز و شدت کار و بازار آزاد و خصوصی‌سازی استثمار مضاعف شوند و در همان حال خاموشی پیشه کنند؟ به راستی چرا؟ مگر نه این که خشم کوچه و خیابان و کارخانه در مشت مردم است؟ حتا حاکمیت نظامیان در جایی مثل مصر نمی‌تواند اوضاع را به زمان مبارک باز گرداند. این که انقلاب‌های جاری تا کجا پیش برود و در کدام ایستگاه پیاده شود البته و به طور قطع منوط به یک عامل تعیین کننده، نهایی و سرنوشت ساز است. **هر جا که طبقه‌ی کارگر متشکل، سازمان یافته و متحزب بتواند در میدان اعتراض نقش هژمونیک و انقلابی خود را ایفا کند، شما به حساب من روی پیروزی حاکمتری آن شرط ببندید** و به هر درجه که این جنبش‌ها اهداف خود را بر پایه‌ی "**مطالبه محور**" و بر مبنای پاسخ به نیازهای بورژوازی ناراضی و خرده بورژوازی عاصی متمرکز کنند، امکان شکست و عقب‌نشینی‌شان بیش‌تر خواهد شد. در حال حاضر (ژوئن) هنوز در متن انقلاب‌های جاری و نیمه تمام آفریقای و خاورمیانه‌ی هژمونی طبقه‌ی کارگر - با وجود اعتراضات و

اعتصابات گسترده‌ی کارگری و فعالیت احزاب چپ - قطعی نشده است. اگر فراز و فرودی در این جنبش‌ها مشاهده می‌کنید دقیقاً به همین دلیل است. و دقیقاً به همین دلیل نیز بود که بورژوازی فاسد لیبرال ایران با انواع و اقسام زد و بندهایی که در موسسات امپریالیستی (از کتابخانه‌ی پرزیدنت بوش با مهمان ویژه‌اش حضرت محسن سازگارا تا مرکز مطالعات ایران و اعراب عالی‌جناب نوری‌زاده و "دولت در تبعید" خوانساری و مخملباف و هکذا...) صورت می‌گرفت و هنوز هم می‌گیرد جنبش اعتراضی مردم ایران را به مسلخ نئوکان‌ها برد.

و تا یادم نرفته بد نیست که یک نگاه فشرده و کلی به **آرایش طبقات** در این کشورها ببیندازم:

\* **دولت بورژوایی** متشکل از پادشاهان و روسای جمهوری مستبد. فامیل‌ها و اعضای خانواده، روسای جیره‌خوار قبایل، دوستان و اعضای تکنوکرات سیاسی.



\* **اقتصاد سیاسی**. رانتی - نفتی (به جز اردن)، صادرات نفتی، واردات توسط شرکت‌های فرا ملیتی وابسته به طبقه‌ی حاکم. **توریسم** اجاره‌یی به عنوان منبع درآمد ارزی و مالیات برای طبقه‌ی حاکم. درآمد این اجاره‌یی‌ها که در تلفیق با سرمایه‌ی خارجی و با اتکا به یارانه‌ی دولتی عمل می‌کند به جیب رانت‌خواران و سفته‌بازان می‌رود و در خارج از کشور سرمایه‌گذاری و انباشت می‌شود. خرده بورژوازی مرفه و فوقانی به دلیل منبع درآمد خود (دولت) به طور کامل وابسته و در خدمت طبقه‌ی بورژوازی حاکم است. واردات ارزان تمام صنایع جوان داخلی را نابود کرده است. گسترش سیستم‌ها و امکانات ارتباطی جدید و توسعه‌ی مراکز خرید مدرن برای اقلیت ناچیزی از نخبگان وابسته به طبقه - قبیله‌ی حاکم تعبیه گردیده. (بخشی از این مناسبات قبیله‌یی انسان را به یاد تئوری "عصبیت" ابن‌خلدون می‌اندازد). میلیاردها دلار صرف هزینه‌های سنگین خرید و انباشت اسلحه و تجهیزات نظامی و امنیتی شده است. مزدوران قراردادی برای سرکوب جنبش‌های مردمی اجیر شده‌اند. جوانان بی‌کار و نیمه بی‌کار در بخش‌های غیر رسمی مانند میدان‌ها و دهکده‌ها و کافه‌ها حرکت می‌کنند. (**جنبش جوانان بی‌کار؟**) بافت طبقاتی عمده‌ی معترضان خیابانی از همان جوانان بی‌کار، کارمندان فقیردولت، معززه‌داران خرده‌پا، خود شاغلین - که احتمال تلاقی در محل کارشان بسیار کم است و به این لحاظ بدون ترس از بی‌کار شدن شجاعانه عمل می‌کنند - شکل بسته است. به این ترتیب می‌توان فهمید که چرا در بسیاری از این کشورها - به جز مصر - اعتراضات خیابانی شکل کلاسیک مبارزه‌ی طبقاتی میان کارگران مزدی و سرمایه‌داران صنعتی را به خود نگرفته است. و به همین سان نیز خاستگاه شعار "**الشعب يريد اسقاط نظام**" به صورت امتناعی طرح شده و انقلاب به ظرفیت‌های تجویزی نرسیده است.

اما در مورد "بخش سوم از متن سوال دوم" باید به نکته‌یی اساسی اشاره کنم. ابتدا بگویم که عبارت کلی "**حرکت عمومی ناگزیر**" من را بی‌وقفه به پوزیتیویسم اترناسیونال دوم می‌برد. سوسیالیسم و انقلاب سوسیالیستی همان

قدر که جبری نیست، اختیاری هم نیست. در این جا مساله‌ی اصلی انکشاف مبارزه‌ی طبقاتی، عروج جنبش کارگری و تبدیل طبقه‌ی کارگر از طبقه‌ی در خود به طبقه‌ی برای خود و اعمال هژمونی بر جنبش‌های وسیع اجتماعی است. اگر این پدیده اتفاق بیفتد - که تحقق آن مستلزم تطبیق مولفه‌های فراوانی است - می‌توان از به هم خوردن توازن قوا به سود فرودستان سخن گفت. در حال حاضر توازن قوا با وجود حضور مستمر مردم هنوز به سمت ایجاد یک شرایط عمیق انقلابی و تعرض به کانون‌های اصلی قدرت (ارتش) و درهم شکستن ماشین سرکوب دولتی فراهم نشده است. در نتیجه ممکن است بورژوازی حاکم به کومک امپریالیسم بتواند با ایجاد درجه‌یی اصلاحات نیم بند مانند تغییر در بندهایی از قانون اساسی، میدان دادن به ائتلافی از احزاب لیبرال و اسلاميون معتدل و سوسیال دموکرات، طبقه‌ی بورژوازی حاکم را از فروپاشی نهایی نجات دهند. این احتمال چندان دور نیست. به یک مفهوم ضعف مفرط این جنبش‌ها دقیقاً در همان پاشنه‌ی آشیل لنگی است که اصلاح طلبان (رفرمیست‌ها) و سوسیال لیبرال دموکرات‌ها - از موسوی و نگهدار تا عمرموسا و البرادعی - از آن هم عنان و به عنوان سنگر پیروزی یاد می‌کنند. این سنگر متزلزل و سوراخ همان **طبقه‌ی متوسط مرفه** یا به قول آقایان شهروند جنتلمن دموکراسی‌خواه است. البته تعجب نکنید که چرا این حضرات (از جمله سخن‌گویان نئولیبرال شورای هماهنگی راه سبز امید) به کل منکر وجود طبقه‌ی کارگر شده‌اند. آنان سال‌هاست که به تاسی از هابرماس و کاستلز از **قدرت ارتباطات** به جای **نیروی کار** قصه می‌گویند. آنان از چپ-های بریده‌یی همچون تونی نگری و مایکل هارت تئوری صدمن به غاز **مولتی تود (انبوه خلق)** را آموخته‌اند. **موج دموکراسی‌خواهی** را از هانتینگتون فرا گرفته‌اند. مانند هیتلر و ریگان اونیفورم می‌پوشند و برای جنبش کارگری دشنه می‌کشند اما ادای ساتیاگرائیسم گاندی را در می‌آورند. پیروزی ناتو در یوگوسلاوی را به حساب مقاومت مدنی می‌گذارند و کعبه‌ی اعمال رفتارهای ضد خشونت‌شان زمانی بسترساز اعتلای امثال واسلاو هاول و لخ والسا و ساکوشویلی‌ها شده است. بوریس یلتسین کعبه و اتوپای این جماعت است. در آخرین مرحله‌ی رادیکالیسم - که هنوز تئوریزه نشده - اینان می‌خواهند با خروش خرده بورژوازی ناراضی پر نوسان سیال مسالمت‌جوی بی‌زار از خشونت لیبرال دموکرات ضد هرگونه آرمان‌خواهی انقلابی به مصاف تانک‌ها و توپ‌ها بروند و می‌دانند که نمی‌شود. چرا چنین می‌کنند؟ واضح است. هدف این جماعت - چنان که خود می‌گویند - تغییرات ساختاری و رادیکال نیست. آنان به تغییر سیاست‌مداران دل بسته‌اند. عمرموسا به جای مبارک یا موسوی به جای احمدی‌نژاد و بعد نخود نخود هر که رود خانه‌ی خود.

اما این که جنبش‌های جاری با "**گودناهای ضد استعماری**" پنجاه سال پیش در همین کشورها - از الجزایر بن‌بلا تا مصر ناصر و سوریه‌ی اسد و عراق قاسم - قابل مقایسه است یا نه، باید از یک آس سوخته در وسط این مسابقه‌ی سیاسی یاد کنم که غیابش اجازه‌ی بیست و یک شدن و پایان بازی را نمی‌دهد. پدیده‌یی که شما از آن تحت عنوان "گودناهای ضد استعماری" یاد می‌کنید در واقع عروج ناسیونالیسم رادیکال استقلال طلب ضد آمریکایی بود. من عمداً بر چهار وجه مشخص آن جنبش‌ها تاکید کردم، تا ماهیت طبقاتی و سیاسی آن‌ها را نیز تصریح کرده باشم. آن جنبش‌ها با نبرد الجزایر علیه سیاست‌های کولونیالیستی فرانسه شروع شد و چنان که می‌دانیم از جریان‌های چپ و کمونیست تا روشن‌فکرانی مانند سارتر و کامو به دفاع از آن‌ها برخاستند. آن جنبش‌ها به یک تعبیر نتیجه‌ی جنگ سرد بودند و دست مریی اتحاد جماهیر شوروی را پشت خود داشتند. در ماجرای پایان‌ناپذیر امپریالیستی تقسیم جهان کمونیسم روسی به ناسیونالیست‌های رادیکال ضد آمریکایی به چشم متحدان خود می‌نگریست و این تصور ساده‌لوحانه را در میان چپ سنتی میلیتانت دامن زده بود که جریان‌های ناصریستی و بعضی در مصر و سوریه و عراق به "سوی سوسیالیسم" حرکت می‌کنند. از نظر باند‌های حاکم بر "اردوگاه سوسیالیسم واقعاً موجود" (کمونیسم بورژوایی) هر جریان و دولت ضد آمریکایی، سوسیالیست یا در خط و بلوک سوسیالیسم بود. به این ترتیب برای **دهه‌های طولانی جنبش‌های استقلال طلب و ناسیونالیست و ضد استعمار از سوی روس‌ها ابلاغ سوسیالیستی دریافت کردند**. در غیاب یک آلترناتیو نیرومند چپ و با وجود شرارت‌های امپریالیسم آمریکا لاجرم مردم بی‌شماری زیر چتر قوام نکرومه و احمد بن‌بلا و جمال عبدالناصر و

حافظ اسد و عبدالکریم قاسم و حتا صدام حسین جمع شدند. در نتیجه عمر مختار و سرهنگ قذافی در صف "ترقی‌خواهان" و "انقلابیون سوسیالیست" جا زده شدند! مثل ملک‌الشعرای بهار. ملی‌سازی‌ها عنوان سوسیالیسم به خود گرفت و رضاشاه و آتاتورک "سوسیالیست" شدند. به همین ساده‌گی. مصیبت را ببین! البته این فقط کمی از جفاهای آشکار کمونیسم بورژوازی شوروی در حق سوسیالیسم کارگری مارکس بود. در آمریکا مجسمه‌ی موسا چومبه و در شوروی تندیس پاتریس لومومبا بر پا شد.

واضح است که در قیاس با چومبه، ترقی‌خواهان و روشن‌فکران از پاتریس لومومبا حمایت می‌کردند. این دولت‌های ضد استعماری اگرچه برای استقلال کشورشان می‌کوشیدند اما در مواقع ضروری همچون چماق شوروی علیه آمریکا به کار می‌رفتند. غیر از دولت‌های پیش گفته، در همین منطقه‌ی ما جنبش‌هایی عروج کردند که رهبران‌شان تشکیلات نظامی و حرفه‌یی خود را مثلاً از روی "چه باید کرد" لنین ساخته بودند. یک نمونه‌ی واضح و بارز این جنبش‌ها "اتحادیه‌ی میهنی کردستان عراق" به رهبری جلال طالبانی است. برای این که به عرض‌ام برسید، لازم است که مانیفست این اتحادیه را قرائت فرمایید! با صدای خوش و بلند! آقای امام جلال تا سال‌های سال خود را مارکسیست لنینیست می‌دانست و رسم و آیین پیشمرگه‌آیتی و مبارزه‌ی مسلحانه را در برداشتی آزاد از به اصطلاح تئوری روشن‌فکران انقلابی و حرفه‌یی حزبی به استخدام کسب قدرت سیاسی و استقرار دولت "سوسیالیستی" در آورده بود. اما همه‌ی این رویاها بعد از فروپاشی شوروی و پیش از آن در جریان‌های مختلف از جمله مرگ ناصر، سازش مصر - اسرائیل، به راست غلتیدن ساف و فتح، انزوی ناشاد چپ‌های فلسطینی مانند جرج حبش، عروج جریان‌ات دست راستی در خاورمیانه و سرانجام دخالت نظامی آمریکا در عراق... مثل حبابی ترکید. در عراق وقتی که از صدقه‌ی سر جنایات آمریکا حزب ریاست جمهوری به امام جلال و جریان اتحادیه‌ی میهنی رسید و حزب دموکرات مسعود بارزانی ریاست دولت حریم را به عهده گرفت و پیشمرگان آرمان‌خواه دی‌روز ناگهان از قِبل گروهان دومی پاسگاه‌های سلیمانیه و اربیل نون و نوایی به هم زدند، ناگهان جریان‌های ناسیونالیست به خود آمدند و در فکر فرو رفتند که "گل شبدر چه کم از لاله‌ی قرمز دارد؟" آنان با "عقلانیت" و "ادایت" سیاسی به این نتیجه رسیدند که وقتی با حمایت آمریکا و جامعه‌ی جهانی و بدون تکیه بر قدرت توده‌ها می‌توان رییس جمهور و نخست وزیر شد، چرا باید اساساً دست به مبارزه زد؟ در نتیجه لابی با سناتورهای بازنشسته‌ی آمریکایی و اتحادیه‌ی اروپا - به رسم سازمان مجاهدین - در دستور کار "چپ" دی‌روز و ناسیونالیست‌های امروز قرار گرفت. در این پروسه اصطلاحاتی مانند **انقلاب و خون‌ریزی و مبارزه‌ی طبقاتی و قهر انقلابی و خشونت انقلابی** و غیره ناگهان آخی و غیر مدنی شد و چپ‌های بریده و پشیمان با کله تو شکم سوسیال لیبرال دموکراسی رفتند. نسخه‌های جمهوری خواهی نوشتند. غلاده‌ی سبز بستند و برای ملاقات با یک دیپلمات درجه پنج و شش آمریکایی - آن هم از در پشتی وزارت امور خارجه - صف کشیدند. سیکل معیوب را می‌بینید؟ برخلاف تصور شما هیچ "**ورقی بر نگشت**". به نظر من ورق‌های بازی سوخت. کما این که می‌بینیم حسنی مبارک و علاوی و مالکی و طالبانی، مصر و عراق را به دوران قبل از مبارزات ضد استعماری فرو بردند. اصولاً دست‌آورد کودتا یا هر حرکت مبتنی بر کسب قدرت از بالا و بدون دخالت کارگران و زحمت‌کشان هر قدر هم که مترقی باشد سرنوشتی جز یک گام به پیش و صد گام به پس ندارد.

**پاسخ سوم:** بخش نهایی کتاب "عصر فروپاشی سرمایه داری" مباحث بسیار مبسوط و مفصلی را درباره‌ی دلایل و زمینه‌های انحراف، انحطاط و سقوط اتحاد جماهیر شوروی پیش کشیده است. این سوال شما من را بی‌درنگ به دوران پلیمیک بلشویک‌ها - بعد از مرگ لنین - عقب برد. می‌دانید که از سال ۱۹۲۵ تا ۱۹۲۸ - که هنوز نپ سیاست اقتصادی حاکم بر شوروی بود - دو صنف‌بندی مشخص در حزب کمونیست شکل بست. یکی جناح راست به سردمداری استالین، بوخارین و دیگری جناح چپ حول محور تروتسکی، زینوویف، جناح راست - که بعدها بوخارین را قربانی راست روی سکتی و سیاست ایده‌تولوژیک پارانوئیدی خود کرد - پشت برنامه‌ی "سوسیالیسم در یک کشور" سنگر گرفته بود و جناح چپ از ادامه‌ی نپ، ملی‌سازی و انقلاب

جهانی سخن می‌گفت. به نظر من هر دو جریان خطی غیر لنینی را دنبال می‌کردند. خط مشی برنامه و بازار از یک سو و سوسیالیسم در یک کشور از سوی دیگر، در واقع سوسیالیسم متکی به الغای مالکیت خصوصی، اجتماعی کردن وسایل تولید و لغو کار مزدوری را با صنعتی‌سازی و ناسیونالیسم جاه‌طلبانه‌ی خود تاخت زد. خط انقلاب جهانی هم که حالا وقتی می‌خواهد انترناسیونال برگزار کند، تمام اعضای کمیته‌ی مرکزی‌اش در یک پیکان جا می‌شوند، راه به جایی نبرد. حالا مساله واقعاً این نیست که آیا پیروزی انقلاب تونس بدون پیروزی انقلاب در مصر و مراکش و سوریه و اردن و عربستان و بحرین و الجزایر و لیبی و یمن ممکن، مداوم و مستمر خواهد بود یا این که امپریالیست‌ها و متحدان ریز و درشت منطقه‌یی نفس‌اش را خواهند برید؟ واضح است که اگر سوسیال دموکراسی آلمان پیروز می‌شد، بلشویک‌ها به تنگای نپ و هزاران مکافات دیگر ناشی از عقب مانده‌گی صنعتی کشور خود بر نمی‌خوردند. **در نتیجه پیداست که پیروزی انقلاب نیمه تمام مصر یا تونس به پیروزی انقلاب در کشورهای دیگر یاری خواهد رساند.** من به خاطر دارم وقتی که اتحادیه‌های کارگری فرانسه در اعتراض به افزایش سن بازنشستگی در زمستان ۲۰۱۰ به خیابان‌ها آمده بودند برق شوق در چشمان فعالان کارگری ما می‌درخشید. طبقه‌ی کارگر طبقه‌یی جهانی با دردی مشترک است. همان طور که مردم مصر از حوادث تونس تأثیر گرفتند و مردم کشورهای منطقه را تشویق به اعتراض کردند و به خیابان کشیدند، پیروزی قاطع طبقه‌ی کارگر مصر نیز می‌تواند نوید بخش و یا الگوی پیروزی طبقه‌ی کارگر سایر کشورهای منطقه باشد. توجه داشته باشید که ساختار اقتصادی همه‌ی این کشورها کم و بیش به هم مانسته است. مستقل از نفتی بودن این دولت‌ها، نظام‌های سیاسی حاکم نیز به غایت غیر دموکراتیک و الیگارشیک هستند. ریاست جمهوری طولانی، مادام‌العمر و فرقه‌یی اسد‌ها در سوریه (۴۵ سال) مبارک در مصر (۲۹ سال) قذافی در لیبی (۴۱ سال) صالح در یمن (۲۹ سال) و علی‌اف‌ها در آذربایجان (۲۱ سال) هیچ فرقی با پادشاهی‌های مطلقه‌ی شیوخ عربستان و بحرین و کویت و فُکلی‌های اردن و امثالهم ندارند. در مصر هم قرار بود مانند سوریه و اردن و آذربایجان یک شاه‌زاده (جمال مبارک) جانشین پدر فاسد و گندیده‌ی خود شود. قصد من دفاع از دموکراسی‌های بورژوازی، نیابتی و پارلمانتاریستی غرب نیست. در مهد "دموکراسی" (فرانسه) وقتی که نزدیک به سه میلیون کارگر به یک سیاست مشخص دولت اعتراض می‌کنند، باز هم پارلمان در دفاع از بورژوازی و دولت حاکم راه خود را می‌رود. در نتیجه تفاوت چندانی میان پارلمان فرانسه و سوریه نیست. در سوریه آقای بشار اسد در عرض کمتر از سه ماه هزاران نفر را به خاک و خون می‌کشد و از سوی نماینده‌گان "مردم" در پارلمان تشویق می‌شود. می‌خواهم بگویم **دموکراسی مستقیم** برای مردم به سئوه آمده‌ی یونان و پرتغال و اسپانیا همان قدر حیاتی است که برای مردم آفریقا و خاورمیانه. رفاه اقتصادی نیز ایضا به همین منوال. در نتیجه صرف‌نظر از ساختارهای متفاوت اقتصاد سیاسی یونان با مصر، درد مشترکی زحمت‌کشان این کشورها را به هم پیوند می‌زند. این درد مشترک همان قیام برای نان و آزادی است. در مانسته گی همه سوبه ی حوادث میدان‌های تحریر قاهره و سینت‌گامی یونان تردید نکنید. اما این موضوع که آیا جنبش‌ها و انقلاب‌های نیمه تمام می‌توانند با هم ادامه دهند یا خیر، به نظرم پاسخ نه فقط مثبت است، بل که "باید" مثبت باشد. شما فکر می‌کنید که اتحادیه‌ی اروپا و نهادهای امپریالیستی مانند صندوق بین‌المللی و بانک جهانی چرا برای جلوگیری از سقوط دولت یونان بسیج شده‌اند؟ همه می‌دانند که دفاع از تحمیل سیاست‌های ریاضتی دولت یونان، حمله‌ی مستقیمی به معیشت فرودستان این کشور است. اتحادیه‌ی اروپا از سقوط یونان و اسپانیا و پرتغال وحشت دارد و می‌داند که لرزش‌های این سقوط کت و دامن آنان را نیز خواهد گرفت. همان طور که پیروزی طبقه‌ی کارگر یونان به عروج و تقویت جنبش کارگری سایر کشورهای این بلوک یاری خواهد رساند. برخلاف دوران جنگ سرد جهان ما میان دو قطب شر (غرب) شر کم‌تر (شوروی) نوسان ندارد. در حال حاضر جهان دو قطبی به مفهوم صنف‌بندی دولت‌های سرمایه‌داری از یک طرف و کارگران و زحمت‌کشان از طرف دیگر است. شما ببینید که دولت بولیوی با همه‌ی هارت و پورت‌های کذایی "به سوی سوسیالیستی"‌اش به سیاست‌های صندوق بین‌المللی پول تمکین می‌کند. در مجموع من فکر می‌کنم مستقل از یک‌سانی سرنوشت انقلاب‌های

آفریقایی و خاورمیانه‌یی - که به عوامل متعدد داخلی، منطقه‌یی و بین‌المللی گره خورده است - جهان وارد عصر جدیدی شده است. عصری که می‌توان از آن به "عصر فروپاشی سرمایه‌داری" یاد کرد. عصری که سخن گفتن از انقلاب نه فقط مانند سال‌های تلخ بعد از سقوط شوروی و کولی‌بازی‌های "پایان تاریخ" فوکویاما هذیان نیست، بل که بر عکس حالا لیبرال‌ها نیز ویاژ ژاکوبینسم کرده‌اند!



**پاسخ چهارم:** واضح است که دولت‌ها و جریان‌های مختلف بر اساس منافع طبقاتی خود با هر جنبشی مواجه می‌شوند. بر این مبنا همه می‌کوشند به نفع خود انقلاب‌های جاری را مصادره به مطلوب کنند. از همان روز قیام مردم تونس، همه‌ی رسانه‌های کوچک و بزرگ ساز و دهل "تفسیر خبر" کوک کردند. غربی‌ها که تا همین حالا هم دموکراسی را در افغانستان و عراق و لیبی با بمباران ترجمه و حقه می‌کنند، دایره به دست گرفتند و به جای تانکو، عربی رقصیدند که یعنی "موج دموکراسی‌خواهی مردم تونس و مصر را به رسمیت می‌شناسند." آنان هرگز توضیح ندادند که بن‌علی و حسنی مبارک و قذافی از چه تاریخی غیر دموکراتیک شده‌اند؟ دست بسیاری از دولت‌مردان فرانسه و ایتالیا تا قبل از شروع انقلاب مردم در کیسه‌های نفتی دولت قذافی و صنعت توریسم بن‌علی بود. دو هفته قبل از طغیان مردم لیبی حضرت برلوسکونی، قذافی را چنان در آغوش فشرد که عنقریب بود محافظان جناب سرهنگ برای نجات او دست به ماشه شوند. حسنی مبارک تا آخرین لحظه نه فقط مهره‌ی معتمد غرب بود، بل که دولت ایران هم با اعزام هیات‌های مختلف قصد عادی‌سازی رابطه با دولت مصر را داشت. فردا هم اگر مردم اردن قیام کنند دولت ایران از بیخ و بن منکر خواهد شد که برای جشن نوروز ۱۳۹۰ کارت دعوت اختصاصی به دربار شاه اردن فرستاده است. لابد به این مناسبات می‌گویند دیپلوماسی؟ در راستای همین دیپلوماسی لابد می‌توان از اسرائیل اسلحه خرید، به ضد انقلابیون نیکاراگوئه (کنترها) هدیه داد و در عین حال خواهان محو اسرائیل شد و با دانیل اورتگا پیمان اخوت بست و برای الاهیات رهایی بخش آمریکای لاتین قصیده نوشت، اما واقعیت این است که در مصر هم که جنبش اسلامی بنیادگرا حاضر و آماده است سخنی از "بیداری اسلامی" در میان نیست. بیانیه‌ی اخوان المسلمین که به صراحت از دولت ایران می‌خواست که آنان را به حال خود بگذارد فقط یک ژست سیاسی نبود. تبلیغات دولت‌ها را کنار بگذارید و به وزن آگاهی مردم رفرنس بدهید. توده‌های معترض و گرسنه‌ی مصر حتماً می‌دانند که سی و دو سال بعد از انقلاب بهمین ۵۷ و با وجود آن همه وعده و وعید مبنی بر استقرار دولت رفاه و رایگان شدن آب و برق و خانه‌سازی برای همه، اینک زحمت‌کشان ایران از پرداخت مبالغ سرسام‌آور فیش‌های گاز و برق ناتوانند. بی‌کاری و تورم و فقر و فحشا و مهاجرت‌های اجباری غوغا می‌کند. خصوصی‌سازی اولویت اصلی دولت است. بازار آزاد هر روز تقدیس می‌شود. چهل میلیون نفر زیر خط فقر دست و پا می‌زنند. فاصله‌ی طبقاتی به بیش‌ترین حد در طول تاریخ معاصر رسیده است. کلیه فروش کورسوی روزنه‌یی است برای ادامه‌ی زنده‌گی سگی. تن فروشی همین طور. کودکان کار ایضاً... **یگانه** پنج ساله‌ی بی‌ست کبهه‌ی جای بازی و شادی در مهد کودک هم دوش پدرش - که کارگر ساختمانی است - کار می‌کند. یگانه را روزنامه‌ی نئولیبرال "دنیای اقتصاد" معرفی کرد و ربطی به "توطئه ضد انقلاب کافر" ندارد. امثال یگانه در بازار فروش نیروی کار ایران فراوانند. مانند آن رفتگر پیر تهرانی که به علت گرسنه‌گی مرد! کولبران منطقه‌ی مرزی کردستان بدتر از برده گان دوران اسپارتاکوس استثمار می‌شوند. این‌ها سیاه نمایی نیست. همه این‌ها را به استناد اطلاعات مرکز آمار ایران و ارقام مستند مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی می‌توان ثابت کرد. وزیر بهداشت دولت دهم عامل اصلی شیوع ایدز را پخش و پلا بودن روسپی‌ها می‌داند. عجب؟ سی و دو سال بعد از انقلاب و روسپی‌گری؟ **اوه نه!** (در این زمینه بنگرید به مقاله‌یی تحت عنوان: **بی‌کاری فقر و روسپی‌گری**، از همین قلم) ممکن است مردم مصر ندانند که چای کاران و برنج کاران شمال کشور ما به خاک سیاه ورشکسته‌گی و فلاکت افتاده‌اند و در ایران از سیر و پیاز تا تخم‌مرغ و تله‌ویزیون و هر زهرمار دیگری مارک چین و کره و ویتنام و تایلند و اندونزی (نیروی کار مفت) خورده است، اما کلیات آن چه را که در ایران و عراق و پاکستان می‌گذرد، می‌دانند. البته صنایع نظامی و

موشکی و دفاعی و هسته‌یی ایران پیشرفت قابل توجهی کرده است. ولی **هرگونه عزت مردمی و استقلال سیاسی در تمام ابعاد خود مستلزم ارتقای وضع معیشتی و اقتصادی فرودستان است.** به این ترتیب "بیداری اسلامی" - به مفهومی که دولت ایران مدعی است - مانند موج "دموکراسی-خواهی" مورد ادعای غرب سرابی بیش نیست. حتا جنبش اخوان المسلمین مصر نیز از اندیشه‌های بنیادگرایانه‌ی سید قطب و ابوالاعلا مودودی فاصله گرفته است. جریان‌هایی مانند "جماعت المسلمین" و "جماعت التکفیر و الهجره" به رهبری شکری مصطفی مهجور شده‌اند. گروه‌هایی از قبیل "سازمان الجهاد" تحت زعامت عبدالسلام فرج نقشی در تحولات اخیر مصر نداشتند. در مقابل جنبش کارگری مصر روز به روز نیرومندتر وارد میدان شده و عرصه را بر نظامیان تنگ کرده است... دولت اسرائیل از هم اکنون دچار وحشت شده است که اگر پس از سقوط احتمالی اسد، یک جریان رادیکال در سوریه به قدرت برسد چه خاکی بر سرش بریزد؟ همین اسرائیلی‌ها برای قرار دادن "جامعه‌ی جهانی" در مقابل انقلاب مردم مصر، جریان‌های اسلامی را بزرگ نمایی می‌کنند تا آمریکا و اتحادیه‌ی اروپا را مجاب سازند که اگر در مقابل پیشروی این انقلاب‌ها سد نزنند از درون آن‌ها دولت‌های ایده‌نولوژیک مذهبی - اسلامی عروج خواهند کرد. اما واقعیت این نیست. بی‌شک اخوان المسلمین در انتخابات سپتامبر مصر شرکت خواهد کرد و رای یک اقلیت محض سنتی را خواهد گرفت. اما هرگز به اکثریت نخواهد رسید. از همین حالا می‌توان گمان زد که اخوان در انتخابات دچار انشعاب خواهد شد. این نکته‌ی باریک را هم فراموش نکنید که در حال حاضر اخوان المسلمین جدید، به شکل مدرن شده-یی که با الگوی حزب عدالت و توسعه‌ی اردوغان منطبق شود، از نظر غرب آلت‌رتابیو مطلوب دولت مصر خواهد بود. پیام‌هایی که رهبران اخوان به غرب می‌دهند موید همین دو مولفه است. اما این پیام‌ها کافی نیست... راستش من مفهوم طبقاتی "استقرار یک رژیم سیاسی - اقتصادی دموکراتیک" - که در سوال شما آمده - را نمی‌فهمم. اقتصاد دموکراتیک یعنی چه؟ (لنین همیشه می‌گفت "جمهوری دموکراتیک پوسته‌ی سیاسی آرمانی برای سرمایه‌داری است") با این حال سخت بر این باورم که هرگونه مداخله‌ی خارجی از سوی امپریالیست‌ها روند انقلاب‌های جاری را به انحطاط خواهد کشید. به این موضوع که در سوالات بعدی هم روایت شده است، خواهم پرداخت. عجالتاً جمع‌بندی کنیم. در غالب این کشورها شانس ناسیونالیست‌ها و اسلام‌گراها برای کسب قدرت سیاسی ناچیز است. اخوان المسلمین تا رسیدن به وضع عدالت و توسعه‌ی ترکیه باید چند بار پوست اندازی کنند. این جماعت باید بروند یک دوره آموزه‌ی به روز شده‌ی تنبیه الامه و تزویه المله آقای نائینی در امور "مردم سالاری" را از بر کنند و با دکتترین اقتصاد بازار آزاد هایک - پوپر بیامیزند تا مورد قبول غرب واقع شوند. در عین حال و با توجه به ضعف منطقه‌یی و جهانی جنبش کارگری به نظر می‌رسد که جریان‌های **لیبرال متکی به غرب** از امکان بیش‌تری برای پیروزی و مهار انقلاب برخوردارند. بی-هوده نیست که درست وسط دعوای مصر سر و کله‌ی منحوس عمرموسا و

البرادعی آفتابی می‌شود. واضح است که هژمونیک شدن طبقه‌ی کارگر و عروج یک جنبش سوسیالیستی فراگیر مستلزم تعمیق مبارزه‌ی طبقاتی و رادیکالیزه شدن فضای سیاسی این کشورها و وجود احزاب متکی به پای‌گاه عمیق توده‌یی است. در حال حاضر افق چنین فضایی نیمه ابری است.

انحلال ارتش، خلع ید از کل بقایای قدرت دولتی سابق و قطع رابطه با اسرائیل برای انقلاب مصر اولویت اساسی دارد.

در لیبی عمل‌کرد سارکوزی یک فرار به جلوی تمام عیار است. او به این خاطر رهبری ناتو را در این عملیات به عهده گرفت که گریبان خود و دولت‌اش را از مظان اتهام رشوه‌گیری از دولت‌های لیبی و تونس رها کند و برای انتخابات بعدی رای کم نیاورد. رهبران "پوزیسیون" لیبی که در بن‌غازی مستقر شده و مانند دولت‌مردان رسمی سفرهای دیپلماتیک انجام می‌دهند، انسان را به یاد دار و دسته‌ی احمد جلیبی و ایاد علاوی در عراق می‌اندازند. عبدالجلیل (که قبلاً وزیر کشور قذافی بوده است و سال‌ها سابقه‌ی خدمت-گزاری به نهادهای امنیتی غرب دارد) مانند روسای جمهور از سوی سارکوزی و داود اوغلو (وزیر خارجه‌ی ترکیه) مورد استقبال قرار گرفت. "جامعه‌ی جهانی" - که تعبیر دیگری از قدرت‌های ۵+۱ و زیرمجموعه‌هایش به شمار می‌رود- روسیه را مجاب کرده است تا به جناب سرهنگ قذافی مصونیت یا پناهنده‌گی سیاسی اعطا کند. به گمانم تا زمان انتشار این گفت‌وگو دیگر کسی به آقای سرهنگ نامه ننویسد. دولت ارتجاعی بن‌غازی از زمان تجاوز ناتو بیرون از آب نمک است.

واقعیتی بی‌تخفیف این است که سرمایه‌داری غرب با چنگ و دندان به دنبال دراز کردن دولت‌های تاکنون حاکم لیبی (قذافی) و سوریه (اسد) است. گفتم تاکنون حاکم چرا که سقوط اولی با توجه به استقرار دولت دست‌نشانده‌ی انتقالی در بن‌غازی تحقیقاً قطعی است و بشار اسد هم با جنایت‌های مستمر مشروعیت‌اش را از دست داده است و با وجود حمایت‌های مستقیم و مادی و معنوی دولت‌های ایران و روسیه بسیار دور است که بتواند - حتا با حمام خون فعلی - ادامه دهد. دولت‌ها بر اساس منافع خود در کنار این یا آن دولت قرار می‌گیرند. پایه‌ی نظری این مدعا را لنین در جزوه‌ی "سه منبع و سه جزء مارکسیسم" شرح داده است. آن جا که می‌گوید: "مادام که افراد فرا نگیرند در پس هر یک از جملات، اظهارات و وعده و وعیدهای اخلاقی، دینی، سیاسی و اجتماعی منافع طبقات مختلف را جست‌وجو کنند، در سیاست همواره قربانی سفیهانه‌ی فریب و خودفریبی بوده و خواهند بود." توجه داشته باشیم هیچ عهد اخوتی میان دولت ایران با سوریه وجود ندارد. دولت ایران تا دیروز برای دولت طیب اردوغان هورا می‌کشید اما به محض این که ترکیه میزبانی اپوزیسیون بشار اسد را پذیرفت و راهش را از دولت ایران جدا کرد، مناسبات تازه‌یی بر اساس منافع سیاسی در منطقه رقم خورد. هر سه دولت ترکیه، ایران و عربستان به دنبال هژمونیک شدن نقش خود در خاورمیانه سیاست‌های خاصی در تعقیب می‌کنند. کسب این هژمونی می‌تواند قدرت چانه زنی این دولت‌ها را در روابط بین‌الملل (در واقع بین‌الدول) ارتقا دهد و به یک مفهوم برای بورژوازی حاکم بر این کشورها حامل سود اقتصادی (جلب سرمایه‌گذاری خارجی) فراوان باشد. دولت ایران - برخلاف ترکیه - نتوانسته در سرمایه‌داری جهانی ادغام شود و به همین دلیل نیز با وجود کسب درآمد نجومی هزار میلیارد دلاری طی سی سال گذشته، در یک بحران اقتصادی عمیق دست و پا می‌زند. رشد اقتصادی ترکیه به یازده درصد رسیده است. (درباره‌ی دلایل رشد اقتصادی ترکیه در جای دیگری باید سخن گفت) حال آن که صندوق جهانی - که مدافع سیاست‌های نئولیبرالی دولت ایران هم هست - از رشد صفر درصدی اقتصاد ایران سخن می‌گوید. علی‌رغم این بحران اقتصادی، دولت ایران سوریه را به ترکیه ترجیح می‌دهد. روابط دولت ایران با هیچ دولتی - حتا روسیه و چین - از عمق استراتژیک برخوردار نیست. کما این که سوریه هم در ماجرای صدور بیانیه‌های ۲+۶ (دولت‌های حاشیه‌ی خلیج فارس) در خصوص ادعای مالکیت بر جزایر سه گانه، طرف امارات متحد عربی را می‌گیرد. با این همه دولت ایران خوب می‌داند که بدون سوریه‌ی اسد، لبنان (حزب‌الله) و فلسطین (حماس) را از دست خواهد داد و این "فاجعه" آرمان‌های بلند پرواز-انه‌ی موسوم به **هلال شیعی** را نقش بر آب خواهد کرد. از همین دریچه می‌توان به حمایت‌های بی‌چون و چرای دولت ایران از شیعیان یمن و بحرین چشم دوخت و به این سوال قدیمی هم جواب داد که واقعاً چرا "دولت شیعی"

ایران نسبت به قتل عام شیعیان چچن توسط دولت فاشیست پوتین خاموش ماند و زمانی که دولت امپریالیست چین شیعیان جدایی خواه منطقه‌ی اویغور و سین‌کیانگ را به خاک و خون کشید، در تهران کسی کفن نپوشید. برخلاف کسانی که بها و اعتبار را به ایده‌نولوژی می‌دهند من معتقدم که منافع سیاسی اقتصادی ایران سود را در سینه زدن زیر پرچم به اصطلاح "حزب کمونیست" چین یافته است و تمام شیعیان مفلوک سین‌کیانگ را هم بکشند، برایش علی-السویه است. اما در مورد بحرین و یمن و سوریه و لبنان و عراق و شیعیان این کشورها وضع به گونه‌ی دیگری است. به این ترتیب دولت‌های آمریکا و ایران هر کدام با دو منفعت متفاوت به بحران بحرین وارد می‌شوند که به اجمال از آن سخن خواهیم گفت.

تا آن جا که به دولت آمریکا مربوط می‌شود، بحرین یک "مستعمره‌ی" خوش‌نشین نظامی است! بحرین در اوایل دهه‌ی ۹۰ میلادی و متعاقب تعرض نظامی عراق به کویت، مورد توجه آمریکا قرار گرفت. در این برهه ارتش آمریکا، بحرین را به پای‌گاهی برای پشتیبانی از جنگنده‌های خود در خلیج فارس مبدل ساخت. به جز قرارداد ۳۰ ژوئن ۱۹۷۷ و تسخیر بخش عمده‌ی از تسهیلات وسیع بندر سلمان بحرین، در ژوئیه‌ی ۱۹۹۵ ناوگان پنجم آمریکا در بحرین لنگر انداخت و فرودگاه المحرق، بندر سلمان، پای‌گاه هوایی شیخ عیسا و الجفیر، ضمن مراجعه به دفتر کارگزینی پنتاگون و سیاه برقه‌های رسمی استخدام را پر کردند. با این اوصاف نباید از آمریکا و متحد اصلی‌اش (عربستان) توقع داشت که هلوای بحرین را در گلوئی شیعیان متمایل به ایران ببینند.

سوی دیگر قضیه دولت ایران است. وقوع انقلاب‌های نان و آزادی در آفریقا و خاورمیانه تبعاً موتور محرکه‌ی اپوزیسیون شیعی دولت بحرین را - که ریپ می‌زد- روشن کرد. پیش از انقلاب‌های زنجیره‌یی جاری نیز مقامات نیمه رسمی دولت ایران کشور بحرین را بخشی از خاک ایران دانسته بودند. موضعی حساس شده که هر از چند گاه به میان آمده و با تلاش بوروکرات‌های فرسوده-ی وزارت خارجه‌ی ایران با نیم تغار ماست کیسه‌یی، مالیده شده است. (به این می‌گویند ماست مالی). قصدم ورود به این تاریخ مطول نیست. همین قدر بگویم که در ۶۰ سال گذشته دولت‌های ایران (پهلوی - و جمهوری اسلامی) همیشه نیم‌نگاهی از موضع مالکیت و زعامت بر سرزمین بحرین داشته‌اند. لابد می‌دانید بار اول در اسفند ۱۳۲۹ وقتی که لایحه‌ی ملی کردن صنعت نفت به مجلس ارائه شد، شرکت نفت بحرین نیز در قالب مجمع الجزایر بحرین و به عنوان بخشی از خاک "این مرز پر گهر و کذا؟" جاسازی شده بود. در آبان ۱۳۳۶ هیات وزیران با حضور شخص شاه، وقتی لایحه‌ی تقسیم ایران به چهارده استان را برای تصویب به مجلس فرستاد، بحرین استان چهاردهم بود. بعد از یک سلسله کش‌مکش میان آمریکا و انگلستان و عربستان و ایران در تاریخ ۴ ژانویه‌ی ۱۹۶۹، شاه طی مصاحبه‌یی در دهلی نو اعلام کرد بحرینی‌ها در صورت تمایل می‌توانند به استقلال و جدایی از ایران دست یابند. این چراغ سبز در جریان وساطت شورای امنیت ملل متحد - دبیر کل وقت اوتانت بود - به استقلال بحرین ختم شد. (۳۰ آوریل ۱۹۷۰) از آن زمان تاکنون بحرین تحت حاکمیت اقلیت سنی به غایت ارتجاعی آل‌خلیفه به سختی نفس کشیده است و شیعیان همیشه در این کشور نقش اپوزیسیون داشته و با دولت درگیر بوده‌اند. این جماعت از طریق تشکیلات موسوم به "جمعیت وفاق ملی اسلامی" تحت رهبری شیخ علی سلمان سازمان‌دهی می‌شوند و از حمایت دولت ایران برخوردارند. دولت ایران با توجه به اکثریت شیعی مذهبان بحرین از برنامه‌ی "هر شهروند یک رای" حمایت می‌کند و دولت آمریکا و متحدش عربستان می‌دانند در صورت به قدرت رسیدن شیعیان متمایل به ایران، ثبات پای‌گاه‌های نظامی‌شان به مخاطره خواهد افتاد. در نتیجه دعوی بحرین از یک سو جدال قدرت میان ایران و عربستان است و از سوی دیگر مناقشه‌یی است مذهبی. سنی‌ها بروند شیعه‌ها بیایند. حداکثر در حد تحولاتی که شاه اسماعیل صفوی در ایران به وجود آورد! چنین چالشی ربطی به کارگران و زحمت‌کشان ندارد. فرودستان بحرین - و هر کشور دیگری - منافع اقتصادی و سیاسی مشترکی دارند که وجه مشترک آن مبارزه با دولت سرمایه‌داری است. سرمایه‌داری، شیعه و سنی و بعثی و مالکی و علاوی و سکولاریستی از نوع علی‌اف و اردوغانی‌اش فرقی نمی‌کند. باری بر این مبنا بسیار بعید است که دولت ضد انسانی آل‌خلیفه سقوط کند. مضاف به این که



که می‌دانند فرماندهی کل (شاه، مبارک و...) به شدت تحت تاثیر دستورات مستقیم و تلویحی ایالات متحد است. به همین دلیل ژنرال هوپز به ساده‌گی موفق می‌شود افسران شاخص و وفادار به شاه را برای کنار گذاشتن بختیار و انتقال قدرت به همان "شورای انقلاب" (بازگان، بهشتی و...) مجاب کند. حتا افسران تندرویی مانند اویسی و رحیمی و بدرهی و خسرو داد هم پذیرفته بودند که وقتی هوپز می‌گوید کار تمام است دست از خون‌ریزی بکشند. **این سیاست یا تاکتیک تحبیب نیست.** ساختار قدرت در چنین دولت‌هایی ایجاب می‌کند که اعلیحضرت و یارانش به محض قرار گرفتن در لبه‌ی پرتگاه از ترس مرگ به خودکشی در تبعید پناه ببرند و "کسالت" خود را بهانه کنند. اما ساختار قدرت در کشورهایی مانند لیبی، یمن، سوریه و ایران با تونس و مصر اساساً متفاوت است. در این کشورها حتا اگر میلیون‌ها تن از مردم روزها و شب‌ها در خیابان‌ها تظاهرات کنند هیچ دسته‌یی از ژنرال‌ها به پای میز مذاکره با آمریکا و غرب نخواهد رفت. در یک کلام این دولت‌ها در مقابل هر جنبشی به صورت **صفر و یک** عمل می‌کنند. ممکن است هنگام انتشار این گفت و گو جناب سرهنگ قذافی مانند صدام کشته شده باشد، یا مانند علی عبدالله صالح زخمی و متواری و یا با کارت دلالی روس‌ها پناهنده شده باشد، اما او و همچنین دکتر بشار اسد تا آخرین گلوله در مقابل معترضان خواهند ایستاد. شما شک نکنید فشار کنونی مردم سوریه اگر به دولت‌های اردن یا مراکش وارد می‌شد تاج و تخت هر دو پادشاه حالا خالی بود. (داخل پراتنز بگویم که موضوع بحرین مستقل از احتمال اعمال نفوذ ایران با منافع پای‌گاه‌های نیروی دریایی آمریکا پیوند خورده است و احتمال سقوط آل خلیفه دور است. دخالت و حمایت نظامی عربستان در بحرین هم مستقیماً با دستور آمریکا انجام شد) می‌خواهم بگویم برخلاف تعبیر شما هیچ دولتی "الگوی" دولت دیگر را "سرمشق" خود قرار نداده است. علاوه بر این‌ها نکته‌ی قابل تامل دیگر این است که به طور کلی دولت‌هایی که برآمد یک **انقلاب یا کودتا** هستند (مانند همین دولت‌های لیبی، سوریه، یمن، ایران) و **در پشتوانه‌ی خود از تجربه‌ی انقلاب تغذیه می‌کنند و نهادهای نظامی امنیتی و پلیسی خود را بر مبنای آموزه‌های ناشی از شکست رژیم قبلی سازمان داده‌اند**، برخلاف دولت‌های تونس و مصر به ساده‌گی و با چند تظاهرات خیابانی متلاشی نخواهند شد. شما فکر می‌کنید اگر به جای حسنی مبارک آدمی مثل جمال عبدالناصر در راس قدرت بود، به همین راحتی می‌گفت "صدای انقلاب شما را شنیدم" و فلنگ را می‌بست؟ همین جناب سرهنگ قذافی مدعی است که لیبی را انقلاب او آزاد کرده است. چنین آدمی که شش

تحقق رویای هلال شیعی دولت ایران بر محوریت لبنان، عراق، سوریه، یمن، و بحرین با انقلاب‌های نان و آزادی شکست خورده است. خلاصه این که "واکنش اصولی به جنبش‌ها" باید بر پایه‌ی شناخت همه-جانبه از دینامیسم و موتور محرکه‌ی طبقاتی آن‌ها مبتنی باشد. هر اپوزیسیونی به صرف این که نام اپوزیسیون برخوردار نهاده است قابل حمایت نیست. به افتضاح موسوم به "دولت در تبعید ایران" متشکل از حضرات نوری زاده و سازگارا و مخلمباف و مهتدی و مدحی و خوانساری بنگرید تا به عرض ام برسید. ارتجاعی بودن دولت بن‌غازی (اپوزیسیون قذافی) اظهارمن‌الشمس است. گردآیش اپوزیسیون بشار اسد در ترکیه و حمایت اوباشی همچون برنار هانری لوی - که ارتش اسرائیل را انسانی و مدرن می‌داند - از اپوزیسیون سوریه نه فقط مشکوک است بل که مخرب نیز هست. سخنان این خروس‌های بی‌محل، به بشار اسد و هم تایانش امکان می‌دهد تا مخالفان خود را مزدور سرمایه‌داری غرب جا بزنند و با این ژست ضد آمریکایی جوی خون راه بیندازد. این اپوزیسیون‌های ناتو ساخته ممکن است بتوانند برای یک دوره‌ی کوتاه - مانند "اپوزیسیون" اصلاح‌طلبان و لیبرال‌های وطنی ما - رادیکالیسم جنبش‌های اعتراضی ضد دیکتاتوری نان و آزادی را - مختل کنند؛ اما در مجموع شکسته شدن شیشه‌ی عمر دیکتاتوری‌های بیست سی ساله نوید آفریقا و خاورمیانه‌ی بی‌دل‌پذیرتر را زمزمه سر داده است. شک ندارم حتا چینی بندزن حرفه‌یی محله‌ی قدیمی ما نیز نمی‌تواند مجسمه‌ی ساقط شده‌ی حافظ اسد را بند بزند!

**پاسخ پنجم:** تاکید کنم تا حال حاضر (نیمه‌ی اول ژوئیه ۲۰۱۱) آن چه در مصر و تونس اتفاق افتاده اگرچه خصلت‌های یک انقلاب را ندارد اما واقعیت این است که تحولات بزرگی رخ نموده. واضح است که انقلاب از نظر ما در عصر سرمایه‌داری یعنی فروپاشی همه‌جانبه‌ی نظام تولید اجتماعی سرمایه‌داری و به قدرت رسیدن سیاسی طبقه‌ی کارگر و حرکت فوری به سمت الفای مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و لغو کار مزدوری و ایجاد یک دولت کارگری منتخب نماینده‌گان شوراهای کارگری و محلات، تونس و مصر کنونی با این وضع فاصله‌ی دارند. اگرچه بند و بساط مبارک جمع شده اما حاکمیت نظامیان انتخابات سپتامبر را با تردیدهای جدی مواجه می‌کند. یک انتخابات واقعاً دموکراتیک باید پس از **انحلال ارتش و حقوق مساوی همه‌ی گروه‌ها و جریان‌ها در استفاده از امکانات مادی جامعه برای تبلیغ و ترویج و پیش‌برد برنامه‌ها صورت بگیرد.** با وجود نظامیانی که همه‌گی در دولت مبارک از مقامات ارشد بوده‌اند و وابسته‌گی‌شان به آمریکا قطعی‌ست، دشوار می‌توان از برگزاری یک انتخابات دموکراتیک سخن گفت. با این حال در همین حد به مشاهدات کسانیی همچون کالینیکوس از اوضاع داخلی مصر بسیار جذاب و تا حدودی رضایت بخش است. از قرار ساختار پلیس امنیتی متلاشی شده و فرماندهان آن متواری هستند. پاس‌گاه‌های پلیس توسط توده‌ها اداره می‌شود. از سوی دیگر اقتصاد مصر هم دچار فروپاشی شده و بدتر از همه این که وزیر مالیات فعلی از صندوق بین‌المللی درخواست کمک مالی کرده است. گویا حضرتش نمی‌داند **کل این دعوها اساساً در تقابل با دخالت سیاست-های نئولیبرالی همین صندوق و سرمایه‌داری غرب شکل بسته است.**

من با نظر شما در خصوص کاربست "تاکتیک تحبیب" یا "نرمش" از سوی دولت‌های بن‌علی و مبارک موافق نیستم. در این امر واقعیتی نهفته است که فشار آمریکا در خروج مبارک بی‌تاثیر نبود. ایالات متحد که از تعمیق و رادیکالیزه شدن انقلاب مصر - مانند انقلاب بهمن ۵۷ ایران - نگران بود به مبارک دستور داد قدرت را رها کند، اما این خلع قدرت زمانی صورت گرفت که مردم میدان تغییر را طی روزهای متمادی تسخیر کرده بودند. اعتصابات کارگری گسترش یافته بود و هنوز هم (نیمه‌ی اول ژوئن) مردم خیابان را رها نکرده‌اند. اگر شما به فرار شاه می‌گویید "تحبیب"، لاجرم در رفتن مبارک را هم بفرمایید تلطف. شاه در رفت برای این که تاریخ مصرفش هم از سوی مردم ایران و هم از سوی کسانیی که در شهریور ۱۳۲۰ و مرداد ۱۳۲۲ قدرت او را تثبیت کرده بودند، منقضی شده بود. **شاه رفت برای این که بعد از ۱۷ شهریور جنبش کارگری و طبقه‌ی کارگری ایران به میدان آمده بودند و روز به روز اعتماد مردم به چپ بیش‌تر می‌شد.** از این جا می‌شود وارد تجزیه‌ی دقیق‌تر سوال شما شد. ساختار امنیتی، پلیسی و نظامی دولت مبارک کم و بیش به دولت شاه مانسته است. ارتش و پلیسی یک‌سره گوش به فرمان غرب و امیرانی



دانگ کشور را به نام خود و ایل و تبارش سند محضی زده است و خود را انقلابی می‌داند و خیزش مردم را توطئه‌ی غرب و در نهایت ضد انقلابی ارزیابی می‌کند روی آخرین گلوله‌ی ارتش حساب ویژه باز کرده است. این دولت‌های اخیر مانند صدام هستند. لازم بشود شهرهایی مانند حلبچه را بمباران شیمیایی می‌کنند. مقاومت علی شیمیایی در بصره و قتل عدی و قسی (پسران صدام) را به یاد دارید؟ تسلیم و فرار به غرب و مانند ژنرال‌ها و دولت‌مردان شاه تجارت فرش و پمپ بنزین و چلو کبابی زدن، در کار نیست.



## پاسخ سازمان فدائیان (اقلیت)

### به شش پرسش آرش

**پاسخ اول:** تحولات سیاسی که از شمال آفریقا آغاز شد و به کشورهای عرب خاورمیانه بسط یافت، نتیجه‌ی ناگزیر بحرانی‌ست که جهان سرمایه‌داری را فرا گرفته است. این بحران اقتصادی که خصلتی جهانی به خود گرفته است، برخلاف بحران‌های منفرد، عواقب اجتماعی و سیاسی بسیار گسترده‌ای خواهد داشت که تا همین لحظه برخی از این نتایج خود را در تعدادی از کشورهای جهان، به اشکال مختلف نشان داده است. اگر در اروپا، در قلب جهان سرمایه‌داری که توده‌های کارگر و زحمتکش در مقایسه با تمام کشورهای سرمایه‌داری از شرایط رفاهی بهتری برخوردارند، پیامد این بحران، اعصاب و تظاهرات میلیونی کارگران در طول دو سال اخیر بوده است، برای کشورهای عقب‌مانده‌تر جهان سرمایه‌داری، تأثیرات ویران‌گری بر شرایط زندگی کارگران و زحمتکشان بر جای نهاده و عواقب اجتماعی و سیاسی آن به ناگزیر باید شدیدتر باشد. از این‌روست که در ژرف بروز کرده و به قیام‌ها و انقلاباتی در تعدادی از کشورها انجامیده است.

تونس اولین کشوری بود که در آن بحران انقلابی شکل گرفت و کارگران و زحمتکشان به قیام روی آوردند. اما چرا تونس؟ به این علت که تونس رابطه‌ی بسیار نزدیکی با اروپا داشت و اقتصادش تماماً متکی به سرمایه‌گذاری‌های خارجی و درآمد توریسم بود. بنابراین، فوری‌تر از تمام کشورهای منطقه از این بحران آسیب دید. بیکاری، تنزل سطح زندگی کارگران و فقر گسترده، وضعیت غیر قابل‌تحملی را برای توده مردم پدید آورد. در حالی که رونق دوران سیاست نئولیبرال، فقط بر حجم سرمایه و ثروت گروهی بسیار محدود از طبقه حاکم که قدرت سیاسی را انحصاراً در اختیار داشتند، افزوده بود و شکاف طبقاتی بزرگی ایجاد کرده بود، اکنون شرایطی چنان وخیم برای توده کارگر و زحمتکش ایجاد شده بود که تحمل آن ممکن نبود. شعار انقلاب تونس، "کار، نان آزادی"، دقیقاً انعکاس نیازهایی بود که از اعماق جامعه برخاسته بود.

اما از آنجایی که کارگران و زحمتکشان تونس نیازی را فریاد می‌زدند که نیاز کشورهای دیگر منطقه نیز بود به سرعت فراگیر شد و به مصر رسید که بیش از کشورهای دیگر این منطقه به شرایط تونس نزدیک بود. در

**پاسخ ششم:** دخالت نظامی از سوی دولت‌های خارجی با هر نیتی که صورت بگیرد از بیخ و بن به روند جنبش‌های اجتماعی و انقلابی ضربه می‌زند و حرکت آن را مختل می‌کند. به رسمیت شناخته شدن حق مردم در تعیین سرنوشت خود - که زمانی از سوی بلشویک‌ها مطرح شد - فقط یک شعار نبود. حمله‌ی شوروی به چکاسلواکی و آن بهار خونین پراگ به سوسیالیسم صدمه زد. دخالت نظامی شوروی در افغانستان به همین ترتیب. حالا دخالت‌های نظامی آمریکا که واقعاً در طول چند دهه‌ی گذشته واقعاً فاجعه‌آمیز بوده است. ویتنام یک ننگ ابدی بر پیشانی امپریالیسم است. در همین افغانستان اگر دولت نجیب‌الله توانسته بود با وجود تمام فشارهای داخلی و خارجی اصلاحات نیم بندی را عملی کند، در مقابل شما ببینید که دولت‌های مورد حمایت آمریکا، عربستان، پاکستان، امارات و ایران تا چه حد فاسد و ارتجاعی هستند. از حکمت یار و ربانی بگیر تا طالبان و همین حمید کرزای. نتیجه‌ی هدیه‌ی "دموکراسی" آمریکا برای عراق به قدرت‌گیری شرکت‌های امنیتی مانند بلک واترز، بازگشت کمپانی‌های نفتی (شل، بریتیش پترولیوم، اکزون و...) و حاکمان و دولت‌های دست‌نشانده‌ی همچون پل برومر و علاوی تا طالبانی - مالکی انجامیده است. رشد القاعده، جنگ داخلی، فساد دولتی و غارت منابع عراق دست‌آورد "تجاوز دموکراتیک" آمریکا و متحدانش بوده است. دخالت امپریالیسم در امور داخلی هر کشوری، مستقل از این که چه دولتی در آن کشور در قدرت است، از بیخ و بن ارتجاعی است. شما ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ شیلی را که فراموش نکرده‌اید؟ سالوادور آلنده کمونیست نبود. سوسیال دموکرات بود. به محض این که منافع سرمایه‌داری آمریکا به خطر افتاد، انواع و اقسام ترافند‌های تخریبی به کار گرفته شد. اعتصابات بخش حمل و نقل دقیقاً توسط تیمی هدایت می‌شد که تئوریسین اصلی آن حضرت میلتون فریدمن بود و عوامل اجرایی‌اش جانیایی همچون دونالد رامسفلد، دیک چنی، پل ولفوویتز و سایر نئوکان‌ها بودند. نتیجه‌اش شد پینوشه. کودتایی سیاه با آن هم خون‌ریزی. به ما می‌گویند دوران امپریالیسم تمام شده است (این هم از آن تئوری‌های آبکی تونی نگری - مایکل هارت است) و سرمایه‌داری جهانی شده هر جا که پا بگذارد با خود دموکراسی و صلح و توسعه‌ی اقتصادی می‌برد. می‌گویند در افغانستان زنان می‌توانند گلفبازی کنند و رزبل بزنند. باشد مبارک است. نیم میلی‌متر به پیش. ولی نمی‌گویند نقش صدور سرمایه در پی این دخالت‌های ارتجاعی چیست. من در مقاله‌ی "جنگ امپریالیستی در لیبی" به صراحت و نسبتاً مفصل ماهیت ارتجاعی دخالت نظامی ناتو در این کشور را بررسیده‌ام و آن چه که می‌توانم اضافه کنم این است که ماهیت دولت بن‌غازی - که تا جواب به این پرسش‌ها از سوی فرانسه و ترکیه به رسمیت شناخته شده است - به مراتب کثیف‌تر و خبیث‌تر و وابسته‌تر از دولت قذافی است. به ماهیت و گذشته امثال خلیفه هفتر و مصطفی عبدالجلیل بنگرید تا به کُنه عرایض‌ام برسید. من البته با رمالان و جن‌گیران ارتباطی ندارم اما معتقدم اگر مردم معترض لیبی را به حال خود می‌گذاشتند، احتمال عروج یک جنبش مترقی و به تنگنا راندن و فلج کردن ماشین دولتی قذافی دور نبود. اما حالا چه؟ یک سری مزدور سیا و آدم‌کشان سابق و اعضای قبلی دولت در بن‌غازی جمع شده‌اند و به نیابت از مردم قرارداد نفتی با غرب می‌بندند. از فرانسه اسلحه می‌گیرند. این هم لابد مدل‌های جدید کولونیالیسم است نه؟ چانه‌ام گرم شد و دست و قلم‌ام داغ. لاجرم از مرز ریاضت اقتصادی در کلام گذشتم. به این امید که زحمت‌کشان در همه جا بتوانند بنیادهای این ریاضت اقتصادی را فرو بریزند.

\*

مذهبی را به ویژه در شکل و شمایل زبانی که در جنبش اعتراضی این کشور حضور دارند، آشکارا می‌توان دریافت.

با این همه، در دوره‌های انقلابی که تاریخ ملت‌ها سرعت می‌گیرد، حتا عقب‌مانده‌ترین و ناآگاه‌ترین توده‌ها به سرعت می‌آموزند و از تجربیات ملت‌های دیگر نیز پند می‌گیرند. از این رو تحولات در این کشورها و سرعت پیشرفت آن، وابسته به کشورهای پیشروتر منطقه است. نقشی که کارگران مصری می‌توانند بر تحولات این کشورها داشته باشند، برجسته است. هر پیروزی و دستاورد توده‌های مردم مصری مثل مصر، به سرعت تبدیل به الگویی برای کشورهای عقب‌مانده‌تر منطقه خواهد شد. نتیجه این که در موج انقلابی کنونی که تمام کشورهای عربی شمال آفریقا و خاورمیانه را فرا گرفته است، به رغم تفاوت‌هایی که در ساختارهای اجتماعی و سیاسی آن‌ها وجود دارد، آنها می‌توانند به حرکت با هم ادامه دهند و سرنوشت کما بیش واحدی داشته باشند.

**پاسخ چهارم:** حرف بی‌ربط و پوچیست که کسی ادعا کند، این جنبش‌های توده‌ای و انقلابی ساخته و پرداخته دولت‌های غربی‌اند. هیچ جنبش توده‌ای در هیچ کشوری نمی‌تواند پدید آید، مگر آن که نیازهای مبرم جامعه به آن شکل دهد. وقتی که جنبش‌های انقلابی توده‌ای در تونس و مصر پدید آمدند، قدرت‌های امپریالیست، تا چند ماه از رژیم‌های حاکم بر این کشورها حمایت می‌کردند که سال‌ها متحد آن‌ها بودند. آن‌ها، تنها زمانی که دریافتند به هیچ طریقی نمی‌توانند وضع موجود را حفظ کنند، راه قربانی کردن گروهی از متحدین پیشین خود را برای مهار جنبش در پیش گرفتند. از این‌جاست که تلاش نمودند، خود را طرفدار آزادی مردم این کشورها جا بزنند. امپریالیست‌ها، هم اکنون در اتحاد با بورژوازی داخلی تلاش می‌کنند که ساختار اقتصادی - اجتماعی و سیاسی موجود را از طریق برخی رفرم‌های سیاسی محدود و جا به جایی مهره‌ها حفظ کنند. تا این لحظه نیز موفق شده‌اند. علت آن نیز همان‌گونه که گفته شد، در این واقعیت نهفته است که طبقه کارگر هنوز از نظر آگاهی و تشکل در موقعیتی نیست که با فراتر رفتن از نظم موجود، این تلاش‌های بورژوازی داخلی و بین‌المللی را خنثا کند. طبقه کارگر، آن‌چه که تاکنون توانسته به آن دست یابد، میدان وسیع‌تری برای مبارزه طبقاتی است. اما اگر قدرت‌های امپریالیست تا این مقطع توانسته‌اند ابتکار عمل را در دست بگیرند و حتا در لیبی در اقدام فریبکارانه‌ی حمایت از جنبش توده‌ای ضد رژیم، دخالت نظامی کنند و این جنبش را به انحراف بکشاند، بالعکس، چیزی عاید اسلام‌گرایان نشده است. آنها ابتکار عمل را بیش از پیش از دست داده‌اند و نفوذ آن‌ها در میان توده‌های مردم به سرعت کاهش یافته است. دلیل آن هم در این است که اسلام‌گرایی، پدیده دوران تعرض ضد انقلاب است، چیزی شبیه فاشیسم و نژادپرستی در کشورهای پیشرفته‌تر سرمایه‌داری و نه دوران تعرضات انقلابی. اصولاً رشد اسلام‌گرایی و جنبش‌های اسلام‌گرا، محصول دوران سکون، آرامش و بی‌حرکتیست. اکنون اما در دوران انقلابی که توده‌های مردم با شعار نان و آزادی به پا خاسته‌اند، اسلام‌گرایی کم‌ترین حرف و جاذبه‌ای ندارد و از ارتجاع اسلامی توده‌ها رادیکال‌تر می‌شود و توده‌ها آگاه‌تر می‌گردند، از ارتجاع اسلامی بیشتر فاصله می‌گیرند. در حقیقت این جنبش‌ها ضربه‌ای جدی به اسلام‌گرایی در تمام منطقه است. کارنامه سیاه جنبش‌های اسلام‌گرا و دولت‌های مذهبی حی و حاضر در مقابل این توده‌های به پا خاسته قرار دارد. با رشد امکانات ارتباطی و خبری، مردم این کشورها به خوبی می‌دانند که در کشورهایی نظیر ایران، عربستان، افغانستان طالبان و غیره چه فجایعی رخ داده و می‌دهد. بنابراین باید گفت کم‌ترین احتمال برای پیشروی اسلام‌گرایان وجود دارد، ولو این که قدرت‌های امپریالیست جهان می‌کوشند برای مقابله با رادیکالیسم جنبش توده‌ای، آنها را تقویت کنند، یا لاقول در صحنه نگهدارند.

اما این که به هر حال آیا "شانس استقرار یک رژیم سیاسی - اقتصادی دمکراتیک" وجود دارد یا نه؟ همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، وابسته به مبارزه طبقاتی و توازن قوا در آینده است. این را هم باید افزود که به هر

این‌جا نیز بیکاری، فقر، نابرابری و دیکتاتوری، توده‌های مردم را به حرکت و اعتراض واداشت. این جنبش سپس به کشورهای دیگر بسط یافت و به حسب شرایط ویژه در هر کشوری هم‌چنان در حال پیشرویست.

بنابراین نیروی محرکه تمام جنبش‌های موجود "نان و آزادی" بود که به سرعت فراگیر شد. البته سنت‌ها، پیشینه مبارزاتی، زبان و فرهنگ کمابیش مشترک و مناسبات نزدیکی که میان مردم کشورهای عربی این منطقه وجود دارد نیز نقش خود را در تسریع این روند ایفا نمود. این حقیقت را هم باید مد نظر قرار داد که در دوره‌های انقلابی، انقلابات موج‌وار حرکت می‌کنند و به حسب نیازهایی که محرک آن‌ها بوده است، این امواج می‌تواند دامنه وسیع‌تر یا محدودتری داشته باشد.

**پاسخ دوم:** در هر حال جنبش توده‌های مردم کشورهای منطقه، یک رویداد مهم تاریخی و یک تحول برجسته در تاریخ مبارزات این ملت‌هاست. بزرگترین دستاورد این جنبش‌ها تا همین لحظه، مستثنا از کم و کیف بهبود اوضاع، نفس جنبش سیاسی آن‌هاست. برای ملت‌هایی که چندین دهه در سکون و آرامش، تحت یوغ رژیم‌های استبدادی به سر می‌بردند، این جنبش‌ها، حیاتی‌ترین نوین در زندگی سیاسی آن‌هاست. توده‌های کارگر و زحمتکش، اکنون به قدرت خود واقف شده‌اند. احساس توانایی و قدرت می‌کنند. دریافت‌اند که می‌توانند خود را از چنگال ستم‌گران رها سازند.

اما روند پیشرفت تاریخی بشریت هرگز در یک خط مستقیم و بدون انحنای پیش نمی‌رود. آن‌چه که در شمال آفریقا و خاورمیانه در جریان است، جزئی از یک روند کلی دگرگونی جهانیست. بنابراین صحبت از برگشت‌ناپذیری آن، بدون مد نظر قرار دادن سرنوشت روند کلی دگرگونی جهان، حرفی بی‌معناست. راست است که خاورمیانه امروز، دیگر خاورمیانه دیروز نخواهد بود. اما چیزی ایستا و ساکن وجود ندارد. مبارزه طبقاتی در جریان است و این مبارزه طبقاتیست که پاسخ سؤال برگشت‌پذیری یا برگشت‌ناپذیری را خواهد داد. توده‌های کارگر و زحمتکش، آگاه‌تر و متشکل‌تر می‌شوند، برای تحقق مطالبات معوقه و جدید، عرصه‌های جدیدی را از مبارزه می‌گشایند. بنابراین مبارزه طبقاتی ضرورتاً تشدید خواهد شد. طبقه سرمایه‌دار حاکم که قدرت را در دست دارد اگر حتا ناگزیر شود آزادی را در حد معمول آن در نظام‌های پارلمانی بپذیرد، پاسخ نان مردم را چگونه می‌خواهد و یا می‌تواند در بطن بحران کنونی جهان سرمایه‌داری بدهد؟ اگر مسئله‌ی کار و نان توده‌های کارگر و زحمتکش در محدوده‌ای حل نشود، که قاعدتاً با چشم‌انداز اوضاع کنونی حل نخواهد شد، در آن صورت بورژوازی راهی جز تشدید سرکوب و اختناق برای مقابله با رشد مبارزه طبقاتی نخواهد داشت. این‌جا دیگر همه چیز به توازن قوا، تشکل و آگاهی طبقه کارگر بستگی دارد که بتواند در برابر بورژوازی مقاومت کند و بر موانع موجود غلبه نماید یا نه. این که مبارزه طبقاتی در مقیاس جهانی و در کل منطقه چه توازنی را ایجاد کند، مسئله فوق‌العاده مهمی برای پیشرفت یا عقب‌نشینی این جنبش‌ها خواهد بود.

**پاسخ سوم:** روشن است که درجه‌ی پیشرفت مبارزه طبقاتی، نقشی که طبقه کارگر در هر یک از این کشورها دارد، متفاوت است. در تونس و مصر که ساختارهای ماقبل سرمایه‌داری از سال‌ها پیش در هم شکسته شده است، طبقه کارگر، اکثریت جمعیت را تشکیل می‌دهد. در تونس که کارگران نقش اصلی را در سرنوشت بن علی داشتند، در اتحادیه‌ها متشکل‌اند و آگاهی طبقاتی آن‌ها در جریان این مبارزه پیوسته بسط یافته است. در مصر، کارگران در همین مدت تشکل‌های دولتی را در هم شکسته و در حال ایجاد تشکل‌های مستقل و انقلابی هستند. رشد مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریای مصر که در اعتراضات و اعتصابات متعددی که در چند ماه اخیر، به وضوح دیده می‌شود، به درجه‌ایست که طبقه حاکم فرمان منع اعتصاب را صادر کرد. کارگران، اما به مبارزه‌ی خود ادامه می‌دهند.

وضعیت در کشوری نظیر یمن که هنوز در آن بقایای ساختارهای ماقبل سرمایه‌داری به حیات خود ادامه می‌دهند، طبقه کارگر به لحاظ کمیت محدود و به کلی نامتشکل است، متفاوت می‌باشد. به علاوه، نقش خرافات

حال یک چنین چیزی نمی‌تواند در چارچوب ساختارهای موجود رخ دهد، مگر آن که تمام این ساختارها دگرگون شود.

**پاسخ پنجم:** نخست اشاره کنیم که مقاومت رژیم‌هایی که می‌کوشند با توسل به سرکوب‌های خشن موجودیت خود را حفظ کنند، چندان دوام نخواهد آورد و در مقابل جنبش توده‌ای در هم خواهد شکست. عجالتاً همه کشورهای شمال آفریقا و خاورمیانه باید این تحول را از سر بگذرانند، منتها شکل آن متفاوت خواهد بود. جمهوری اسلامی هم استثنایی در این میان نخواهد بود. اما این که چه آموزش‌هایی جنبش‌های توده‌ای کشورهای عربی و ایران برای یکدیگر دارند، باید گفت که درس‌های مهمی برای یکدیگر داشته و دارند.

جنبش‌های توده‌ای کشورهای عربی از همان آغاز از تجربیات منفی جنبش توده‌ای مردم ایران آموختند که حساب مبارزه سیاسی خود را از اعتقادات مذهبی‌شان جدا سازند. بنابراین شعارهای آن‌ها کاملاً سیاسی بوده و شعار گروه‌های مرتجع اسلام‌گرا نتوانست جایگاهی در این جنبش‌ها پیدا کند.

این جنبش‌ها به مراتب پیشرفته‌تر و در سطح آگاهی بالاتری از جنبش مردم ایران در سال ۸۸ قرار گرفتند. شعار آن‌ها از همان آغاز اسقاط‌النظام بود. در حالی که در جنبش سال ۸۸ هیچ‌گاه شعار توده‌های مردم تا این سطح ارتقا نیافت. گرچه در برخی مقاطع شعار سرنگونی جمهوری اسلامی مطرح شد. در جنبش سال ۸۸ شعارهای بسیج‌کننده‌ی که بتواند توده‌های وسیع کارگر و زحمتکش را به جنبش جلب کند وجود نداشت، در حالی که در جنبش‌های توده‌ای کشورهای عربی شعارهای "کار، نان، آزادی" در صدر شعارها قرار داشت و از آن‌رو این شعارها به میان کشیده شد که توده قیام‌کننده به ویژه در تونس و مصر، کارگران و زحمتکشان بودند و نه عمدتاً دانشجویان و جوانان. در جنبش‌های توده‌ای کشورهای عربی، کسی به الطاف جناح‌های هیئت حاکمه امید نیست. برای انتخاب میان بد و بدتر چرتکه نیانداخت و طرفدار اصلاح از بالا نبود، بلکه توده‌ها برای سرنگونی نظام از طریق انقلاب به پا خاسته بودند. مبارزه استمرار پیدا کرد و شکل‌های مختلف به خود گرفت. حتا در آن کشورهایی که دار و دسته حاکم کوشیده است، قدرت خود را با توسل به ابزار خشن نظامی، توپ، تانک و مسلسل حفظ کند، توده‌های مردم مسلح شده و به مبارزه مسلحانه برخاسته‌اند. در حالی که در جنبش سال ۸۸ ایران، هیچ یک از این ویژگی‌ها دیده نشد و از آن‌رو جنبش نیمه کاره رها شد و به نتیجه‌ای نیانجامید، که کارگران و زحمتکشان در مقیاس توده‌ای و سراسری در جنبش حضور نداشتند.

کارگران و زحمتکشان ایران در عین حال باید آموخته باشد که نقطه ضعف انقلابات کنونی منطقه و علت نیمه کاره ماندن آنها در این است که توده‌های زحمتکش نتوانستند دستگاه دولتی موجود را در هم بشکنند، طبقه سرمایه‌دار را از اریکه قدرت به زیر بکشند و با استقرار حکومتی شورائی، سرنوشت خود را در دست بگیرند. کارگران و زحمتکشان ایران باید از این تجربیات بیاموزند و برای پیروزی قطعی که الگویی برای تمام زحمتکشان منطقه باشد، تلاش کنند.

**پاسخ ششم:** دخالت قدرت‌های امپریالیست با هر بهانه و توجیه، همواره برای مردم این منطقه فاجیع بزرگی به بار آورده و باز هم خواهد آورد. قدرت‌های امپریالیست هیچ‌گاه هدفی جز سلطه بر کشورهای ضعیف‌تر و عقب‌مانده‌تر جهان سرمایه‌داری و در انقیاد نگهداشتن مردم این کشورها نداشته و ندارند. کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ و حمایت از دار و دسته‌ی خمینی برای به قدرت رسیدن و در هم شکستن انقلاب توده‌های مردم ایران، دو نمونه از دخالت‌های آشکار قدرت‌های امپریالیست علیه مردم ایران بوده است. عراق که اکنون به یک کشور تحت‌الحمایه امپریالیسم آمریکا و از هر جهت ویران تبدیل شده که پس از گذشت چندین سال هنوز همه روزه ده‌ها و صدها تن به قتل می‌رسند و معلول می‌شوند، با صدها هزار کشته، میلیون‌ها آواره و فقر و گرسنگی توده‌های وسیع مردم، نمونه دیگری از ادعاهای امپریالیستی برای نجات مردم از یوغ دیکتاتورها و برقراری آزادی و دموکراسی است. لیبی هم، تازه‌ترین نمونه از دخالت نظامی

آرش شماره‌ی ۱۰۷

امپریالیستی‌ست که تلاش برای سلطه بر منابع عظیم نفت این کشور و کنترل و مهار جنبش توده‌ای، زیر لوای حمایت از مردم انجام گرفته و تاکنون به ویرانی و کشتارهای بزرگی انجامیده است.

تازه این مسئله هنوز به جای خود باقی‌ست که با استقرار رژیم کاملاً دست‌نشانده، جنگ داخلی ممکن است سال‌ها به طول انجامد. در حالی که خود مردم لیبی که مسلح شده بودند، می‌توانستند بدون دخالت نظامی امپریالیست‌ها، رژیم قذافی را بگیریم در یک نبرد طولانی‌تر سرنگون کنند. در کشورهایی نظیر ایران که اکثریت بزرگ جمعیت را کارگران و توده‌های زحمتکش تشکیل می‌دهند، همان‌گونه که در دوران رژیم شاه نشان داده شد، این توده مردم قادرند با توسل به اشکال مبارزاتی مختص طبقه کارگر، اعتصابات عمومی، تظاهرات توده‌ای و بالاخره قیام مسلحانه، رژیم را با تمام وحشی‌گری‌اش سرنگون کنند. اگر قرار است مردم ایران به آزادی، رفاه و برابری دست یابند، تنها با قدرت خودشان و با انقلابی که متکی به خود و حمایت کارگران و زحمتکشان سراسر جهان است، می‌توانند به پیروزی برسند. قدرت‌های امپریالیست همواره دشمن انقلابات کارگران و زحمتکشان بوده و خواهند بود. این تنها راه واقعی نجات نه فقط برای کارگران و زحمتکشان ایران، بلکه تمام توده‌های سراسر منطقه است. فقط یک چنین انقلابی می‌تواند به پیشرفت جنبش و تحقق مطالبات رادیکال و ریشه‌ای توده‌های مردم بیانجامد.

✱



## خطر بازسازی استبداد

### در تونس و مصر

پاسخ ابولحسن بنی صدر به شش پرسش آرش

پاسخ به پرسش اول:

۱ - جنبش همگانی عوامل مساعد با خود را می‌طلبد. وجود این عوامل و نبود فشار از خارج (حمایت بیگانه از دولت استبدادی) و یا کاهش آن، جنبش همگانی را میسر می‌سازد:

۱.۱ - وقتی رژیم مرام را از هدف خالی می‌کند و هدف رژیم، حفظ خود می‌گردد و جامعه صاحب هدفی می‌شود که استقلال و آزادی است، یک عامل بزرگ مساعد جنبش پدید آمده است.

۱.۲ - وقتی تکیه گاه اجتماعی رژیم اقلیت می شود و رژیم توانائی تبدیل اقلیت به اکثریت را از دست می دهد و بسا فرصت تبدیل اقلیت به اکثریت بدست می آید اما نمی تواند مغتنم بشمارد، اکثریت ناراضی بزرگ و بزرگ تر و مخالف می گردد. چنین که شد، عامل دوم جنبش همگانی بوجود می آید.

۱.۳ - اکثریت بزرگ وقتی به جنبش همگانی بر می خیزد که قشرهای مختلف جامعه، با وجود مرزهای طبقاتی، از حقوقی محروم می شوند که حقوق ذاتی انسان و نیز حقوق ملی بشمارند. از این رو، اشتراک در حقوق، مانعی که مرزهای طبقاتی هستند، را از پیش پا بر می دارند. بدین سان، عامل سوم جنبش همگانی فراهم می گردد. بدیهی است که شناساندن این حقوق به جامعه، وجدان همگانی را غنی و فاصله زمانی تا جنبش همگانی را کوتاه تر می کند.

۱.۴ - جنبش همگانی در مرحله اول، یعنی سرنگون کردن رژیم استبدادی، نیاز به رهبر و بدیل ندارد. زیرا می تواند بطور خود جوش به خود سازمان دهد. جنبش های تونس و مصر، تا حدودی شاهد این مدعی هستند. اما در مرحله دوم که مرحله خلع ید است و نیز در مرحله سوم که مرحله استقرار نظام سیاسی جانشین است، نیاز به بدیل و اندیشه راهنما دارد. انقلاب ایران، در مقایسه با جنبشهای همگانی در مصر و تونس، ضرورت عامل بدیل و نیز اندیشه راهنما را مبرهن می سازد. الا این که، در انقلاب ایران، بدیل نه با اندیشه راهنما و نه با هدفهایی که در آن بیان تعریف می شدند، سازگاری نداشت.

بدیهی است وجود نیروی محرکه توانا به تحول کردن به بدیل، وصول جنبش را به هدف، مطمئن تر می کند.

۱.۵ - در جنبشها، بسا یک اندیشه راهنما که بیشتر مردم بدان گرویده اند، هدفهای آن را تعیین می کند. هرگاه چنین نباشد، اندیشه های راهنمای می باید در تعریف های شفاف از اصول راهنمای جنبش اشتراک بسته باشند. در این صورت، نیروی محرکه و نیز بدیل، شکل و محتوای جبهوی پیدا می کنند. هرگاه این عامل نیز وجود پیدا کرده باشد، عامل پنجم جنبش همگانی در وجود آمده است.

بدین سان، اندازه ارزش قدرت در جامعه و اندازه ارزش استقلال و آزادی انسان و حقوقمندی او، بنا بر این، نسبت فرهنگ استقلال و آزادی، به ضد فرهنگ قدرت، عاملی تعیین کننده از عوامل جنبش همگانی است.

۱.۶ - نیروهای محرکه، در فعالیت خود، رابطه مستقیم دارند با نظام اجتماعی. توضیح این که هرگاه نظامی اجتماعی نتواند نیروهای محرکه را در خود فعال کند، انقلاب ضرورت پیدا می کند. از این رو، استبدادها کار اولشان خنثی کردن نیروهای محرکه به قصد بازداشتن نظام اجتماعی از تحول است. انسان نیروی محرکه ای تولید کننده نیروهای محرکه است. از این رو، خنثی کردن انسان، کار اول در دستور کار هر استبدادی، است. این کار را از راه تخریب و صادر کردن و به خدمت گرفتن و مشغول کردن به فعالیت‌های کاذب، انجام می دهد. اما زمانی می رسد که رژیم استبدادی از خنثی کردن تمامی این نیروی محرکه، ناتوان می شود. در مورد ایران و در مورد جنبشهای همگانی بعد از انقلاب ایران، جوان شدن جامعه ها و خنثی نشدن نیروی محرکه ای که جوانها هستند، عاملی مهم از عوامل پدید آمدن جنبش همگانی می شود.

۱.۷ - دولت در هر کشور بر یکچند پایه ها و شماری ستون پایه ها استواری و ثبات پیدا می کند: بنیادهای اجتماعی، بخصوص دو بنیاد دینی و سیاسی، دو پایه بشمارند. قدرت خارجی پایه سومی است. نظام اجتماعی - اقتصادی در شهر و روستا، پایه چهارمی است. هرگاه این پایه های ویران و یا حتی سست شده باشند و ستون پایه ها (قشون و سازمانهای سرکوب و دستگاه های قضائی و تبلیغاتی و...) توانائی حفظ ساخت دولت استبدادی و وابسته را از دست داده باشند، توانائی مقابله رژیم با جامعه ملی کاهش یافته است. وجدان همگانی جامعه ملی بر این امر، آگاه می شود و دستور جنبش همگانی را صادر می کند. این عامل، بسا عاملی است که وجودش اثر بخشی عوامل دیگر را زیاد و یا کم می کند. بنا براین، اهمیت قطعی دارد. چراکه در دموکراسی های موجود، دولت ثبات خود را از حاکمیت مردم دارد. هراندازه عدالت اجتماعی بیشتر تنظیم کننده رابطه های

اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی باشد، دولت با ثبات تر می شود. اما در استبدادها، مردم حاکمیت ندارند. بنا بر این، هرگاه پایه ها ویران و یا حتی سست شوند، رژیم ثبات خود را از دست می دهد و در معرض سقوط قرار می گیرد. این همان عامل است که در ایران و در کشورهای در جنبش، سبب عدم اطمینان کارگزاران استبداد به بقای رژیم و اطمینان مردم در جنبش به موفقیت خود می شود.

۱.۸ - بدین قرار، قدرت خارجی، بمثابه پایه، عامل برخاستن به جنبش می شود، اگر توانائی مداخله خود را از دست داده و رژیم جباران از حمایت آن محروم شده باشد.

۱.۹ - اطمینان از آینده، عاملی دیگر و در شمال مهمترین عامل ها است. در حقیقت، رژیم استبدادی میان خود و جامعه، ترسها را حایل می کند. مدارهای بسته ای که اعضای جامعه در آنند، خاصه مدار بسته بد و بدتر و مدار بسته مصلحت و حق و حقیقت، که بنا بر اولی، از ترس بدتر به بد باید پناه برد و بنا بر دومی، از ترس جبار، همواره مصلحت بر حق آدمی مقدم است و می باید به مصلحت عمل کرد، انسانها را از آینده سخت می ترسانند. وجود بدیل و هدف روشن و بیان استقلال و آزادی و نیز خشونت زدائی و شناسائی کردن ضعفها و ناتوانی ها و پیشنهاد روش گذار از ناتوانی به توانائی و شرکت مردم در سازماندهی تحول، اطمینان از آینده را جانشین ترس از آینده می کند و در برخاستن مردم به جنبش، در شمار اثرگذار ترین عاملها می گردد.

۱.۱۰ - در همان حال که قدرت خارجی پایه ای از پایه هائی است که بنای استبداد وابسته بر آنها استوار می شود، پیروزی جنبش همگانی در کشوری، عاملی تعیین کننده از عوامل برخاستن مردم در جامعه هائی می شود که عوامل جنبش همگانی در آنها وجود دارند (اثر برانگیختن به همانندی جستن).

بدین قرار، در جامعه های عرب که، در آنها، جنبش همگانی روی داده است، می باید عوامل بالا، بطور نسبی وجود داشته باشند. وگرنه جنبش در تونس نمی توانست جنبش در مصر و کشورهای دیگر را به دنبال بیاورد. بدیهی است که پیروزی مردم تونس در مرحله نخستین جنبش همگانی خویش، خود عاملی از عوامل برانگیزنده شده است (اثر برانگیختن به همانندی جستن). زنجیره جنبشها امر تازه ای نیست. پیش از آن، در روسیه و اروپای شرقی، جنبشها زنجیره ای را پدید آوردند. در آن مورد، روسیه هم بمثابه قدرت از حمایت از رژیمهای وابسته به خود ناتوان شد و هم بلحاظ برخاستن جنبش با هدف تغییر رژیم، عواملی از عوامل جنبش همگانی در کشورهای اروپای شرقی گشت.

گفتنی است که انقلاب ایران می توانست بلاواسطه عاملی از عوامل برانگیختن جنبشهای همگانی در کشورهای بگردد که، در آنها، عوامل مساعد جنبش وجود داشتند. اما خشونت گسترده و گروگانگیری و جنگ و انزوای بین المللی، انقلاب ایران را به لولوی بدل کرد که استبدادها، از آن، برای ایجاد ترس از جنبش، استفاده می کردند. باوجود این، با فاصله زمانی نه چندان زیاد، روش که جنبش همگانی است و اشتراک همگان در حقوق، از انقلاب مردم ایران اخذ شدند و با موفقیت بکار رفتند.

مقایسه وضعیت در لیبی با وضعیت در تونس و مصر و مقایسه جنبش در این دو کشور با سوریه و یمن و بحرین، ما را از این واقعیت آگاه می کند که تفاوتها ناشی از وجود عوامل جنبش همگانی و فقدان بیشتر یا کمتر این عوامل، در این کشورها هستند. ضعف و یا فقدان این عاملها و به ما می گویند چرا در کشورهای دیگر، جنبش همگانی روی نداده است.

## پاسخ به پرسش دوم:

۲ - وقتی مردمی مرزهای طبقاتی و قومی و دینی و جنسی را در می نوردند، تحولی بنیادی روی داده است. بدیهی است که چنین تحولی غیر قابل بازگشت نیست. یعنی ممکن است استبداد بازسازی شود. هم اکنون، خطر بازسازی استبداد در تونس و مصر وجود دارد. الا اینکه بازگشت، در واقع، مقاومتی است که ساختهای استبدادی می کنند. اما دیر یا زود، این

کادرها در جنبش حضور ندارند زیرا از وضعیتی که جانشین وضعیت کنونی می‌شود، بسیار می‌ترسند.

این عامل در ایران نیز نقش بازدارنده را بازی می‌کند. بنا بر این، بهمان اندازه که در جانشین ترسها کردن اطمینان‌ها موفقیت بدست می‌آید، احتمال بروز جنبش همگانی و ادامه آن تا پیروزی، بیشتر می‌شود.

۳.۴ - وجود یا نبود بدیل، باز از عاملهائی است که ادامه جنبش در گرو آنست. موفقیت هر جامعه به ایجاد آن، توانائی آن جامعه را در به نتیجه رساندن جنبش خود، تضمین می‌کند. در حال حاضر، جنبشها فاقد این عامل هستند. این امر که بر مصر و تونس، بازماندگان رژیم‌های استبدادی حاکمند و در مصر، نظامیان می‌خواهند خلاء را پر کنند، گویای این واقعیت است که تحولها نایکسان و آینده‌ها، بستگی مستقیم به وجود همه عاملها، خاصه، عاملهائی دارند که فرجام هر جنبش در گرو وجود آنها است.

۳.۵ - بنا بر قاعده، هر خلاء را قدرت پر می‌کند. استقلال داشته هر انسان و آزادی بکار بردن این داشته است. حال اگر انسانی و جامعه ای داشته خود را بکار نبرد، خلاء پدید می‌آید و این خلاء را قدرت پر می‌کند. پس اندازه شعور بر استقلال و آزادی و حقوق، ما را از اندازه خلاء، بنابراین چند و چون تحول هریک از جنبشها آگاه می‌کند. چون این اندازه گیری انجام نگرفته است، بدون دقت، اما تا حدودی با اطمینان، می‌توان گفت جنبشها تحولهای نایکسان خواهند کرد و فرجام‌های نایکسان خواهند جست.



#### پاسخ به پرسش چهارم:

۴ - باز می‌گوییم که بنا بر قاعده، خلاء را قدرت پر می‌کند. بنا بر این، ۴.۱ - خلاء حاکمیت مردم را حاکمیت اقلیت قدرتمنداری پر می‌کند که با پایه ای که قدرتهای خارجی هستند، تعامل می‌کند و، حد اکثر، یک شبه دموکراسی را جانشین می‌کند.

۴.۲ - خلاء بیان آزادی، را بیان قدرت پر می‌کند. پس هرگاه بیانی در بردارنده تعریف شفاف از استقلال و آزادی و حقوق ذاتی انسان و حقوق جمهور مردم و روشهای عمل به حقوق و برقرار کردن رابطه حقوقمند با حقوقمند، نباشد، خلاء را بیان قدرت پر می‌کند. نامی که این بیان می‌یابد، اهمیت ندارد مگر از لحاظ داشتن زمینه مساعد در جامعه. چنانکه، در جامعه‌های مسلمان، این بیان قدرت می‌تواند صورت دینی بجوید و صفت «اسلامی» بیابد. در جامعه‌های دیگر، همان رسم، اسم‌های دیگر می‌تواند پیدا کند. چنانکه بنیادگرهای امریکائی، به بیان قدرت خویش صفت مسیحی می‌دهند. نوعی دیگری از قدرتمندارها خود را «محافظه کار جدید» می‌خوانند. در اروپا، راستهای افراطی این و آن نام را به بیان قدرتی می‌دهند که اندایشه راهنما کرده اند. گرایش به راست در جامعه

مقاومت پایان می‌پذیرد و جامعه هدف جنبش خویش را کم یا بیش، متحقق می‌گرداند:

۲.۱ - در مورد ایران، هدف جنبش مردم این بود که ولایت مطلقه شاه («شاه مصدر قانون و بیم و امید») را با ولایت جمهور مردم یا ارتقای مرتبت و منزلت انسان ایرانی از «رعیت» به شهروند بود، بمعنای عضو جمهورصاحب ولایت (جمهوریت) و دارای حق برابر بر حاکمیت و حقوقمند و همبسته با دیگری و عامل به حقوق و رعایت کننده حقوق دیگری. با آنکه، آقای خمینی و ملاتاریا بر ضد انقلاب کودتا کردند و ولایت شاه را با ولایت مطلقه فقیه جانشین کردند، اما رها نکردن تجربه انقلاب و پی گرفتن هدف آن، اینک، اشکال گوناگون حاکمیت بر مردم، بی اعتبار شده اند و اصل حاکمیت مردم روز به روز، اعتبار بیشتر جسته است و می‌جوید. از هم اکنون، می‌توان با اطمینان گفت: انقلاب در کار برگشت ناپذیر کردن ولایت جمهور مردم است.

۲.۲ - هرگاه تاریخ را مجموعه ای از امور مستمر بدانیم، تغییر یک امر مستمر (دولت استبدادی) اگر با تغییر امرهای مستمر دیگر همراه شد، تغییر قطعی و بازگشت ناپذیر می‌شود. بنا بر این، تغییر ساختهای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی، به ترتیبی که نظام اجتماعی باز و تحول پذیر گردد و شهروندی بمعنای بالا تحقق جوید، نیز ضرور هستند. حال آنکه، در حال حاضر، ساخت دولت و رابطه اش با جامعه در هیچیک از دو کشور مصر و تونس، هنوز، تغییر نکرده است. آیا جامعه‌ها از مقاومت ساختها، بنا بر این، از سختی کار آگاهند و عوامل برانگیزنده جنبش همگانی، همچنان در کار می‌مانند تا مراحل دوم و سوم (در آنچه به تغییر رژیم مربوط می‌شود) با موفقیت انجام گیرند؟ پاسخ به این پرسش مثبت نیست. باوجود این، فعال شدن نیروهای محرکه در نظام اجتماعی، نیاز به تغییر همه جانبه دارند. پس اگر جنگی به این کشورها تحمیل نشود و خطر تجزیه تهدیدشان نکند، این نیروها در جهت تحول همه جانبه بکار می‌افتند.

#### پاسخ به پرسش سوم:

۳ - به این پرسش، در پاسخها به پرسشهای اول و دوم، بخصوص در پاسخ به پرسش اول، پاسخ داده شد. با وجود این، یادآوری نکات زیر، ضرور هستند:

۳.۱ - بدیهی است نایکسانی ساختها و کمی و بیشی عوامل برانگیزنده جنبش همگانی و نیز تحول آنها، محلی برای یکسانی فرجامهای جنبش‌ها باقی نمی‌گذارند. هرگاه جامعه‌ها به یک اندازه بر استقلال و آزادی انسان و نیز جامعه وجدان یابند و قدرت را ضد ارزش شمارند، هنوز تحولی همسان نمی‌کنند. مگر آنکه عوامل دیگر - خواه آنها که بر شمرده ام و چه آنها که بر نشمرده ام - نیز هم اندازه باشند و در طی مراحل، تغییر نکنند.

۳.۲ - عاملی از عاملها که بر نشمرده و جای به حساب آوردنش این جا است، توانائی جامعه‌ها به تعامل بایکدیگر و بین المللی کردن جنبش‌های خویش است. برای مثال، در مورد لیبی و یمن و بحرین و سوریه، جنبشهای مصر و تونس با جنبش در آن کشورها تعامل نمی‌کنند. در عوض، قدرتهای خارجی هستند که این یا آن نقش را (در مورد بحرین، ضد جنبش و در مورد سوریه، کمتر از لیبی، ضد رژیم و در مورد یمن، حمایت شرمگینانه از رژیم) بازی می‌کنند. هرگاه جنبشها بایکدیگر تعامل می‌داشتند، حتی اگر دو جنبش تونس و مصر که مرحله اول را طی کرده اند، بایکدیگر تعامل کنند، توانائی بیشتری می‌یابند و توانائی به انجام رساندن مرحله‌های دوم و سوم پیدا می‌کنند.

۳.۳ - و باز عاملی مهم از عوامل که مساعد تعامل جنبشها است، اندازه ترس از ناشناخته است: ترس از استبداد دینی، یکی از این ترسها است. ترس از تجزیه یکی دیگر از ترسها است. در جامعه‌های بزرگ چون مصر، ترس از بیکاری و فقر شدید تر است. فقدان بیان استقلال و آزادی، ترس از استبداد ایدئولوژیک (دینی یا غیر آن، در حال حاضر دینی) را بسیار شدید می‌کند. در مورد سوریه، این عامل، هم اکنون، از عوامل بازدارنده است.

های غرب، هم به دلیل موقعیت مسلط غرب است و هم بلحاظ بحران اندیشه راهنما است.

بدین قرار، در جامعه‌های تونس و مصر و... هرگاه بیان استقلال و آزادی، خلاء را پر نکند، احتمال پر شدن خلاء توسط «اسلام‌گرائی» بمثابة بیان قدرت و نیز ضد آن (بازگشت به رژیم‌هایی که از مبارزه با اسلام‌گرائی مشروعیت می‌گرفتند)، متصور است.

نه در تونس و نه در مصر، «اسلام‌گرایان» ابتکار عمل به جای خود، حضور تعیین‌کننده نداشته‌اند. بنا بر این، بسا درک روشنی از اصول راهنمای دموکراسی، استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدالت اجتماعی و حقوقمندی انسان و جامعه، وجود ندارد. پس خلاء وجود دارد و آن را بیان قدرتی پر خواهد کرد. از این رو، نقش روشنفکران بمثابة کسانی که وجدان بینشی و علمی جامعه را غنی می‌سازند و این وجدان، بنوبه خود، وجدان همگانی را غنی می‌کند و به آن اصول مقبولیت همگانی می‌بخشد، تعیین‌کننده است.

۴.۳ - خلاء بدیل سازگار با هدف جنبش را نیز، گروه‌های قدرتمدار پر می‌کنند. بدین خاطر به مردم تونس و مصر و دیگر مردم، تجربه انقلاب ایران را بازگفتم و اهمیت بدیل سازگار با هدف جنبش را خاطر نشان کردم.

۴.۴ - ترس رژیم مافیاهای نظامی - مالی و ترس اسرائیل و غرب از استقرار مردم سالاری در خور این عنوان، یک نوع نیستند: اولی از سقوط می‌ترسد و دومی‌ها از بیرون رفتن این جامعه‌ها از مهار و تغییر رابطه کنونی که رابطه مسلط - زیر سلطه است. دو نوع ترس، دو نوع راه برد و کاربرد ایجاب کرده‌اند: رژیم مافیا به حمایت از «اسلام‌گراها» برخاسته است. و با عربستان رقابت سخت می‌کند. اما غرب در کار برقرار کردن شبه دموکراسی در این کشورها است تا که موقعیت و «منافع» خود را در منطقه پر کند. حضور فعال قدرتهای خارجی در جامعه‌های در جنبش، بنفسه، گویای وجود خلاء ناشی از ضعف عوامل برانگیزنده جامعه به جنبش همگانی است.

می‌ماند توانائی شبه دموکراسی‌ها به فعال کردن نیروهای محرکه در رشد. تجربه‌های پاکستان و عراق و افغانستان گویای این واقعیت هستند که چنین دولت‌هایی ناتوانند. خلای را بوجود می‌آوردند که در حال حاضر، گروه‌های مسلح پر کرده‌اند. بخش کوچکی از جوانان و دیگر نیروهای محرکه در کارگاه تولید خشونت فعال شده‌اند و بخش بسیار بزرگی را بیکاری و آسیب‌ها و نابسامانی‌های اجتماعی و مهاجرت خنثی می‌کنند. کارائی این رژیم‌های از رژیم‌های استبدادی کمتر است. از این رو، در دراز مدت، جنبش برای رسیدن به هدف خود که باز و تحول پذیر کردن نظام اجتماعی است، ادامه می‌یابد. بخصوص که گروه بندی‌های اجتماعی صاحب امتیاز، توانا به ایفای نقش کارفرمائی و بکار گرفتن نیروهای محرکه در استقرار سرمایه داری با شکل و محتوایی که در غرب و یا در چین و کشورهای شرق آسیا یافته است، نیستند. این گروه بندی‌ها به رانت خواری و زندگی انگلی خو کرده‌اند. این خلاء نیز نیاز به پر شدن دارد. هرگاه پر نشود، جامعه‌ها واپس خواهند رفت با همه پی آمدهای بس ویرانگر و مرگبارش. پس خلاء را یا می‌باید سرمایه داری لیبرال پر کند و یا اقتصادی در خدمت انسان در رشد. هرگاه الگوی این اقتصاد برای جمهور مردم تبیین گردد و با مشارکت آنها چنین اقتصادی بناگردد، این جامعه‌ها می‌توانند پیشگام تحول عمومی در جهان را نیز برعهده گیرند. افسوس که نه تنها این اقتصاد، که اقتصاد سرمایه داری نیز بر مردم کشورهای در جنبش، شناخته نیست. از این رو است که نیروهای محرکه شان را مسلط‌ها چنین بی حساب، می‌برند و هر آنچه برده نمی‌شود، در محل تخریب می‌گردد.

۴.۵ - روش درخور حمایت از جنبش‌ها است. این حمایت، عمده، از راه انتقال تجربه به آنها، هم در آنچه به عاملها مربوط می‌شود و هم در آنچه به خلاء‌ها راجع است، باید به عمل آید. بدیهی است درسهای این جنبشها را نیز می‌باید با ایرانیان و دیگران در میان گذاشت. بسا مهمترین و عاجل‌ترین کار، هشدار دادن به آنها نسبت به ضرورت پرکردن خلاء به ترتیبی است که نه رژیم‌ها بتوانند خود را باز بسازند و نه قدرتهای خارجی، محل عمل بجویند (نمونه لیبی). خشونت زدائی به یقین بسود اکثریت بزرگ

جامعه‌ها است زیرا تنها وقتی جمهور مردم صاحب ولایت (شرکت در رهبری بر میزان برابری و دوستی و بر وفق حق صلح و منزلت شهروند جستن انسان) می‌جویند، گروه‌های قدرتمدار و قدرتهای خارجی، بی نقش می‌شوند. بدین قرار، ایرانیان شرکت‌کننده در انقلاب، با انتقال تجربه به این جامعه‌ها می‌توانند در بیشتر کردن کارائی مجموعه‌ای که عاملها پدید می‌آورند، مؤثر افتند.

#### پاسخ به پرسش پنجم:

۵ - در تونس و مصر، مهار جنبش مردم از راه تحبیب و قربانی کردن بن علی و مبارک و تنی چند از همکاران نزدیک آنها، میسر نگشت. در حقیقت،

۵.۱ - هر دو رژیم بسیار بیشتر از رژیم مافیاهای نظامی - مالی، از جنبش ایرانیان از ۲۲ خرداد ۸۸ ببعده، آدم کشتند. الا اینکه ایرانیان با شعار «رای من کو»، رژیم را مطمئن کردند که تغییر آن را نمی‌خواهند. تنها می‌خواهند میرحسین موسوی جانشین احمدی نژاد شود. اما در تونس و مصر، مردم با شعار «حق من کو» جنبش کردند و دو رژیم را مطمئن کردند که خواستار تغییرشان هستند. پس بن علی و مبارک و دستیارانشان تسلیم مقاومت مردم شدند. بدیهی است قدرت خارجی مسلط نیز توانائی حمایت از آنها را نداشت. از این رو روش مهار تحول و سمت دادن به آن را در پیش گرفت.

۵.۲ - هرگاه عوامل برشمرده در پاسخ به پرسش اول، همه وجود می‌داشتند، جنبش‌ها جهت بخشنده به تحول، از جمله، تحول دولت قدرتمدار به دولت حقوقمدار، می‌گشتند. چون جنبش‌ها نتوانستند خلاء را پر کنند، اینطور بنمود که رژیمها با قربانی کردن نمادهای استبداد، برجا ماندند و مهارکننده جنبش‌ها شدند.

۵.۳ - درکشورهای که، از بیرون، توانستند خشونت را به جنبش مردم تحمیل کنند (لیبی بیشتر و سوریه و یمن بسیار کمتر)، جنبش‌ها بیشتر صدمه دیدند. به میزانی که گروه‌های مسلح، بنا بر این قدرتهای خارجی، نقش یافتند، مردم بیشتر از صحنه بیرون رفتند. بخصوص که گروه‌های مسلح در گیر با رژیمها، همانند رژیم‌ها، استبداد گرا و بیشتر از آنها به قدرت خارجی وابسته‌اند.

۵.۴ - آن خلای که به قدرت جارچی امکان حضور و عمل می‌دهد (خلاء ناشی از غفلت از استقلال، بمثابة مجموع داشته‌اند و نیز ارزش)، برای هر جنبشی مهلک تر است. زیرا هرگاه قدرت خارجی در مساعدت با جنبش مداخله کند، سبب ناقص الخلقه شدن آن می‌شود (تجربه انقلاب مشروطیت) و اگر در مخالفت با آن عمل کند، عامل تشدید سرکوبگری رژیم می‌شود و اگر از راه گروه‌های مسلح مداخله و یا قشون خود را وارد عمل کند، وضعیت عراق و افغانستان و لیبی را بوجود می‌آورد. اندازه تأثیر سرکوبگری رژیم‌ها را خلاء استقلال معین می‌کند. از این رو، هر جامعه‌ای که در جنبش خود، استقلال و آزادی را هدف و روش می‌کند، هم به استبداد وابسته اخطار می‌کند که بنا بر تغییر رژیم دارد و هم خلای را بوجود نمی‌آورد تا که قدرت خارجی آن را پر کند. قاعده بزرگی که تجربه می‌آموزد، اینست:

**حضور خشونت آمیز و بناچار تفوق و سلطه جویانه قدرت خارجی، سبب گسترش خشونت و بیرون رفتن مردم از صحنه و برجاماندن استبداد وابسته در محتوای خود می‌شود.**

۵.۴ - بدین قرار، رژیم‌های لیبی و سوریه و یمن و بحرین (در بحرین، جنبش مردم با مداخله مستقیم قشون خارجی روبرو شد)، توانائی سرکوبی بیشتر از توانائی رژیم‌های مصر و تونس ندارند. جز این که در این کشورها، اولاً عوامل مساعد با جنبش همگانی، همه، وجود ندارند و عواملی هم که وجود دارند، به اندازه بایسته نیستند. از این رو، خلاء هائی وجود دارند که آن را رژیم‌های سرکوبگر پر می‌کنند. باوجود این، بروز جنبش، بنفسه، گویای فرسودگی رژیم‌ها هستند. پس جنبش‌ها پیروز می‌شوند اما زمان تحول طولانی می‌شود و سمت و سوی آن را بود یا نبود مجموعه عاملها تعیین می‌کند. بدیهی است موفقیت جنبش در ایران و

مصر، اثر تعیین کننده‌ی بر سمت یابی تحول جامعه‌های در جنبش و نیز در برخاستن مردم کشورهای دیگر، خواهد داشت. در حقیقت، ۵.۵ - در جامعه‌شناسی و در اقتصاد، از اثری بحث می‌شود که به آن «اثر برانگیختن به همانندی جستن» گویند. اثر انقلاب صنعتی انگلستان و انقلاب فرانسه و استقرار رژیم لنینی در روسیه اثر برانگیختن به همانندی جستن بوده‌اند. اثر انقلاب ایران، اثر برانگیختن به همانندی در روش بوده است. هدف اصلی را که استقرار ولایت جمهور مردم بود، ولایت فقیه، از چشمها پوشاند.

بنا بر این، موفقیت جنبشها در ایران و مصر، در متحقق کردن هدفی که ولایت جمهور مردم است، اثر برانگیختن به همانندی جستن بسیار قوی، دست کم، بر حوزه بزرگ کشورهای مسلمان خواهد داشت. بدیهی است اندازه همانندی - که بسا در همانندی در صورت خلاصه می‌شود - را چند و چون عاملهای بر شمرده در پاسخ به پرسش اول، معین می‌کنند.

### پاسخ به پرسش ششم:

۶ - پاسخ به پرسش ششم شما در پاسخ به پرسش‌های پیشین، بخصوص در پاسخ به پرسش پنجم آمده است. با وجود این، یادآور می‌شوم که: ۶.۱ - قدرت خارجی امکان عمل نمی‌یابد مگر به علت بوجود آمدن خلاء. اما خلاء را همواره قدرت پر می‌کند. پس شکل و محتوای مداخله خارجی، نظامی و خشونت آمیز می‌شود. اگر هیچگاه جز این نشده است، زیرا ممکن نبوده است. با وجود این، شکل دیگری از مداخله قدرت خارجی، در جهت کاستن از توان سرکوب گری رژیم وجود دارد. در حقیقت، رژیمهای استبدادی مستقل وجود خارجی ندارند. هر استبدادی به ضرورت وابسته است. پس مداخله مؤثر قطع وابستگی است. این روش، در افریقای جنوبی بکار رفت و موفقیت آمیز نیز بود. در چند نوبت، کارهایی را بر شمرده ام که دولت‌های خارجی می‌توانند در کاستن از توان سرکوب گری رژیمهای استبدادی، انجام دهند. در این فرصت، فهرستی از کارها را باز می‌آورم:

### در قلمرو سیاسی و نظامی:

- ۱ - پس گرفتن شناسائی از دولت‌های سرکوب گر. دست کم، فروکاستن آن تا حد روابط کنسولی.
- ۲ - خودداری از شناسائی گروه‌های مخالف رژیمهای سرکوبگر و حمایت سیاسی و مالی و تبلیغاتی کردن از آنها بدین خاطر که ناقض استقلال از جمله در معنای حق حاکمیت ملتی تحت ستم رژیم سرکوبگر و عامل بیرون رفتن جامعه از صحنه، بنا بر این، ناممکن گشتن جنبش همگانی است. ناممکن شدن اتحاد گروه‌های سیاسی و قطع رابطه گروه یا گروه‌های تحت حمایت با جامعه ملی و ادامه محرومیت جامعه از دموکراسی از نتایج قهری این گونه حمایت‌ها هستند.
- ۳ - حمایت از بخشی از رژیم در برابر بخشی دیگر (در مورد ایران، غرب سه دهه است این روش را داشته و بدین روش، نقش ضد جنبش را بازی کرده است. همین روش را در تونس و مصر دارد بکار می‌برد. در لیبی، این روش را در شکل جنگ با رژیم قذافی انجام می‌دهد و خوب می‌داند که جداشدگان از آن، نیز، با دموکراسی بیگانه‌اند).
- ۴ - خودداری از حمله نظامی و حتی تهدید به حمله نظامی و اطمینان دادن به مردم کشورهای تحت سرکوب رژیم استبدادی که حمله نظامی به عمل نخواهد آمد.
- ۵ - خودداری از حمایت سیاسی و نظامی و مالی و تبلیغاتی از گروه‌های مسلح و به استخدام خود در نیاوردن آنها.
- ۶ - رفتار بدون تبعیض با همه استبدادها، به سخن دیگر، چشم پوشیدن از دوستی استبدادهای دست‌نشانده و حافظ «منافع».
- ۷ - خودداری از فروش اسلحه، به خصوص اسلحه‌ای که در سرکوب جنبش مردم کاربرد دارند.

### در قلمرو حقوق انسان و وسائل ارتباط جمعی:

- ۸ - پایان دادن به روش کنونی که استفاده از حقوق انسان برای امتیاز گرفتن از دولت سرکوب گر است و تقدم بخشیدن و بلکه تنظیم رابطه با

دولت سرکوبگر برفوق حقوق انسان و امکان عمل ایجاد کردن برای سازمان ملل و سازمانهای مدافع حقوق بشر در حمایت از این حقوق در کشورهای که نقض می‌شوند.

۹ - تهیه فهرست متجاوزان به حقوق انسان و در اختیار دادگاه جنائی بین‌المللی و کشورهای مختلف قرار دادن آن.

۱۰ - رفتار بدون تبعیض با دولت‌های متجاوز به حقوق انسان (اسرائیل و رژیم سعودی و...)

۱۱ - رفتار مشابه با گروه‌های مخالف اینگونه رژیمها وقتی دست به ترور اخلاقی می‌زند و به حقوق انسانی اعضای خود و غیر آنها تجاوز می‌کند.

۱۲ - وسائل ارتباط جمعی که در حال حاضر وسیله پیشبرد هدفهای قدرتهای خارجی هستند و روش طرفدارانه دارند، می‌باید بی طرف شوند، یعنی به خدمت جریان آزاد اندیشه‌ها و اطلاعات در آیند.

۱۳ - تبلیغ اصول راهنمای و فرهنگ مردم سالاری و حقوق انسان، به خصوص از قلم نیانداختن اصل استقلال (در حال حاضر، در کار بی ارزش کردن این اصل هستند. با آن که، بدون آن، انسان و جامعه آزادی نمی‌جویند و رشد نمی‌کند).

۱۴ - شناختن حق هر جامعه به داشتن فرهنگ و خلق آن و دست شستن از سلطه فرهنگی و تبلیغ فرهنگ استقلال و آزادی.

۱۵ - حساس کردن و برانگیختن افکار عمومی جهانی کاری است برعهده جنبش کنندگان. با وجود این، رفتار تبعیض آمیز وسائل ارتباط جمعی، عامل ضد جنبش می‌شود (اثر سکوت در باره عربستان و بحرین و کم تر پرداختن به جنبش مردم در سوریه و یمن)، افزون بر این که تبعیض در شرکت کنندگان در جنبش در کشورهای دیگر هم، اثر بازدارنده خود را برجا می‌گذارد.

۱۶ - پرداختن مدعیان «حق مداخله» به خود: این واقعیت که رعایت نشدن حقوق انسان و گسترش فسادهای سیاسی و مالی و اجتماعی و بسط ضد فرهنگ قدرت، از جاذبه دموکراسی‌های غرب کاسته است، بیش از آن عیان است که نیاز به شرح و بسط داشته باشد. بانیان دموکراسی فراوان از فسادپذیری آن نوشته و روشهای فساد زدائی را پیشنهاد کرده‌اند. اما اشتغال بیش از اندازه به خورد و برد منابع و سرمایه و استعدادهای جهان، آنها را نسبت به سلامت دموکراسی‌ها، لاقید کرده است. در نتیجه، اثر برانگیختن دیگران به همانندی جستن با دموکراسی، بسیار ضعیف شده است.

### در قلمرو اقتصاد:

۱۷ - ممنوع کردن دادن قرضه به دولت‌های سرکوبگر. بردولتها است که خود و بانکها و شرکتها را از این کار بازدارند.

۱۸ - ممنوع کردن بانکها و شرکتها از اداره پول و دارائی‌های سران و مأموران دولت‌های سرکوبگر.

۱۹ - شناسائی دارائی‌های موجود آنها و محل‌های بکار افتادن آنها و به حساب ملت‌های گرفتار رژیم‌های سرکوبگر گذاشتن آنها.

۲۰ - موظف کردن بانکها و شرکتها به شفاف کردن معاملات خود با کشورهای تحت اداره استبداد، هم بقصد جلوگیری از رانت خواری و هم به قصد جلوگیری از پوشش دادن به خریدهای نظامی. اسلحه‌ای که بکار سرکوب می‌آیند، از در دسترس ترین سلاحها هستند.

۲۱ - شفاف کردن بهای کلاهائی که در این گونه کشورها مصرف همگانی دارند، هم بقصد جلوگیری از رانت خواری و هم بخاطر فروش هرچه ارزانتر آنها به اینگونه کشورها.

۲۲ - مبارزه بین‌المللی با قاچاق، بخصوص قاچاق مواد مخدر که یکی از منابع مهم درآمد برای رژیم‌های سرکوبگر و سران و مأموران سرکوبگر است. این مبارزه، بسود تمامی انسانیت است.

۲۳ - رژیم‌های استبدادی در بودجه خود از جامعه‌های تحت استبداد مستقل هستند. این استقلال را از تک محصولی بودن اقتصاد آنها دارند (نفت و گاز در کشورهای نفت خیز و این و یا آن ماده اولیه و یا محصول در کشورهای دیگر). از این رو، شفاف کردن خرید و فروش این نوع فرآورده‌ها و جلوگیری از فروش‌های محرمانه و قاچاق آنها، از توانائی آنها

و نیز از میزان رانت خواری سران و مأموران سرکوب، بسیار می‌کاهد (به یاد می‌آورد فروش نفت غیر مجاز توسط رژیم صدام و نیز رژیم ایران را).

### در قلمرو دانش و فن و استعدادها:

۲۴- در حال حاضر، وجود استبدادهای سرکوبگر عامل گریز استعدادها از کشورها هستند. صندوق بین‌المللی پول، براینست که از ایران، سالانه ۱۵۰ هزار استعداد مهاجرت می‌کنند و آن را معادل خروج ۵۵ میلیارد دلار از ایران می‌داند. غیر از این که ارزش استعدادها، وقتی در خدمت رشد جامعه قرار می‌گیرند، به پول، برآوردکردنی نیست، خروج آنها از کشور، رژیم استبدادی را از فشار عظیمی می‌رهد. بخصوص که این استعدادها در کشورهای میزبان به نیروی محرکه‌ای در خدمت جنبش تبدیل نمی‌شوند.

از این رو، تأسیس بانک دانش و فن در سطح جهان یک ضرورت است. این بانک به مردم کشورهایی که برای بازیافت استقلال و آزادی، بنا بر این، منزلت شهروندی، نوید می‌دهد که می‌توانند، در رشد، از تمامی استعدادها و دانش و فن سود جویند. بدین سان، به جای آنکه، چون عراق، کشورها به شرکتهای امریکائی و انگلیسی و کمی هم اروپائی تحویل داده شود، دولت مردم سالار، از استعدادهای خویش و از بانک دانش و فن که تأسیسی بین‌المللی خواهد بود، بهرمنند خواهد شد. از یاد نبریم که اطمینان از آینده، یکی از عواملی است که جنبش همگانی پیروز بدان نیاز دارد.

۲۵- امکانات قانونی بوجود آوردن برای شرکت اتباع کشوری که در جنبش است، برای فعالیتهای سیاسی غیر خشونت آمیز، در عین خودداری از خریدن و به خدمت منافع خود در آوردن آنها.

می‌دانیم که غرب یکچند از این تدبیرها را با این و آن کشور، نه در رابطه با دموکراسی و جنبش برای دموکراسی که بخاطر منافع خود، بکار می‌برد. اما چون منافع قدرتها نایکسان و بسا متضاد هستند، اثر گذاری تدبیرهایی که بکار می‌روند، ناچیز است. در لیبی، غرب از محدوده قطننامه مصوب، بیرون رفت. جنبش همگانی را با مبارزه مسلحانه‌ای جانشین کرد که جدانشدگان از رژیم قذافی آن را رهبری می‌کنند. نتیجه اینست که مردم از صحنه بیرون رفته‌اند و کشور گرفتار جنگ داخلی و نیز خارجی است (حمله‌های هوائی ناتو).

۶.۲- مراجعه به قدرت خارجی، اعتراف به ناتوانی است. اما ناتوانی را قوای مسلح خارجی و نیز پول و اسلحه دادن آنها به گروه‌های مسلح، به توانائی بدل نمی‌کند. ناتوانی را با شناسائی ضعفها و رفع آنها و با شناختن کم و کسر عاملها و رفع آنها، می‌توان به توانائی بدل کرد.

بدین قرار، به جای مراجعه به قدرت خارجی، به مردم کشور و نیز به تمامی کارکنان، از لشگری و کشوری، است که می‌باید روی آورد: به مردم است که می‌باید ناتوانی‌ها را شناساند و روش گذار از ناتوانی به توانائی را پیشنهاد کرد. برای اداریان و نظامیان است که می‌باید حال و آینده کشور را باوجود ادامه حیات رژیم استبدادی، تشریح کرد. به آنها است که می‌باید حالی کرد در جامعه‌ای مستقل و آزاد و در رشد، آنها بکار رشد بر میزان عدالت اجتماعی می‌آیند و کرامت و حقوق و شرفی را می‌جویند که در استبداد نمی‌یابند. بدین سان، هر اندازه توانائی‌ها بیشتر و آینده اطمینان‌کردنی‌تر، میل جامعه به جنبش بیشتر و توان رژیم در سرکوب کمتر می‌شود.

غرب غافل است که نیاز کشورهای ما جانشین کردن دینامیکهای سلطه، با دینامیک استقلال و آزادی است. این جانیشینی است که جنبش همگانی و پیروزی آن را در تمامی مراحل، تضمین می‌کند.

✱



## شش پرسش آرش از:

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

**پاسخ اول:** ما پیشتر نیز با خیزش‌ها و انقلاب‌های زنجیره‌ای در تاریخ روبرو بوده‌ایم. کفایت در این باره به انقلاب‌های سال ۱۸۴۸ در اروپا، موج جنگ‌های استقلال طلبانه در امریکای لاتین، خیزش‌های ۱۹۶۸ در اروپا و امریکا و به انقلاب‌های اروپای شرقی در دو دهه پیش مراجعه کنیم؛ تا حرکت‌های تاریخی را در ابعاد بزرگ مشاهده کنیم که از یک کشور معین فراتر رفته‌اند. البته به یک معنا چیزی رازآلودی در این پدیده وجود ندارد. معمولاً انقلاب‌های "زنجیره‌ای" در کشورهایی رخ می‌دهد که شرایط اقتصادی، سیاسی، و فرهنگی اگر نگوییم همسان، اما مشابهی داشته باشند، و شباهت خانوادگی آنها در تمایز با سایر کشورها به نحو چشم‌گیری برجسته باشد. این کشورها از انقلاب‌ها و خیزش‌های یک دیگر متأثر می‌شوند و به نوبه‌ی خود بر این روند تأثیر می‌گذارند. توجه به زمینه‌های مشترک در این کشورها البته تا حدی معینی به این رخداد روشنائی بیش‌تری می‌اندازد. بنابراین در گسترش انقلاب و خصلت دومینوی آن "نوهی" در کار نیست. باید به یاد داشته باشیم که این کشورها:

**الف-** جزء امپراتوری عثمانی بوده‌اند

**ب-** از زبان مشترکی برخوردار بوده‌اند

**ج-** مذهب مشترکی داشته‌اند

**د-** و از حیث ملی عرب‌اند.

به علاوه تعقیب خیزش‌ها و انقلاب‌ها در منطقه نشان می‌دهد که آنها در کشورهایی رخ داده‌اند که به لحاظ سیاسی از شباهت چشم‌گیری برخوردارند. به طور کلی کشورهای منطقه را میتوان از از زاویه‌های مختلفی تقسیم کرد. در این جا ما از معیار خصلت رژیم سیاسی و مولفه‌ی جغرافیایی استفاده میکنیم و کشورهای منطقه را به چند نوع تقسیم میکنیم. درنگ در مختصات رژیمهای سیاسی این کشورهای معین علاوه بر عوامل پایه‌ای‌تر که در بالا به آن اشاره شد در فهم این انقلابات و خیزشها میتواند یاری‌دهنده باشد. کشورهای عضو اتحادیه عرب را میتوان به ۴ نوع تقسیم کرد. الف- کشورهایی که رژیم سیاسی آنها را میتوان جمهوری با استبداد نظامی مشخص کرد. کشورهایی که در این نوع از نظام سیاسی می‌گنجد عبارتند از: تونس، مصر، عراق، یمن، لیبی، الجزایر سوریه. ب- رژیم‌های سیاسی سلطنتی که اردن، مراکش و کشورهای عضو شورای



رشد جمعیت و مخصوصاً نقش جوانان در این میان بوده است. نگاهی به این محور از بحث نشان میدهد که رشد جمعیت این منطقه از همه بخشهای دنیا بیشتر بوده است. وزن بیکاران مخصوصاً در ۱۰ تا ۱۵ سال گذشته ابعاد غیرقابل تحمیلی پیدا کرده است. این رشد جمعیت -۳٪ رشد - با رشد اقتصاد و رشد اشتغال متناظر نبوده بلکه برعکس با مشخصه رکود توأم بوده است در حالی که میدانیم به ازای هر میزان رشد جمعیت -اگر نخواهد به بحران بیکاری بیانجامد- باید رشد اقتصادی دوبرابر باشد. بحران اقتصادی کشورهای بزرگ سرمایه داری یک رشته پیامدهایی برای این جوامع در بر داشته که از جمله میتوان به کاهش سرمایه‌گذاری، کاهش درآمد حاصله از صنعت توریسم، کاهش صادرات، کاهش ارزش دریافتی از کارگران مهاجر این کشورها یاد کرد که نتیجه بلافصل آن افزایش سرسام‌آوری بیکاری در کشورهای مزبور بوده است. افزایش قیمت نفت، افزایش قیمت انرژی نیز به نوبه‌ی خود در تکوین بحران در این کشورها نقش موثری داشته‌اند. اگر دیکتاتوری فاسد و طولانی حاکم بر این کشورها و اختلاف اعزاب و اسرائیل و مبارزه علیه تروریسم را در کنار عوامل فرهنگی این کشورها قرار دهیم در یک ترکیب معین مواد انفجاری را فراهم می‌آورد که تنها به خودسوزی خالد سعید نیاز دارد تا شعله ور شود.

### پاسخ دوم:

تردید نیست که ابعاد و اهمیت این خیزش‌ها و انقلاب‌ها از چارچوب تنگ یک حادثه سیاسی فراتر می‌روند و با رخدادهای بزرگ تاریخی قابل مقایسه‌اند. این رخداد بزرگ تاریخی در شرایطی اتفاق افتاد که دو دهه از فروپاشی اردوگاه شوروی گذشته بود و آوازه‌گران سرمایه با شعارهای "پایان تاریخ"، "پایان ایدئولوژی"، "پایان انقلابات" بی‌مهار در اقصا نقاط کره‌ی خاکی دست به پیشروی زده و جهانی شدن سرمایه را نوید می‌دادند. به علاوه در شرایطی که نیروهای ترقی خواه و مدافع آزادی و برابری به سبب فقدان یک بدیل روشن و افق‌های مشهود در شرایط کاملاً تدافعی به سر می‌بردند. تکوین "انقلاب‌های عربی" ضربه موثری بر مشروعیت ایدئولوژیک سرمایه و مدافعان رنگارنگ آن فرود آورد. بدین اعتبار میتوان گفت آواری که بر اثر سقوط جوامع نوع شوروی بر سر بشریت ترقیخواه فرود آمده بود به پایان خود رسیده، اما هنوز عصر جدید گشوده نشده است.

از منظر ما پرسش مرکزی در این لحظه از صحنه سیاسی کشورهای عربی این نیست که خطر بازگشت به دوران قبل از زمینه‌ی عینی مشخصی برخوردار است- که از نظر ما این احتمال اگر نگوئیم ناممکن بسیار دشوار است- بلکه پرسش مرکزی این است که روند حرکت مردم منطقه تا کجا می‌تواند به پیش برود. نگاهی به مختصات صحنه‌ی سیاسی نشان می‌دهد دستگاه‌های دولتی سابق در هم نشکسته‌اند. احزاب اسلامی در این جوامع با اسلام سیاسی خمینی تفاوت‌هایی دارند آن‌ها فاقد یک رهبری فرهمند اند، و در بین نیروهای سیاسی برخلاف انقلاب ایران از هژمونی بلامنازع محروم‌اند. این احزاب البته به یک درجه بنیادگرا نیستند و تفاوت‌های معینی در درون آن‌ها قابل تشخیص است، اما نسبت به سایر احزاب سیاسی دیگر از قدرت معینی برخوردارند؛ و یکی از بازیگران صحنه سیاسی منطقه به شمار می‌روند. نیروهای لیبرال و نیروهای مترقی و چپ منطقه نیز هر یک در این توازن قوا نقش معینی بازی می‌کنند و به یک معنا در یک تعادل و هم‌وزنی با اسلام‌گرایان قرار دارند. وانگهی هنوز نمی‌توان از درهم شکستن کامل دستگاه حکومتی سخن گفت و آنها نیز در صحنه سیاسی نقش معینی ایفا میکنند. به علاوه به نظر میرسد که یک هماهنگی یا سازش در پشت پرده بین ارتش و نیروهای اسلامی- باب طبع غرب- برقرار شده است. آرایش صحنه سیاسی از برآیند مجموع این نیروها تکوین یافته و به نوبه خود جهت‌گیری آتی این جوامع رقم خواهد زد. به نظر میرسد که مدل ترکیه (AKP) اگر نخواهیم دست به پیشگویی دست بزیم از شانس مهمی در آینده این جوامع برخوردار است.



همکاری را در بر میگیرد. ج- دولت‌های حاشیه‌ای و مستقر در جنوب صحرا نظیر سودان، جیبوتی و موریتانی د- و بالاخره لبنان از جمله کشورهایی است که [در کنار اسرائیل و ترکیه] با دموکراسی نسبی مشخص میشود. نگاهی به خاستگاه انقلابات و خیزشها نشان میدهد که آنها عموماً در نوع رژیمهای سیاسی نخست رخ داده‌اند. این رژیمها از جمله کشورهایی بودند که اساساً در مبارزه علیه استعمار شکل گرفتند. آنها با وجود این که رژیم‌های سیاسی دموکراتیک نبودند، اما یکرشته حقوق اجتماعی [با درجه‌های مختلف] را برقرار ساخته بودند. این حقوق اجتماعی در سه محور بهداشت، آموزش و اشتغال دایر بود که بعدها طی روند لیبرالیزه کردن سالهای ۸۰ از میزان این حقوق کاسته شده و موجبات نارضایتی و اعتراض اجتماعی را فراهم ساخت. تکوین این انقلابات و خیزشها البته رعدی در آسمان بی‌ابر نبود و دیدای آن را میتوان از همان سالها سراغ گرفت اعتراضات کارگری محله الکبرا، جنبش کفایه... از جمله اعتراضاتی است که میتوان به آنها اشاره کرد.

موج نارضایتی البته به کشورهای مزبور محدود نمانده است و دامن کشورهای نوع دوم را نیز در بر گرفته است. اما نگاه نه چندان عمیق تا این مرحله از اعتراضات نشان میدهد که آنها نه تغییر رژیم سیاسی بلکه تغییر در درون نظام را تعقیب میکنند. دامنه اعتراضات در بحرین البته گسترده است و احتمال این که پیامدهای مهمی در صحنه‌ی سیاسی این کشور داشته باشد دور از ذهن نیست. سیر رویدادها تاکنون نشان میدهد مرکز جوش و خروش سیاسی در رژیمهای نوع اول و با ابعاد کمتر در رژیم نوع دوم دیده میشود. این سخن البته نباید به این معنا فهمیده شود که انکشاف این حرکت‌های بزرگ دامن کشورهای دیگر منطقه را در بر نگیرد. اما پرسش مرکزی تا این لحظه این است که خاستگاه این انقلابات و خیزشها را در چه عواملی باید سراغ گرفت؟ تردیدی نیست که نه در کشورهای عربی و نه در تاریخ انقلابات در سراسر جهان هیچ رخدادی با این عظمت را نمیتوان با عاملی یکتا تبیین کرد. انقلابات مفصل‌بندی عوامل متعددی است که در یک فرصت سیاسی مناسب سر بر می‌آورند. به طور کلی انقلابات را نه میتوان به عوامل ساختاری فروکاست و نه میتوان صرفاً با نقش کنشگران سیاسی تبیین کرد. در این جا فرصت نیست که به طور مبسوط به این مولفه‌ها و به عوامل دست اندر کار در این انقلابات پرداخت؛ تنها میتوان به بیان چکیده‌ی آنها اشاره کرد. نئولیبرالیسم اولین عاملی است که مخصوصاً در کشور تونس و مصر- که دامنه تغییر در این دو کشور نسبت به سایر کشورها ابعاد بزرگتری پیدا کرده است- نقش مهمی در تکوین این رخدادها ایفا کرده است. دومین عاملی که به سهم خود در پیوند با عامل اول در این خیزشها و انقلابات رل موثری داشته

**پاسخ سوم:**

انزوای بین‌المللی آن‌ها در جامعه بین‌المللی بتوان توضیح داد. اما بگذارید قبل از این که به این موضوع بپردازیم که جنبش اعتراضی کشورمان چه آموزه‌هایی را باید از "انقلاب عربی" یاد بگیرد، به طور اجمالی به تمایزهای این کشورها نگاهی بیافکنیم. جنبش اعتراضی کشورمان چه از نظر رژیم سیاسی حاکم، چه از حیث مختصات جنبش در جامعه مدنی، و چه از منظر و رویکرد اپوزیسیون با انقلاب‌های تونس و مصر تفاوت‌هایی دارد. از زاویه رژیم سیاسی باید گفت که رژیم اسلامی به مراتب از رژیم بن علی و مبارک مستحکم‌تر است. این رژیم به واسطه‌ی تعبیه دستگاه سرکوب ایدئولوژیک، به سبب برخورداری از دستگاه ایدئولوژیک نیرومند و به علت برخورداری از درآمد ناشی از فروش نفت که استقلال معینی را از طبقات پرداخت‌کننده‌ی مالیات موجب می‌شود با رژیم تونس و مصر که در فضای مابین نیروی پلیس و ارتش، بین دستگاه اداری- بورکراتیک با نیروی سرکوب و بین دولت و جامعه مدنی بیتوته می‌کردند به مراتب قوی‌تر است.

اگر به مختصات جنبش‌های اجتماعی این کشورها نیز خیره شویم، جنبش اعتراضی در کشور ما به لحاظ دامنه و وسعت آن اساساً به پایتخت و یکی دو شهر مهم منحصر ماند، در حالی که جنبش اعتراضی در تونس و مصر شهرهای بیشتری را در بر گرفت. به علاوه از نقطه نظر ترکیب جنبش نیز در ایران لایه‌های متوسط شهری در میان بافت شرکت‌کنندگان وزن قابل توجهی داشتند، بر عکس در کشورهای تونس و مصر این لایه‌های پایینی بودند که در ترکیب جمعیت اعتراضی از وزن سنگینی برخوردار بودند. وانگهی در ایران بسیج مردم از حوزه‌ی سیاسی شروع شد و در همان محدوده باقی ماند و به حوزه‌های اقتصادی - اجتماعی فرا نرود. در حالی که دو کشور تونس و مصر مبارزه از حوزه‌ی اقتصادی - اجتماعی شروع شد و در مسیر خود رادیکالیزه گشت و ساختار سیاسی را آماج حمله خود قرار داد.

و بالاخره اگر بخواهیم از زاویه اپوزیسیون نیز به مساله نزدیک شویم ملاحظه می‌کنیم که اطلاع‌طلبان در جنبش اعتراضی ایران نیروی مهمی به شمار می‌رفتند و به لحاظ پلاتفرم در کادر جمهوری اسلامی باقی ماندند و در عین حال با انقلاب نیز مخالف بودند. در حالی که در تونس و مصر تغییر رژیم به نحو قاطع‌تری در میان جنبش مردمی مطرح بود و ملزومات عملی آن نیز سازماندهی شد.

سرنوشت ما بیش از آن که با تونس و مصر شباهت داشته باشد با سوریه لیبی و یمن بیش‌تر شباهت دارد. برای این که جنبش اعتراضی کشورمان از موقعیت کنونی خود خارج شود و مسیر مطلوبی را در پیش بگیرد باید بر ۴ چالش اساسی فایق آید و توازن قوا را به ضرر دستگاه ولایت بر هم زند. الف- در دوره آتی مبارزه، بدون مفصل‌بندی و پیوند جنبش مبارزه علیه استبداد با جنبش‌های اخص اجتماعی نظیر جنبش کارگری، تھی-دستان شهری، زنان، ملیت‌ها، جوانان، اقلیت‌های مذهبی... تغییر این تعادل سیاسی ناممکن است. بنابراین به میدان آمدن این جنبش‌ها با پرچم و قامت افراشته‌ی خود یکی از شرایط لازم در تحول شرایط سیاسی و ضامن اصلی شرایط موفقیت آن به شمار می‌رود. در غیر این صورت می‌تواند یک شکست تراژیک آن را تهدید کند. ب- مفصل‌بندی این جنبش‌ها بدون طرح مطالباتی که این نیروها برای آن پیکار می‌کنند اگر نگوئیم ناممکن، دستکم در دراز مدت نمی‌تواند دوام و بقا داشته باشد. بنابراین هر برخورد ابزاری به این جنبش‌ها قبل از هرچیز به نبرد علیه استبداد آسیب می‌رساند. از اینرو، در شرایط کنونی بحث بر سر این نیست که جنبش‌های اجتماعی باید وارد میدان نبرد شوند، بلکه مساله مرکزی صحنه‌ی سیاسی ایران این است که الزام‌های حضور آن‌ها چگونه فراهم می‌شود. به سخن دیگر نه ضرورت آمدن این جنبش‌ها، بلکه راه به میدان آمدن آن‌ها پرسشی است که باید پاسخ شایسته خود را دریافت کند. ج- نبرد رویارو که اساساً در اعتراض‌های خیابانی خود را به نمایش گذاشته است می‌بایست با سازمان‌دهی نبردهای موضعی، استفاده از نافرمانی مدنی در شرایط مشخص طبقات و لایه‌های اجتماعی در گستره‌ی سراسر کشور پیوند یابد. اولی مشروعیت رژیم را هر چه بیش‌تر به چالش می‌کشد و دومی قوای سرکوب آن را پراکنده و فرسوده می‌سازد. تلفیق این دو نبرد،

به سبب یک رشته مختصات مشترک که در بالا بر شمردیم حرکت این جوامع می‌تواند شباهت‌هایی با هم داشته باشند معهداً به علت نوع رژیم- های سیاسی، استحکام یا تضعیف جامعه مدنی، درجه پیوند با بازار جهانی، نقش و وزن اپوزیسیون ترقی خواه، نمی‌توان تفاوت مسیر حرکت این جوامع را یکسر نادیده انگاشت. از این رو به نظر می‌رسد که رصد کردن "سرنوشت یکسان" برای این جوامع نمی‌تواند محلی از اعراب داشته باشد. کفایت در این باره به تمایزات در درون کشورهای نوع اول نگاهی بیافکنیم که شباهت خانوادگی معینی دارند که آنها را از کشورهای نوع سلطنتی یا حاشیه‌ای جدا میکند. کشورهای نوع اول - یعنی جمهوریهای استوار بر استبداد نظامی - خود به دو دسته تقسیم میشوند: تونس و مصر از جمله جمهوری‌های مستبد نظامی بودند که با الجزایر، لیبی، یمن، سوریه، عراق تفاوت‌هایی دارند، آنها از جامعه مدنی شاداب‌تر و نیرومندتری نسبت به کشورهای دسته دوم برخوردار بوده‌اند. گروه اول از طبقه سرمایه‌دار قویتری برخوردار است در حالی که گروه دوم یک بورژوازی ضعیف‌تری دارد. تونس و مصر از نقطه نظر اجرای سیاست نئولیبرالی نسبت به سایر کشورها قاطع‌تر عمل کرده‌اند و از این رو در معرض عواقب و پیامدهای وخیم آن قرار گرفته‌اند. در حالی که در دسته دوم، مردم اساساً بر اثر فساد و شکاف اجتماعی ناشی از سیاستهای بخش ممتاز بورژوازی حاکم به میدان آمده‌اند. دستگاه‌های سرکوب در تونس مصر بر شکافی در بین بخش امنیت و ارتش پا گرفته در حالی که در کشورهای دسته دوم، دستگاه سرکوب از یک پارچگی و وفاداری به رژیم سیاسی به سبب امتیازات معین مالی بیشتری برخوردار است. در تونس و مصر اخوان مسلمین از کشورهای دسته دوم معتدل‌تر اند در حالی که در گروه اخیر یک نیروی افراطی‌تر و نیرومندتر اند. با توجه به این واقعیت‌هاست که به قول آرش "همزمانی خیزش‌ها" به امری اجتناب‌ناپذیر تبدیل شده است. اما راه پیشروی آنها به سبب همین تمایزات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی یکسان نیست. به نظر میرسد مسیر سرنوشتی در دسته دوم از میان آتش و خون میگردد. نمونه سوریه و لیبی این را به خوبی دارد نشان میدهد.

**پاسخ چهارم:**

از میان چشم‌اندازهایی که آرش برشمرده است باید گفت که مدل جمهوری اسلامی برای آینده این کشورها از شانس بسیار ضعیفی برخوردار است: با توجه به بافت جوان و فضای حاکم بر فرهنگ آن‌ها، شکست مدل انقلاب اسلامی در ایران، و تفاوت در قرائتی که از اسلام در این کشورها وجود دارد؛ و وزن مخصوص نیروهای غیراسلامی. همسویی غرب با حرکت این جوامع و دفرمه کردن آن تا حالا سیاست اصلی کشورهای سرمایه‌داری را تشکیل میداده است. نمونه لیبی البته نباید نادیده گرفته شود اما به نظر می‌رسد که غرب تا آنجا که ممکن است مداخله نظامی مستقیم را تا کنون به مثابه سیاست محوری خود بر روی میز ننهاده است.

از آن جا که هنوز دستگاه حکومتی این کشورها در هم شکسته نشده، و نیروهای ترقیخواه با پلاتفرم روشن در این مبارزات دست بالا را پیدا نکرده‌اند چشم‌انداز دموکراسی در این جوامع باز است. با این وجود به قول حازم قندیل موقعیت عمومی این جوامع نسبت به گذشته اگر بهتر نشود، بدتر خواهد شد.

**پاسخ پنجم:**

در این پرسش آرش پیش‌فرضی وجود که گویا این نیروهای امنیتی و ارتش هستند که تنها فاعل صحنه‌ی سیاسی این دو کشور اند. تصادفاً همین سیاست "تجیب مردم" نشانه‌ی فشار مردم بر سیاست حاکم بر گذشته و تغییر آن‌را نشان می‌دهد. تکوین وضعیت جدید را برعکس باید از تعامل و برهم‌کنش بازیگران صحنه‌ی سیاسی تبیین کرد. در این نکته که حاکمان لیبی مدل رژیم سیاسی ایران را سرمشق قرار داده اند حقیقتی نهفته است شاید این شباهت خیره‌کننده را بتوان با استقلال این رژیم‌ها و

یاد داشته باشیم که در این جنبش، عده‌ای حتی شیوه‌های فرافانونی را برای اصلاحات، و برخی اصلاحات را برای انقلاب می‌خواهند و بالاخره عده‌ای خود انقلاب را برای رهایی مردم، تنوع رویکرد، تنوع جایگاه و منافع اجتماعی را منعکس می‌کند. و چپ باید به گونه‌ای حرکت کند که به تقویت جریان‌های سیاسی رقیب منجر نگردد و شرایط برآمد خود را مساعد سازد.

\*



## در باره‌ی «جامعه‌ی جهانی»

پاسخ‌های ناصر کاخساز به ۹ پرسش آرش

**پرسش:** آن چه امروز به «جامعه‌ی جهانی» معروف است را چگونه باید تعریف کرد؛ چه به لحاظ حقیقی و چه به لحاظ حقوقی؟ این جامعه جهانی چه نهادهای و اندام‌ها و سازمان‌های تأثیر گذارنده را در بر می‌گیرد؟

**کاخساز:** برای تعریف جامعه‌ی جهانی و شناخت ارگان‌های آن باید به منشور و اساسنامه‌ی آن مراجعه کرد و نمی‌توان برای آن تعریفی دلبخواه ارائه کرد.

**پرسش:** دخالت بشردوستانه را چگونه تعریف می‌کنید؟

**کاخساز:** دخالت بشر دوستانه دخالتی است که به سود مردم یک کشور برای رهایی از چنگال یک دیکتاتوری یا برای کمک به مردمی گرسنه، مثلاً در سومالی، و نجات آن‌ها از مرگ و قحطی باشد. مثلاً کمک‌های دارویی و غذایی سازمان ملل و سازمان صلیب سرخ، نوعی دخالت بشردوستانه است.

**پرسش:** هدف «جامعه‌ی جهانی» از «دخالت بشردوستانه» در لیبی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

**کاخساز:** هدف جامعه‌ی جهانی در منشور آن مستتر است. هدف جامعه‌ی جهانی همچنان که در منشور آن نیز آمده است، اجرای قواعد حقوق بین‌الملل و مصوبه‌ی حقوق بشر و کمک به صلح جهانی است. پس سازمان ملل برخلاف سازمان سیاسی و برخلاف بنگاه اقتصادی، فاقد استراتژی

یک شرط اساسی دیگر برای برون رفت از تعادل سیاسی حاضر است. د- جنبش اعتراضی باید در زمینه سازماندهی برتقابل شبکه مجازی- شبکه واقعی از یک سو، و سازماندهی افقی- عمودی از سوی دیگر فایز آید. جنبش اعتراضی در نبرد با رژیم سفاک و پیچیده‌ی جمهوری اسلامی به تنوع سازماندهی نیاز دارد و باید از برخورد لوکس در بی‌نیازی از نوع معینی از سازماندهی پرهیز کند و از تقابل آفرینی مصنوعی یا از تمعیم و آرمانی کردن یک شکل از سازماندهی، که کارکرد معینی در یک مقطع از مبارزه سیاسی دارد، برای همه دوره‌ها و شرایط سیاسی اجتناب کند. هر ساختار سازمانی به سطح معینی از مبارزه، به مطالبات معینی، به اشکال مبارزه خاصی خدمت میکند، هنوز در تجربه و خزانه مبارزاتی مردم شکلی از سازماندهی کشف نشده است که برای همه دوره‌های مبارزه و برای همه عصرها کارایی عملی داشته باشد.

**پاسخ ششم:**

تردید نیست که راه سومی در برابر تسلیم به این حکومتها و دفاع از مداخله نظامی وجود دارد. تاریخ قلمروی امکانات باز و گشوده است و هیچ طرح مقدری برای آینده‌ی کشورها وجود ندارد. همه چیز به تعامل و مبارزه بین نیروها بستگی دارد که نتیجه آن همیشه از اراده هر یک از بازیگران صحنه‌ی سیاسی فراتر می‌رود. ما ناگزیریم بر خود جنبش مردمی کشورمان تکیه کنیم. وگرنه دیگران به آسانی میتوانند خواسته‌های ما را دگرگون و ابر سازند و سرنوشت ما را تعیین کنند. برای جنبش اعتراضی کشورمان جز به میدان آمدن هر چه وسیعتر مردم، جذب هر چه بیشتر گروه‌های مختلف به جنبش نظیر زنان، اقلیت‌های ملی، مذهبی و در راس همه جنبش طبقاتی کارگران که ظرفیتهای آن را در به زانو در آوردن رژیم شاده مشاهده کردیم راهی اصولی، موجه و استوار بر منافع مردم کشورمان وجود ندارد.

ما باید کماکان از اصل تعیین سرنوشت مردم کشورمان به دست خود دفاع کنیم و از یکسو با تسلیم طلبی و از سوی دیگر با مداخله خارجی مبارزه کنیم. اگر «استحاله رژیم»، «اصلاح رژیم»، «اجرای بی‌تنازل قانون اساسی» و رشکستگی خود را نشان داده‌اند؛ تجربه افغانستان، عراق نیز بی‌راهه بودن خود را به نحو روشنی عیان ساخته‌اند. اگر نقش نیروهای خارجی در سرنوشت رژیم تعیین کننده باشد تردیدی نباید به خود راه داد که بدیل جایگزین آن نیز از طریق آن‌ها تعیین می‌گردد.

اما در باره روش مبارزه عدم خشونت و خشونت موجه از یک سو و امر اصلاح و انقلاب به دو نکته اشاره می‌کنیم:

الف- بحث خشونت و مسالمت: در شرایط کنونی جنبش اعتراضی باید استفاده از روش مسالمت‌آمیز مبارزه برای توده‌های کردن هر چه بیشتر جنبش را به گونه‌ای پیش ببرد که به تقویت گفتمان مدافعان نفی استفاده از دفاع مشروع منجر نگردد. به تجربه می‌دانیم که نفی دفاع از خود تنها به بقا و دوام سلطه یاری می‌رساند نه نفی آن، وانگهی ستمکاران را جری‌تر می‌کند و به نفی خشونت نمی‌انجامد که سهل است، خشونت دولتی را هم نهادی می‌سازد. بنابراین تشریح منطق دفاع از خود در برابر رژیم اسلامی یکی از الزام‌های مبارزه علیه آن به شمار می‌رود. به قول ماندلا «حملات جانور وحشی را با دست خالی نمی‌توان دفع کرد». البته جا انداختن دفاع فعال در شرایط معینی از مبارزه، تحت هیچ شرایطی نباید به ستایش رومانیتیک مبارزه خشونت‌آمیز بیانجامد. چپ باید از ستایش رومانیتیک از خشونت فاصله بگیرد و باید بر این نکته تأکید کند که خشونت در صورتی که حتی به عنوان امر دفاعی اجتناب‌ناپذیر شود «باید موقت، مشروط و کنترل شده» صورت گیرد؛ و گرنه می‌تواند به ضد خود بدل گردد.

ب- اصلاح و انقلاب چالش دیگری است که جنبش اعتراضی در شرایط کنونی با آن مواجه است. در حالی که چپ نباید نسبت به ذره‌ای از اصلاحات در شرایط زندگی مردم بی تفاوت باشد، می‌بایست با منطق روشن ضرورت و چرایی درهم شکستن ساختارهای مسلط را برای تکوین حتی دموکراسی نیم‌بند، در پیکار علیه رژیم اسلامی نشان دهد و با مدافعان ایدئولوژیک پرستش اصلاح‌طلبی دست و پنجه نرم کند. باید به

منافع است. یعنی هدف، تنها رفع مشکل و زدودن فاجعه است. مسئولیت بقیه‌ی جریان امر با نمایندگان جنبش مردمی است.  
**پرسش:** آیا آنچه اینک در لیبی رخ می‌دهد، مصداقی از دخالت بشردوستانه است؟

**کاخساز:** در مورد دخالت در لیبی و جوامعی مانند آن با یک فورمول ساده نمی‌توان به تبیین و داوری پرداخت. نظرهای گوناگونی در باره‌ی دخالت در لیبی وجود دارد. از جمله‌ی این نظرات یکی هم این است که در شرایطی که هر کشوری با معیار حقوق ملی خود با مشکلات بین‌الملل برخورد می‌کند، ایرانیان نیز محق‌اند که از سقوط قذافی دلشاد شوند. چرا که ابقاء قذافی می‌توانست به ابقاء ولی فقیه در ایران کمک کند. از همین رو است که ایرانیان با اشتیاق در انتظار سقوط اسد نیز بسر می‌برند. چرا که سقوط قذافی و اسد چشم‌انداز حاکمیت خامنه‌ای را تیره و تار خواهد کرد. دستگاه سرکوب در ایران در صورت پیروزی سیاست کشتار عام قذافی و اسد، در اعمال خشونت بی‌مرز خود در ایران قاطع تر می‌شود.  
**پرسش:** در چه شرایطی «دخالت بشردوستانه»ی «جامعه‌ی جهانی» در یک کشور موجه است؟

**کاخساز:** اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر به مردم هر کشوری حق می‌دهد که دولت و حاکمیتی را که ناقض حقوق آن‌ها است از قدرت به زیر بکشند. بدون شک می‌توان و باید از بیرون به مردمی که دست در کار جنبشی گسترده دارند، کمک کرد تا پیروزی مردم با هزینه‌ی کمتری بدست آید. اما قدرت درونی و اخلاقی جنبش است که مشروعیت پی‌آمدهای کمک از بیرون را تعیین می‌کند.

**پرسش:** سازمان ملل متحد، با ترکیب و ساختار کنونی اش، در چه حد قادر به اقدام مستقیم برای حفظ صلح و امنیت مردمانی است که گفته می‌شود به دخالت بشردوستانه نیاز دارند؟

**کاخساز:** اکنون بیش از همیشه موقعیت برای سازمان ملل برای حرکت در جهت حفظ صلح و امنیت ملتها و کمک به آنان در تلاش‌های ملی مساعد شده است. چرا که اکنون پس از شکست معنوی حاکمیت‌های دینی و مسلکی توجه به حقوق بشر در میان ملتها افزایش یافته است. حقوق بشر اکنون به قسمت آگاه ذهن ملتها منتقل شده است و جنبش‌های ملی کیفیت نوینی پیدا کرده‌اند. دیگر چهره‌هایی مانند بن بلا و قذافی نمی‌توانند با ناسیونالیسم ضد امپریالیستی خود ذهن نسل جوان را مغشوش کنند و نام جنبش‌های آزادی‌خواهانه را بیالایند.

در گذشته دخالت سازمان ملل به علت نفوذی که برداشت‌های سطحی، کلیشه‌ای و ضدامپریالیستی در جنبش‌های ملی داشتند، با این جنبش‌ها همخوانی نداشت. امروز که جنبش‌های ملی گرایش‌های غیرسکولاریستی را از درون خود بیرون رانده‌اند، یا با آگاهی و شناخت کامل، با آن‌ها مرزبندی می‌کنند، سازمان جهانی نیز چون کارکرد سکولاریستی دارد، اطمینان و همخوانی بیشتری با این جنبش‌ها پیدا کرده است و این نشان می‌دهد که موجبات دخالت سازمان جهانی از نظر عینی و ذهنی فراهم شده است. اکنون برای ملتها آزاد شده از سیطره‌ی ایدئولوژی و اتوبی قابل درک‌تر شده است که سازمان جهانی، نماد بین‌المللی حاکمیت‌های سکولار در کشورهای مستقل است. و این خود به مشروعیت دخالت سازمان ملل در کمک به جنبش‌های ضددیکتاتوری افزوده است. مخالفت‌های حاکمیت‌های دینی و مسلکی با مکانیسم‌های دیپلماتیک هدایت شده بوسیله‌ی سازمان ملل - یا ارتباط غیرمصمیمانه‌ی آن‌ها با این مکانیسم‌ها - از تضاد این حاکمیت‌ها با سکولاریسم جهانی، که سازمان ملل نماد و تجلی انکار ناپذیر آن است، برمی‌خیزد.

**پرسش:** تفاوت آشکار واکنش‌های «جامعه‌ی جهانی» به خیزش‌های مردمی در شش کشور تونس، مصر، یمن، بحرین، لیبی، سوریه را چگونه توضیح می‌دهید؟

**کاخساز:** البته نگاه قدرت‌های بزرگ به کشورهای مختلف نگاه یکسانی نیست. و این بر شیوه‌ی دخالت سازمان ملل اثر می‌گذارد. اما افزون بر این سازمان جهانی انرژی و امکان دخالت در کشورهای گوناگون را به طور همزمان ندارد. حتی اگر قدرت بزرگی مانند آمریکا دخالت در کشورهای مختلف را به سود خود بداند، امکان اجرای همزمان چنین سیاستی را نخواهد داشت.

**پرسش:** به عقیده‌ی شما آیا سیاست‌های کنونی «جامعه‌ی جهانی» بر مبنایی روشن استوار است یا این که توازن قوای جهانی و سیاست‌های بین‌المللی، تعیین‌کننده مسیر حرکت است؟

**کاخساز:** این دو جنبه سخت در هم آمیخته‌اند.  
**پرسش:** جامعه‌ی جهانی «بر اساس تعریفی که خود ارائه داده‌اید، چگونه می‌تواند در برابر خیزش‌های مردمی و یا حکومت‌های استبدادی، قد علم کند؟

**کاخساز:** تحکیم و گسترش سازمان جهانی با رشد فرهنگ سکولار و همچنین پیشرفت علوم انسانی در ارتباط است. بویژه آن دسته از علوم انسانی که به بررسی مناسبات شهروند جهانی با دولت‌های حاکم بر آن‌ها و همچنین مناسبات دولت‌ها با یکدیگر و با نهادهای جهانی می‌پردازند. در سه دهه‌ی گذشته، پس از تجربه‌ی انقلاب ۵۷ ایران و شکست سوسیالیسم ایدئولوژیک، تحول عظیمی در علوم انسانی بوجود آمد. جهانی شدن نگرش سکولاریستی و تبدیل سکولاریسم به یک وفاق خود به خودی نشان دهنده‌ی این تحول عظیم در علوم انسانی بود.

در چارچوب سازمان جهانی است که نهادهای غیراعتقادی و مستقل از باورهای مذهبی اعتبار همگانی و جهانی بدست آورده‌اند و در نتیجه‌ی کنش‌های همزیستی خواهانه و فوق ملی این سازمان است که شهروند ملی در عمل به شهروند جهانی تبدیل شده است. و این را از باور شهروندان تونس و مصری و سوریه‌ای و ایرانی به پیوستن به معیارها و قواعد زیستی جهانی می‌توان به روشنی مشاهده کرد.

مناسبات شهروندان برای این که از سطح ملی به سطح جهانی ارتقا پیدا کند، باید ابتدا به مناسبات حقوقی ارتقا پیدا کند. حقوق در جهان امروز خصلت جهانی دارد. شهروند بدون ورود به رابطه‌ی حقوقی، اخلاق و منش سکولار پیدا نمی‌کند. یعنی رابطه‌ی حقوقی یک رابطه‌ی ملی-جهانی است و تنها با پذیرش همگانی قواعد حقوق بین‌الملل قابل تحقق بوده است. و این بدون تلاش مستمر سازمان جهانی برای جهانی کردن قواعد حقوقی - یعنی حقوق بین‌الملل - ناممکن بوده است.

این که امروز حقوق بشر در سرلوحه‌ی مبارزات آزادیخواهانه قرار گرفته است، مرهون تلاش سازمان جهانی، در تصویب این حقوق و تاسیس نهادهای جهانی برای تقویت و گسترش آن است. سازمان جهانی از راه انتشار و گسترش حقوق بین‌الملل و حقوق بشر وجدان حقوق دوران ما را بیدار نگه می‌دارد. و فرهنگ سکولار را تقویت می‌کند.

این درست است که قدرت‌های بزرگ هرگاه که از دستشان برآمده است چهره‌ی سازمان جهانی را آلوده کرده‌اند. اما سوء استفاده و اعمال نفوذ قدرت‌های بزرگ نباید سبب ندیده گرفتن نقش عظیم سازمان ملل بشود.

پایه‌های معنوی سازمان جهانی را باید در فلسفه‌ی سیاسی مدرن، یعنی در فلسفه‌ی سیاسی غیرمتافیزیکی ماکیاوولی و هابس و در فلسفه‌ی دئیستی قرن‌های ۱۷ و ۱۸ و بویژه در خرد خود بنیاد دوران روشنگری مشاهده کرد. کانت در ادامه‌ی سنت روشنگری به ایده‌ی شهروند جهانی رسید. جامعه‌ی ملل، پس از جنگ اول، برای تحقق مدل شهروند جهانی ایمانوئل کانت بوجود آمد.

سازمان ملل با تکیه به حقوق بین‌الملل و حقوق بشر، حاکمیت‌هایی را که خارج از مسیر تاریخ تمدن بشری قرار می‌گیرند، خود به خود تضعیف می‌کند.

جمهوری اسلامی از همین موضع است که در برابر فلسفه‌ی وجودی جامعه‌ی جهانی قرار می‌گیرد.

و از این لحاظ با لیبی قذافی و سوریه‌ی اسد و کره‌ی شمالی وجه اشتراک دارد.

برخلاف این حاکمیت‌ها، جنبش ملی ایران به نگرش منفی به سازمان جهانی ندارد و خواستار حمایت و کمک سازمان جهانی در رهایی از استبداد اعتقادی است. و این خواست و انتظار براساس اهداف و معیارهای جهان نگرانه‌ی جنبش ملی که از همان جنس اهداف و خواست‌های سازمان جهانی است، بوجود می‌آید.

جنبش ملی بدینسان چشم به افق جهانی نسل جوان در ایران دارد.

۱۳ شهریور ۱۳۹۰

\*



## شش پرسش آرش از:

چریکهای فدائی خلق ایران

**پاسخ اول:** به باور ما برای اینکه بتوان به کنکاش در "زمینه‌های مشترک" خیزش‌های "ضد حکومتی" اخیر در "کشورهای عربی" مورد اشاره در این سوال پرداخت، باید بر خصوصیت مشترک نظام سیاسی-اقتصادی حاکم بر اکثر "کشورهای عربی" در خاورمیانه تاکید کرد که سلطه رژیم‌های دیکتاتوری در آنهاست. رژیم‌های مستبدی که برای سالهای طولانی یعنی سی تا چهل سال تغییر نکرده‌اند و قدرت در این جوامع در "ید" فرعون‌هاست است که با نقض حق حاکمیت مردم بر آنها "خدائی" می‌کند. در این کشورها همانند کشور ما از آزادی و دموکراسی خبری نیست؛ چرا که دیکتاتورهای بزرگ امپریالیستی دارند که همگی روابط تنگاتنگی با قدرتهای بزرگ امپریالیستی داشته‌وبه همین دلیل هم از پشتیبانی و حمایت آنها برخوردار بوده و متقابلاً منافع آنها را تامین می‌کنند. سرکوب وحشیانه هر صدای اعتراض و کشیدن تسمه از گردن کارگران و زحمتکشان خصوصیت مشترک همه این رژیم‌ها بوده و آنها در طول سالهای طولانی حکومت خود نشان داده‌اند که برای حفظ قدرت خود که با وابستگی به امپریالیستها تنیده است از مبادرت به هیچ جنایتی دریغ نورزیده و نمی‌ورزند. خصوصیت مشترک دیگر این کشورها قطب بندی شدید طبقاتی در آنها می‌باشد بطوری که همه ثروتها و دارائی‌های کشور در ید اقلیت فشرده‌ای متمرکز گشته است که با قدرت سیاسی رابطه تنگاتنگ دارند و اکثریت مردم از تامین ساده‌ترین حوایج زندگی عاجز و همواره در عذابند. به همین دلیل هم نان و آزادی مطالبه مشترک مردم در همه این کشورها می‌باشد. مطالبه‌ای که از این واقعیت ناشی

می‌شود که نظام‌های سرمایه‌داری حاکم در این کشورها آنچنان خون کارگران و توده‌های ستمدیده را جهت ریختن به "دیگ کیمیائی سرمایه" کشیده‌اند و آنچنان آنان را استثمار و چپاول کرده‌اند که آنها منتظر فرصتی هستند تا خشم فروخورفته خود را بروز دهند. بنابراین آنچه مردم این کشورها را به خیزش واداشت نه "توهم تکرار پذیری سناریوی آسان و تند آهنگ تونس" بلکه شرایط مادی حیات آنها یعنی فشار شرایط زندگی و فشرده شدن خشم فروخورفته حاصل سالها ظلم و ستم بود. اما از سوی دیگر تجربه نشان داده که درآمیزی عوامل گوناگونی باعث سرازیر شدن انرژی مبارزاتی مردم در لحظه‌های معین تاریخی به خیابانها می‌شود. بنابراین اگر در کشوری مردم هنوز به پا نخاسته‌اند و یا مبارزانشان از وسعت زیادی برخوردار نبوده‌اند نه به خاطر رضایت آنها از وضع فلاکت بار موجود بلکه به خاطر عدم در آمیزی همین عوامل می‌باشد. اینکه چرا در یک کشور قیام مردم وسیع تر و در دیگری کم عمق تر بود را شرایط تاریخی مشخص هر کشور و سنتهای مبارزاتی و حد آگاهی و تشکل کارگران و توده‌ها و روحیه مبارزاتی شان و همچنین حد سازمانیافتگی قدرت سرکوب و وسعت پایگاه اجتماعی آن تعیین می‌کند. از سوی دیگر امر غیر قابل انکاری است که کارگران و زحمتکشان همواره از مبارزات همدیگر درس می‌گیرند و پیروزیهای آنها در هر کشور توده‌ها را در کشورهای دیگر به شوق می‌آورد و روحیه مبارزاتی آنها را تقویت می‌کند. به همین دلیل هم وقتیکه آنها می‌بینند که خواهران و برادرانشان در تونس توانسته‌اند با مبارزات خود "زین العابدین بن علی" دیکتاتور این کشور را فراری دهند روشن است که این امر روحیه مبارزاتی آنها را ارتقاء می‌دهد همانطور که روحیه دشمنانشان را تضعیف و آنها را دچار ترس و وحشت می‌کند. اگر عکس العمل طبقات حاکمه در کشورها عربی را پس از رویدادهای اخیر دنبال کرده باشیم می‌بینیم که چطور شاه عربستان یک دفعه یادش افتاد که لازم است میلیاردها دلار از درآمدهای چپاول شده مردم را خرج نیازهای آنها نماید و یا چرا سلطان عمان به یاد بیمه زحمتکشان افتاده و شیخ کویت با دست و دل بازی تمام سرکیسه را شل می‌کند. بنابراین همانطور که قیام توده‌ها وحشت در دل اربابان می‌اندازد به همان دلیل هم باعث شادی و شور مبارزاتی ستمدیدگان نیز می‌گردد و آنها را به خیزش تشویق می‌کند. اما رشد و تبدیل کیفی این شور مبارزاتی به یک انفجار توده‌ای تابع عوامل گوناگون و از جمله چگونگی رشد و شدت یابی تضادها می‌باشد.

همانطور که گفتیم تا عوامل گوناگونی با هم در نیامیزند مردمی که به شرایط ظالمانه تن داده‌اند بر نمی‌خیزند برای نمونه در تونس جوان زحمتکشی به نام "محمد ابو عزیزی" از ظلم ظالمان حاکم خود را به آتش کشید و شرایط چنان بود که خیلی زود این امر آتش به نظم ظالمانه‌ای انداخت که با زور و شکنجه بر پا نگهداشته شده بود. آتشی که آنچنان شعله گرفت که طبقه حاکمه را مجبور نمود خیلی زود و قبل از اینکه خیلی چیزها بسوزد "بن علی" را فدا کند. اما در مصر درست بعد از این رویداد چندین جوان با مشاهده نتایج این خودسوزی خود را به آتش کشیدند اما اتفاق در عکس العمل به این خودسوزیها هیچ اتفاقی روی نداد تا بعداً مردم در میدان التحریر جمع شده و در آن ۱۸ روز پر شور همبستگی مبارزاتی‌ای از خود نشان دادند که در تداوم خود سرنوشت مبارک را رقم زد. بنابراین در برخی از کشورهای مورد سوال این شرایط در زمانهای متفاوت فراهم شد و در برخی دیگر نه.

**پاسخ دوم:** آنچه که "جهان عرب" را به لرزه در آورده و سیمای سیاسی خاورمیانه را دگرگون نموده بیشک "رخداد تاریخی" بزرگی است که در ادامه خود تغییرات باز هم بیشتری را سبب خواهد شد. تا همین لحظه "بن علی" دیکتاتور تونس مجبور به ترک کشور شده و "مبارک"، مستبد مصر در انتظار نتیجه دادگاه خود می‌باشد؛ در حالیکه "علی عبدالله صالح" فرمانروای مطلق العنان یمن که گفته میشد به دلیل بمباران کاخش مجروح شده دوران نقاهت را در عربستان می‌گذراند و معلوم نیست که آیا اجازه بازگشت به یمن را به او خواهند داد یا خیر! از سوی دیگر قدرتهای امپریالیستی به لیبی حمله نموده و علناً ضرورت تغییر

و مهمتر اینکه تلاش کنند تا در فضای نوینی که شکل گرفته متشکل شوند.

از سوی دیگر می‌دانیم که وقتیکه مردم به خیابان می‌ریزند طبقه حاکمه و دشمنان مردم هم بیکار نمی‌نشینند اتفاقاً آنها جری‌تر و درنده‌خو‌تر شده و برای حفظ منافع‌ی که از وضع موجود می‌برند و می‌دانند از دست دادنش چه معنایی دارد با همه وجود به تکاپو می‌افتند و به هزار حيله متوسل می‌شوند. یک جا مهره هائی را قربانی می‌کنند تا کل وضع موجود را حفظ کنند و در جای دیگری اپوزیسیون قلابی شکل می‌دهند تا انرژی مبارزاتی توده‌ها را به هرز ببرند و در جاهائی هم برای سرکوب قطعی مردم از ارتش‌های بیگانه کمک می‌گیرند. در نتیجه ادامه حرکت بستگی به عوامل گوناگونی دارد که قابل پیش‌بینی نیست اما در یک چیز تردیدی نمی‌توان داشت برای پیروزی بر دشمنانی چنین مسلح و هشیار و درنده‌خو به مردمی سازمان یافته، آگاه و مسلح نیاز مندیم. آگاهی و تشکلی که وقتیکه با رهبری انقلابی توأم شود راه پیروزی را هموار می‌سازد.

**پاسخ چهارم:** خیزش مردمی در کشور‌های عربی تاکنون خیلی‌ها را در تنگنا قرار داده است. از دیکتاتور هائی که در فکر جانشینی فرزندان خود بودند و حالا مجبورند با برانکارد و در کنار همان جانشینان احتمالی در جلسه دادگاه خود شرکت کنند تا مستبدینی که از ترس خشم مردم و برای بدست آوردن دل آنها بی‌که تا دیروز بی‌مه‌ها سرکوب و تحقیرشان می‌کردند، هر روز امتیاز جدیدی پیشنهاد می‌کنند. این خیزش همچنین سردمداران جمهوری اسلامی را هم حسابی در محصه قرار داده است. جمهوری اسلامی همواره ادعا می‌کرد که در میان مردم مسلمان کشور‌های عربی از نفوذ معنوی قابل توجهی برخوردار است و حتی خیزش مردم را به حساب "بیداری اسلامی" و "انقلاب اسلامی" می‌گذاشت اما جنبش‌های جاری سواً تمامی نتایج تاکنونی شان یک تودهنی به رهبران این رژیم بوده‌اند؛ چرا که خیلی زود روشن شد که اتفاقاً "بنیاد گرائی اسلامی" که جمهوری اسلامی سنگ‌آنها به سینه می‌زند در این خیزش از پایگاه قابل توجهی برخوردار نمی‌باشد. از سوی دیگر وقتیکه فیلم آتش‌زدن عکس‌های خامنه‌ای در سوریه در مقابل دید همگان قرار گرفت باز هم بیشتر روش شد که "ولی فقیه مسلمین جهان" از چه جایگاه حقیری حتی در میان مسلمانان سوریه برخوردار است. امری که پایه‌های ماشین تبلیغاتی جمهوری اسلامی را چون تف‌سر بالا به طرف خودشان بازگرداند. بهتر است حالا که در باره حد نفوذ اسلام خامنه‌ای صحبت شد در مورد اینکه "چشم‌انداز تکوین رژیم اسلامی چقدر است؟" نیز در همین جا بگوئیم. همانطور که سیر رویدادها در جنبش‌های اخیر در کشور‌های عربی نشان داده اسلام‌گرایان در این خیزش‌ها وزنه قابل توجهی را تشکیل نداده و اکثریت مردم هم به آنها توجهی نداشته‌اند. البته این تصویری است که در آغاز خیزش مردم بروشنی قابل دیدن بود، اما در شرایط ملتهب و بحرانی کنونی، این تصویر ممکن است که به دلایل مختلف و بطور اولی منافع دشمنان توده‌های منطقه، تغییر کند؛ به این معنی که اگر مبارزات مردم در شرایط عدم تحقق مطالبات اصلی شان ادامه پیدا کند طبیعی است که دشمنان مردم برای کنترل این مبارزات، به عنوان یکی از آلت‌رناتیوهای خود، -مانند انقلاب سال ۱۳۵۷ ایران- بکوشند تا بر جثه نحیف بنیاد گرائی اسلامی باد کنند. نشانه‌هایی از این گرایش به آلت‌رناتیو سازی قابل رویت است. همین حالا در مصر ما شاهد این امر هستیم که چگونه "الاخوان المسلمین" در حال گسترش صفوف خود می‌باشد. در ضمن تجربه نشان داده که تکیه بر اسلام همواره یکی از آلت‌رناتیوهای طبقات حاکمه و امپریالیستها در این کشور‌ها بوده و هر کجا که بحرانها تعمیق یافته فضای بیشتری به جریانات اسلامی مترجع داده شده است. بنابراین نباید فکر کرد که اگر قدرتهای بزرگ دارای منافع، منافعتان حکم کند، این جریان هیچ چشم‌اندازی ندارد. در مورد "شانس استقرار یک رژیم سیاسی - اقتصادی دموکراتیک" در این کشور‌ها سوال کرده‌اید برای پاسخ به این پرسش قبل از هر چیز باید توجه داشت که کشور‌های عربی در خاورمیانه اکثراً تحت سلطه امپریالیسم هستند. سلطه

"معمّر قذافی" را تبلیغ می‌کنند. در حالیکه در سوریه مبارزات مردم با شعار های "مرگ بر اسد، بشار اسد اعدام باید گردد" هر روز وسعت بیشتری گرفته و "بشار اسد" دیکتاتور کشور را مجبور نموده در حالیکه هر روز مردم را در خیابان می‌کشد از پذیرش حق "آزادی احزاب" و "برگزاری" انتخابات آزاد" دم بزند.

بنابراین وقتیکه توده‌ها در چنین ابعادی و در چندین کشور خاورمیانه به خیابان می‌ریزند و با مبارزات خود چند دیکتاتور را سرنگون و در دل بقیه تخم وحشت می‌کارند روشن است که جهان با یک رخداد تاریخی مواجه شده است. رویدادی که نشان داده در همه این کشور‌ها مردم رژیم‌های موجود را نمی‌خواهند و خواهان تغییر وضع کنونی هستند و برای فریاد این خواست به خیابانها آمده‌اند. خیزش مردمی بزرگی که از شروع یک "حرکت عمومی" خبر می‌دهد. اینکه این حرکت به کجا می‌رسد به این بستگی دارد که آیا مردم قادر خواهند بود از این اوضاع برای تشکل خود و ایجاد یک سازمان انقلابی که لازمه رهبری مبارزات خود به خودی آنهاست استفاده کنند یا اوضاع به سمتی چرخش می‌یابد که این نیاز حیاتی پاسخ شایسته نمی‌گیرد

در ضمن همانطور که رفیق کبیر امیر پرویز پویان گفته است "تاریخ توالی فصول نیست، توالی چشم‌اندازهای بی‌بازگشت است" به همین دلیل هم آنچه امروز در خاورمیانه جاری است را نمی‌شود و نباید با "کودتاهای ضد استعماری" که "پنجاه سال پیش در همین کشورها" رخ داد، مقایسه نمود. کودتا هائی که "پاره‌ای از آنها تا حدودی توانستند توده‌های وسیعی" را بسیج کنند. چرا که آنچه اکنون در خاورمیانه جاری است یک خیزش توده‌ای خود انگیخته و فاقد رهبری است که در هیچ کجا قادر به کسب قدرت دولتی نشده است. و اتفاقاً همین فقدان رهبری نقطه ضعفی است که هر سرنوشتی را در چشم‌انداز این خیزشها محتمل می‌سازد.

**پاسخ سوم:** واگن‌های متعدد" یک قطار را لوکوموتیو واحدی به حرکت در می‌آورد که منطقی‌آنها راننده‌ای هدایت می‌کند. راننده‌ای که تمایلاتش مقصد را تعیین نمی‌کند چرا که مقصد را ریل هائی که از قبل کار گذاشته شده‌اند، تعیین کرده‌اند. راننده در چنین شرایطی می‌تواند تندتر یا کندتر در مسیر آن ریل حرکت کند. در حالیکه خیزش مردم در کشور‌های عربی علیرغم تاثیراتی که از هم می‌گیرند در واقع حرکت توده‌ای خود جوشی است که فاقد رهبری است. بنابراین نمی‌توان انتظار داشت که مبارزات مردم در کشور‌های مختلف با توجه به گوناگونی شرایط "به حرکت با هم ادامه دهند" آنها در شرایطی که از ابتدا هم با هم شروع نکرده‌اند. وقتیکه جنبشی توده‌ای و خود انگیخته بود روشن است که از فقدان رهبری در رنج است و همین پاشنه آشیل امکان می‌دهد که طبقات و قدرتهائی که از قدرت تشکل و سازمان یابی بیشتری برخوردارند و چنین خیزشی منافع آنها را به خطر انداخته است با ترفند های گوناگون در آن نفوذ کرده و بکوشند تا آنها را به خطر انداخته است با ترفند "سرنوشت یکسان" ی برای آنها نمی‌توان تعیین نمود گر چه تجربه نشان داده که با توجه به سلطه نظام سرمایه داری در این کشور‌ها تا طبقه کارگر هدایت این مبارزات را بر عهده نگیرد این مبارزات به نتایج مطلوب مورد نظر خود نخواهند رسید. اما اذعان به این اصل درست تاریخی نباید به دستاویزی برای "بی‌وظیفه" ماندن روشنفکران انقلابی و توجیهی برای پاسیفیزم آنها در این کشورها تبدیل گردد. درست برعکس، زمانی که می‌پذیریم که طبقه کارگر در راس این جنبشها نیست، اتفاقاً سنگینی وظیفه تلاش برای برداشتن این مانع و ایجاد شرایط مناسب برای تسهیل تشکل و اعمال قدرت طبقاتی طبقه کارگر آنها در شرایط اعتلای جنبش توده‌ای، به گونه‌ای اجتناب ناپذیر در مقابل این نیروها قرار می‌گیرد. نکته بسیار مهم دیگر در شرایط کنونی درک این واقعیت است که دستاورد اصلی این خیزش‌ها نه پیروزی‌های آئی آنها، بلکه فضای جدید سیاسی است که خلق کرده و به توده‌های وسیعی امکان داده‌اند تا وارد سیاست شده و برای تعیین سرنوشت خود قدرت و ابتکارشان را به نمایش بگذارند.

از سوی دیگر، وقتیکه توده‌ها در دورانهای انقلابی در ابعاد وسیع به پا می‌خیزند در مدت کوتاهی تجاربی را بدست می‌آورند که در شرایط عادی کسب و درک آنها برایشان آسان نیست. به همین دلیل هم اگر گفته شود جنبش‌های توده‌ای مخزن عظیمی از تجربه مبارزاتی اند سخن اغراق آمیزی گفته نشده است. تجربه‌ای که حاصل جانفشانی‌های هزاران انسانی است که شرایط ظالمانه زندگی‌شان آنها را به اعتراض واداشته است. این مبارزات همواره منبع الهام رنجبرانی است که هنوز به هر دلیل قادر نگشته‌اند بر علیه نظم ظالمانه موجود بپاخیزند. وقتیکه به دنبال خیزش مردم در کشور‌های عربی خبرگزاریها گزارش دادند که عده‌ای از معترضین عرب بر این باورند که توده‌های ستمدیده عرب از مبارزات مردم ایران الهام گرفته‌اند کمتر کسی تعجب نمود. با این توضیح و با توجه به گستردگی درس‌هایی که در این خیزش‌ها نهفته است بهتر است در اینجا به برخی از آنها اشاره نمود و بحث بیشتر را به فرصت دیگری موکول نمود.

**اولا** این خیزش‌ها بار دیگر به مردم نشان داد که امپریالیستها و رژیم‌های دست‌نشانده‌شان به هر ترفندی متوسل می‌شوند تا آتش خشم مردم بپاخاسته را مهار زده و سلطه جهانی خود را حفظ کنند. آنها برای حفظ نظام حاکم، در حین کاربرد سرکوب، حتی به عقب‌نشینی‌های جزئی نیز تن می‌دهند تا راه تعرضات خود به زندگی و مبارزه مردم را هموار نمایند. بنابراین مردم نباید فریب این عقب‌نشینی‌های جزئی را بخورند و برای کسب آزادی و دموکراسی، باید تا نابودی تمامیت نظام جابرانه حاکم از پای ننشینند. این خیزش‌ها بر این واقعیت هم مهر تأیید زد که این دیکتاتور‌هایی که در تبلیغات حکومتی قدر قدرت جلوه داده می‌شوند وقتیکه تاریخ مصرفشان برای اربابانشان تمام شود آنها را چون "موش مرده" ای به زباله دانی می‌اندازند. کاری که برای مقابله با انقلاب مردم ایران با شاه کردند و امروز با این علی و مبارک دارند می‌کنند و فردا با صالح و خامنه‌ای واسد خواهند کرد. تجربه‌ای که نشان می‌دهد امپریالیستها هرگز سرنوشت خود را با سرنوشت مزدورانشان گره نمی‌زنند.

**ثانیا** همانطور که تجربه خیزش مردم ایران در سال ۸۸ نشان داد حفظ وضع موجود خواست تمام دسته‌بندی‌های درونی طبقات حاکمه می‌باشد. بنابراین مردم چون آزادی و دموکراسی می‌خواهند باید کل نظام جهانی حاکم را سرتگون سازند. تجربه‌ای که مردم تونس و مصر باید به آن توجه می‌کردند تا به طبقه حاکم اجازه ندهند که یک تغییر مهره را به جای "انقلاب" و "پیروزی" مردم جا بزنند. اتفاقا امروز این عبارت که در میان مردم مصر رایج شده که می‌گویند یک مبارک را انداختیم اما ۱۸ مبارک به جایش نشستند(اشاره به تعداد اعضای شورای نظامی حاکم) نشان می‌دهد که آن ایرانیانی که فریاد می‌زدند "جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد" بر واقعیت درستی دست می‌گذاشتند که همه مردم منطقه در مبارزه برای نابودی دشمنان خودشان باید به آن توجه نمایند. تجربه مبارزات مردم ایران همچنین ثابت نموده که تا نظام سرمایه‌داری وابسته حاکم است از آزادی و دموکراسی خبری نیست. این تجربه را مردم ایران با دردها و رنج‌های بسیار به دست آورده‌اند و آوار شکست انقلاب سال ۵۷ و فروکش کردن خیزش سال ۸۸ بر آن مهر تأیید زده است. تجربه‌ای که تا دیر نشده اگر مردم کشورهای عربی به آن توجه کنند نیازی نیست که همان درد‌ها و رنج‌ها را خود تجربه کنند.

**ثالثا** یکی از ترم‌های تبلیغات طبقات حاکمه همواره این می‌باشد که وضع کنونی را غیر قابل تغییر نشان دهند. این یکی از مضامین تبلیغات دشمنان مردم در کل منطقه است که با تکیه بر شکستهای مبارزات مردم، قدرت حاکمه را جاودانی جلوه می‌دهند اما این خیزش‌ها نشان داد که چنین تبلیغی واقعیت ندارد و دیکتاتور‌ها بشرطی که مردم بپاخیزند رفتنی هستند. سرنوشت "بن علی" و "مبارک" نشان داد که اگر مردم یک پارچه بپاخیزند به چه نتایج بزرگی دست خواهند یافت. به چه نتایج بزرگی دست خواهند یافت.

**رابعا** این جنبش‌ها نشان داد که توده‌های تحت ستم، بسته به شرایط، به چه اشکال متنوعی از مبارزه و چه تاکتیک‌های گوناگونی برای رسیدن به هدف متوسل می‌شوند. و در آمیزی چه عوامل گوناگونی آنها را به خیزش وامیدارد. و چه قدر کودکانه است کار کسانی که برای توصیف جنبش‌های

ای که با توسل به دیکتاتوری عریان امورات خود را پیش برده و به همین دلیل هم استقرار دموکراسی در این کشورها وابسته به نابودی این سلطه است. بنابر این در این کشورها هر کس خواهان دموکراسی و آزادی می‌باشد ضرورتا باید برای نابودی همین سلطه و نظام جابرانه‌ای که الزام آن می‌باشد تلاش کند. پس شانس حکومت دموکراتیک در این کشورها وابسته است به درجه پیشرفت انقلابی که کل نظام حاکم را نابود سازد. و این امر بدون رهبری طبقه کارگر دست یافتنی نیست. در باره این قسمت از سوال که "واکنش اصولی به جنبش‌های گوناگون چگونه باید باشد؟" هم باید در نظر داشت که در هر شرایطی باید از جنبش آزادخواهانه و مترقی مردم حمایت نمود. این حمایت نباید و نمی‌تواند به این امر که نیروهای طبقاتی دیگر چه می‌گویند وابسته باشد. مانورها و واکنش‌های دولتهای غربی و یا سیاستهای دولتهای دست‌نشانده آنها در تأیید و یا تکذیب یک حرکت به هیچ وجه نباید تعیین کننده سیاست انقلابی باشد. برای نمونه در طول سالهای طولانی، همواره دفاع از انقلاب خلق فلسطین یکی از پرنسیپ‌های شناخته شده جنبش انقلابی مردم ما بوده است. و هیچ نیرویی هم این سیاست را به چگونگی تبلیغات دولتهای غربی و یا جمهوری اسلامی که مدعی دفاع از مردم فلسطین بوده و هستند موکول نکرده است. بنابراین باید از مبارزات ضد امپریالیستی - دموکراتیک توده‌ها دفاع نمود و هم زمان سیاستهای فریبکارانه امپریالیستها و دشمنان رنگارنگ مردم را افشاء نمود. در واکنش به خیزش‌های مردمی همچنین نباید در توازن قوای موجود اغراق نمود و همواره باید مردم را برای مبارزه‌ای که سخت و طولانی است پرورش داد و آماده نمود. و برای رسیدن به این امر باید بدون هیچ‌واهمه‌ای کمبودها و ضعف‌های موجود در مبارزات توده‌ها را گوشزد کرد.



**پاسخ پنجم:** اجازه دهید مقدماتا تاکید کنیم که حتی در مواردی نظیر تونس و مصر که گردانندگان نظام بن علی و مبارک را "قربانی" کردند، این سیاست تنها پس از آن به جلوی صحنه رانده شد که ارتش و نیروهای سرکوب نتایج امتحان تأثیر قدرت سرکوب خود را ملاحظه کردند. و امپریالیستها فهمیدند که تداوم کشتار و سرکوب عریان ممکن است به رادیکالیزه شدن جنبش منجر شود. در تونس و مصر، صحنه بدون تلاش بن علی و مبارک برای سرکوب خونین مردم از آنها خالی نشد. در واقعیت امر تاریخ و عملکرد طبقه حاکم در این کشورها نشان داده که اتفاقا قدرتهای حاکم در جریان تحولات اخیر، بدون استثناء از کاربرد "الگوی خامنه‌ای - احمدی نژاد" و به عبارت صحیح تر از کاربرد قهر عریان حکومتی دریغ نکرده‌اند؛ اما این مساله که صرف کاربرد چماق سرکوب بر علیه جنبش توده‌ای، تا چه حد توانسته اهداف رژیم‌های مورد بحث و قدرتهای جهانی حامی آنها در هریک از این کشورها برآورده سازد را چگونگی تغییرات انجام شده در آنها هویدامی‌سازد.

از سوی دیگر واقعیت غیر قابل انکاری است که مردم قبل از اینکه به چنین جنبش‌هایی مبادرت کنند در زیر سایه سهمگین دیکتاتوری، تا حدی "تسلیم" (به عبارتی که در سوال بکار رفته) وضع موجود بوده اند و اتفاقاً در همین موقعیت "تسلیم"، شاهد دخالت‌های خارجی در امور کشورهایشان و نتایج مخرب مستقیم آن بر زندگی‌شان بوده و به عینه می‌دیدند که همین قدرتهای خارجی هستند که جلادان آنها را "تا دندان مسلح" کرده و به جان آنها انداخته‌اند. بنابراین در شرایطی که همین دخالت‌گری‌های خارجی و "انعطاف‌ناپذیری" دیکتاتورها که هر صدای اعتراض را در گلو خفه می‌کردند بود که کاسه صبر آنها را در هم شکست و به خیزش‌شان واداشت، با تاکید باید گفت که در زندگی واقعی دو راهی تسلیم به وضع موجود و یا طلب دخالت خارجی برای رسیدن به آزادی مابه‌ازا واقعی ندارد. برعکس، چنین "جمع‌بندی" مکانیکی‌ای تنها توجیهی است برای حفظ وضع موجود و هموار کردن راه تداوم سلطه بیگانگان. در حالیکه مردمی که با دست خالی در مقابل دیکتاتور تا دندان مسلح به پا خاسته‌اند عملاً راه دیگری را برگزیده‌اند که آنها را مبارزه برای سرتگون نمودن نظم ظالمانه موجود می‌باشد. بی شک همین مبارزات است که در تداوم خود راه رهائی یعنی انقلاب را هموار می‌کند. انقلابی که تجربه نشان داده گر چه سخت است و طولانی‌اما تنها راه نجات می‌باشد. بنابراین باید با تمام قوا بر علیه دیدگاه‌هایی که تنها راه رهائی مردم را انکار نموده و با توجیهات مختلف در تلاش‌اند تا آنرا از مقابل دید مردم دور سازند لحظه‌ای از تلاش باز نایستاد.

شهریور ۱۳۹۰ - سپتامبر ۲۰۱۱

\*



## «یگانگی»

## نوع بشر و یگانگی حقوق»

پاسخ علی‌شاهنده به ۹ پرسش آرش

دوست گرامی آقای قلیچ‌خانی

با درود بسیار- از «پرسش‌ها». آشکاراست که انگیزه اصلی پرسشنامه حساسیت نسبت به سرنوشت حکومت وملت «لیبی» است اما به درک ودریافت من این مورد (ومواردی همانند آن) دردرون مقوله‌ای اصلی و اساسی به نام «حقوق بشر» قراردارد که یگانگی «نوع بشر» و یگانگی «حقوق» افراد آن در درازنای تاریخ با ازسرگذراندن جنگ‌های خانمانسوز ویژه دوجنگ جهانی، سرانجام درپایان جنگ جهانی دوم، با تشکیل نهاد

مردمی و خیزش‌هایی که می‌روند تا نظم ستمگرانه حاکم را در هم بپزند می‌کوشند تا آنها را در چهارچوب‌های فرمول‌هایی قرار دهند که با دیالکتیک انقلاب انطباقی ندارند. در حالیکه این خیزش‌ها و تنوع‌ناگزیر آنها نشان می‌دهد که مسائل پیچیده اجتماعی که بررسی‌شان مستلزم شناخت روانشناسی توده است را نمی‌توان در سطح فرمول‌های ساده ریاضی‌تیزل داد. به همین دلیل هم کار آنهاست که سالهاست می‌کوشند با تکیه مکانیکی بر فرمول بحران اقتصادی نظام سرمایه‌داری و تشدید فقر و فلاکت مردم و انعکاس این اوضاع در شدت یابی تضاد‌های درونی طبقه حاکمه، شرایط را برای خیزش مردم آماده جلوه دهند، با کسانی که از دیدن شرایط دردناک زندگی توده‌ها متعجب شده و معترضان می‌گویند پس چرا مردم بپا نمی‌خیزند و گاه با بیان اینکه "خلاقیت را هر چه لایق" خود را تسکین می‌دادند زیاد تفاوتی ندارد. تجربه نشان داده تا موجبات خیزش مردم مهیا نشود آنها بپا نمی‌خیزند. پس باید راه رسیدن به این شرایط را هموار نمود و مهمتر از آن چنان سازمان انقلابی‌ای را بنیان گذاشت که در شرایط بپا خاستن کارگران و زحمتکشان، قادر به هدایت آنها باشد.

**پاسخ ششم:** در ارتباط با قسمت اول این سوال، در درجه اول باید بپذیریم که واقعیت را باید همانگونه که هست توصیف نمود. ودر این توصیف نباید گرایش‌های ذهنی و تمایلات سیاسی مان به جای واقعیت بنشینند. در تحلیل و تبیین رویدادها این یک اصل است. در نتیجه خطاب "جنبش‌های تاکتونی مسالمت‌آمیز" به خیزش‌های توده‌ای در کشورهای عربی، با واقعیت انطباق ندارد. در شرایطی که دیکتاتوری‌های حاکم بر این کشورها هیچ‌گونه تجمع توده‌ای را بر نتافته و تظاهرات مردم را با بیرحمی تمام به گلوله می‌بندند در شرایطی که از تونس تا مصر و سوریه همه جا ما شاهد مقاومت و اعمال قهر انقلابی توده‌ها در تقابل با سرکوبگری‌های دستگاه حاکمه بوده و هستیم و اتفاقاً همین مقاومت‌های بر حق و اعمال قهر انقلابی از سوی توده‌ها دشمنان مردم را ترسانده و در برخی کشورها آنها را واداشته جهت جلوگیری از رادیکالیزه شدن هر چه بیشتر مبارزات مردم به عقب نشینی تن بدهند چرا باید این واقعیت‌ها را ندید و همه مبارزه جاری را "مسالمت‌آمیز" نامید. برآستی این رواج گسترده استفاده از "کوکتل مولوتف" و این آتش‌زدن مراکز سرکوب از سوی توده‌ها ی انباشته از خشم و نفرت کجایش با قواعد مبارزه مسالمت‌آمیز انطباق دارد. روشن است که تاکید بر این امر در اینجا ربطی به اهمیت و جایگاه اشکال مبارزه نداشته بلکه بحث بر سر توضیح واقعیت است. مبارزه مسالمت‌آمیز که در جای خود درست و اصولی است قواعد خاص خودش را دارد. در نتیجه نمی‌توان هر خیزش مردمی را به صرف اینکه برخی دوست دارند مخالف قهر جلوه کنند مسالمت‌آمیز جلوه داد.

حال با این توضیح لازم اگر به خود پرسش بازگردیم می‌بینیم که این سوال با "برخی می‌گویند" شروع شده است! اما برای ما روشن نیست که این "برخی" در زندگی واقعی چه کسانی را شامل می‌شود که از "تا دندان مسلح" بودن حکومت‌ها و "انعطاف‌ناپذیری" آنها در مقابل خواستها و مطالبات توده‌ها، "راه" و "گزین"ه "دخالت‌گری نظامی خارجی" را نتیجه می‌گیرند. از قرار جناب "برخی"، حاضر نیست به روی مبارک بیاورد که مردم به خاطر چه اهداف و خواسته‌هایی با دست خالی بر علیه "حکومت‌های قذافی و اسد و عبدالله صالح یا رژیم بحرین" بپاخاسته‌اند! مردم از فقر، گرسنگی، بیکاری و از فساد و ظلم و ستم و سرکوب‌کردن به استخوانشان رسیده و برای استقلال آزادی و دموکراسی و برای حق تعیین سرنوشت خویش بپاخاسته‌اند. جناب "برخی" در شرایطی که همین "ناجیان" خارجی در حال حمایت از دیکتاتورها می‌باشند، دلش را به جلب نظر و حمایت نیروهای خوش‌کرده که اساساً نابودی‌شان شرط رسیدن به خواسته‌های فوق می‌باشد. دیگر لازم نیست که به این جناب برخی گفت که اگر زحمت کشیده و نگاهی به شرایط افغانستان و عراق بیندازند نتایج واقعی "دخالت‌گری نظامی خارجی" را به عینه خواهند دید البته اگر چشمی برای دیدن باقی مانده باشد!



«سازمان ملل متحد»، در مصوبات آن «اعلامیه جهانی حقوق بشر» و «میثاق‌های جهانی حقوق مدنی و سیاسی» منضم به آن، انعکاس یافته است و همه کشورهای آنرا امضا کرده و متعهد به رعایت آن شده‌اند. بنابراین محتوای حکم اصلی «یگانگی نوع بشر و یگانگی حقوق» اوست و محدوده‌های جغرافیایی نه حصارهای خودکامگی بلکه عرصه‌های مسئولیت‌تأمین و حفاظت این حقوق هستند. لذا پرسش اصلی و اساسی (که متأسفانه همواره از طرح روشن و پاسخگویی صریح و بی‌بهبانه‌ها و اماها و اگرها به آن، پرهیز می‌شود) اینست که با دست‌آوردهای دانش و آزمون‌های بشری و اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق‌های منضم به آن هر فرد از افراد بشری، در هر کجا و هر گوشه از جهان که باشد واقعاً چه حقوقی دارد؟ اگر حقوق فردی از افراد بشر در گوشه‌ای از جهان پایمال شود و یا حقوق گروهی از ملتی یا ملتی از ملل جهان پایمال حکومتی استبدادی گردد و مهم‌تر و مبرم‌تر و حادث‌تر اگر در بخشی از کره زمین گرسنگی و تشنگی مردم را از پای درآورد، تکلیف آن بشر و آن گروه و آن ملت با حکومت خود و تکلیف و مسئولیت افراد و ملتها و دولت‌های دیگر جهان نسبت به آنها چیست؟ و در قبال اعلامیه جهانی حقوق بشر چه موضع و چه رفتار و کرداری باید داشته باشند؟ کمک و یاری رساندن به آنها برای دستیابی به حقوق خود یا توسل دولت‌ها به بازی‌های سیاسی و ملتها به سکوت و وظیفه جدی و مبرم جامعه بشری پرداختن به این مقوله و مسئله و پاسخی مسئولانه و صادقانه و بی طرفانه و روشنگرانه و بی رعایت‌های مصلحت‌آمیز یا پیش‌داورهای، مثبت یا منفی، عاطفی به این پرسش اساسی است تا معیار روشن و قاطعی گردد برای مواردی که تنها عراق و لیبی و مصر بلکه برای بشریتی که در آتش استبداد و خودکامگی و فقر و ترس می‌سوزد و قربانی بند و بست‌های پنهان و آشکار قدرتهای بزرگ است (وگر نه معنای مرگ حتی یک کودک از گرسنگی و تشنگی در روی کره زمین با این همه امکانات طبیعی و تولیدی و ارتباطی، که می‌تواند بجای بمب و راکت، آب و غذا و دارو بفرستد، چیست؟). طرح چنین مسئله‌ای برای بدست آوردن چنین معیاری در آن نشریه بجا و شایسته است.

من در باره یگانگی نوع بشر و حقوق و حیثیت او، و وظیفه هر یک نسبت به دیگری، درک و دریافت خود را، تا آنجا که ذهن و ظرفیت اندیشه‌ام اجازه می‌داد، حدود هشت سال پیش در شماره نوزدهم نشریه «نگین» {به مدیریت و سردبیری محمود عنایت} بیان کرده‌ام. متأسفانه تایپ شده آنرا ندارم و ناگزیر فتوکپی چاپ شده آن را با پست می‌فرستم تا در پاسخ به نظرخواهی شما به ضمیمه نامه من به چاپ برسد. موفق باشید  
۳۱ شهریور ۱۳۹۰ - ۲۲ اوت ۲۰۱۱

## «حق عضویت دائمی»

و «حق وتو» تجاوز آشکار به حقوق بشر است!

## جهانی شدن حقوق بشر

«بنی آدم اعضای یکدیگرند  
که در آفرینش ز یک گوهرند  
چو عضوی به درد آورد روزگار  
دگر عضوها را نماند قرار»

امروز، یگانگی نوع بشر در سراسر جهان و یکسان بودن حقوق او از دانسته‌های بی‌چون و چرای بشر است اما تجاوز به این حقوق هم‌چنان ادامه دارد. مقتضای داشتن حق، از سویی بهره‌گیری از آن و از سوی دیگر دفاع از آن است؛ و پشتوانه حق جهانشمول، دفاع جهانشمول با بار مسئولیت جهانی است. بنابراین، دفاع از حقوق بشر باید جهانی باشد و هر یک از افراد بشر مسئول است که نسبت به رعایت حقوق نوع بشر در سراسر جهان حساس باشد و بداند پایمال شدن آن در هر گوشه از جهان زنگ خطری است که برای او به صدا درآمده است و خود را مسئول رفع و دفع آن بداند و بی‌درنگ به یاری تجاوزشدگان برخیزد. مسلم است که

مردم زیر ستم از این یاری استقبال می‌کنند. این را باید از زندانیان زیر شکنجه، از آن‌ها که برای سنگسار می‌برند و با نیم‌بدن زیر خاک، زیر باران سنگ خون از سر و رویشان جاری است، از آن‌ها که دست و پایشان را اره می‌کنند و چشمانشان را درمی‌آورند و از مادران و پدران و همسران و فرزندان آن‌ها پرسید؛ از آن‌ها پرسید که هنگامی که برای ملاقات عزیزان زندان خود می‌روند زندانیان، اوباش مسلح، با بی‌شرمی آن‌ها را به گورستان «کفرآباد» حواله می‌دهند و با جگری پردرد و دلی پر خون و محروم از امکان هر گونه واکنشی می‌روند تا شاید با پنجه و ناخن خویش از لای سنگ‌ها و خس و خاشاک‌ها نشانی از آن‌ها بیابند.

شعاری چون «هر ملت مسئول رهایی خویش از حکومت زور و جور و ستم خودی و بیگانه است» و «آنچه در هر سرزمین می‌گذرد در حوزه امور داخلی آن و مشمول حکم چهاردیواری اختیاری است و مردم دیگر یا دولت‌ها، حق دخالت ندارند» دو جایگاه شناخته شده دارند: یکی حکومت‌های استبدادی و متجاوز و سرکوبگر برای ادامه حکومت خود و دیگری دولت‌های استعمارگر برای تاراج بی‌مانع و مزاحم (و این هر دو با کمک و همدستی یکدیگر).

اما آن چه شگفتی‌انگیز است این است که بسیاری از کسانی که از سنگینی جو اختناق و سرکوبی، از بیم زندان و شکنجه و ربوده‌شدن و پاره پاره شدن خود و فرزندان‌شان به خارج پناه برده و تحت حکومت بیگانه اما دموکرات از حقوق و حیثیت و امنیت برخوردارند، نیز با آن‌ها هم‌صدا شده و آب به آسیاب آن‌ها می‌ریزند و در حقیقت جایگاه سومی به وجود آورده‌اند، جایگاه شانه خالی کردن از قبول مسئولیت تصمیم و اقدام (و چه بسا بهانه‌جویی) و راضی‌کردن وجدان خود؛ در حالی که:

۱- درست است که هر ملتی موظف به پیکار برای رهایی از چنگال حکومت استبدادی و ستمگر است اما این بار، تنها به دوش شهروندان درون کشور نیست بلکه هم پناهندگان و مهاجران به کشورهای دیگر (به‌ویژه با امکاناتی که از آن برای جلب توجه جهان به تبهکاری‌های قدرت حاکم به سرزمین خود و ضایعات عظیمی که ملت در پیکار با آن متحمل می‌شوند، بهره‌مندند) و هم، همه مردم جهان در یاری به این پیکار مسئولیت دارند. (به مناسبت، رجوعی کنیم به «بیانیه تحلیل پنجم خرداد ۱۳۸۲ انجمن‌های اسلامی دانشجویان ۲۴ دانشگاه کشور»: «هرگاه ابتدایی‌ترین آزادی‌های مردمان یکسرزمین نادیده گرفته می‌شود، ظلم حاکمان در قالب‌های مختلف... ساری و جاری باشد و امید و توان رفع این ظلم و دفاع از مظلومان در درون آن سرزمین به مقتضای سرکوب و ارباب و خفقان حاکم وجود نداشته باشد آن گاه هر کشوری و هر فردی حق دارد، و نه لزوماً باید، به کمک آن ملت مظلوم و در بند آید و دیگر وجود حصارها و مرزهای صوری منافی حق دفاع از مظلوم نیست.»)

۲- اختیار در چهاردیواری اولاً، هنگامی اعتبار دارد که چهاردیواری در تصرف و اختیار مالکان واقعی آن باشد که تنها در استقرار حاکمیت ملت معنا پیدا می‌کند. ثانیاً، با توجه به این که هر فرد بشر در محدوده کشوری ساکن است، اصل جهانی بودن نوع بشر و جهانی بودن حقوق او مندرج در منشور جهانی حقوق بشر در همه چهار دیواری‌ها، اگرچه برخوردار از حاکمیت ملیت نیز معتبر است؛ و مالکان و ساکنان هر چهار دیواری، افزون بر رعایت حقوق بشر در درون چهاردیواری، موظفند حقوق مردم بیرون از چهاردیواری خود را نیز پایمال نکنند؛ و نه تنها آسایش آن‌ها را به هم نزنند بلکه از کارهایی که مال و جان آن‌ها را و هم چنین حاکمیت آن‌ها به سرزمین خود را به مخاطره افکند نیز خودداری کنند؛ و همه مردم جهان و همه دولت‌ها و سازمان‌های جهانی باید در این باره حساس و گوش و چشمی باز داشته باشند و به هنگام از بروز فجایع پیشگیری کنند. وگرنه، همه این مدعاها درباره نوع بشر و حقوق بشر به ویژه منشور جهانی حقوق بشر به بازی و سخره گرفتن بشر و بشریت است.

اگر مردم جهان نسبت به رشد فاشیسم و میلیتاریزم شدن در چهاردیواری‌های ایتالیا و آلمان و ژاپن و آثار و پیامدهای آن توجه داشتند جهان متحمل سال‌ها جنگ و ویرانی و قربانی شدن میلیون‌ها و میلیون‌ها انسان نمی‌شد. اگر استفاده از انرژی هسته‌ای تحت نظارت جهانی بود فاجعه‌ی بزرگ چرنوبیل روی نمی‌داد و افزون بر درون چهاردیواری شوروی

منطقه عظیمی بیرون از آن را نمی‌آلود و بسیار مردم را به کام مرگ و بیماری نمی‌انداخت.

به‌ویژه در جهان کنونی که دستاوردهای عظیم دانش و تکنولوژی، در کنار ظرفیت بسیار برای خدمت به بشریت، دارای قدرت ویرانی با ابعاد هراسناکی است که در شکل ناخواسته فاجعه چرنوبیل را به‌بار می‌آورد و در شکل ارادی و عمدی فجایع هیروشیما و ناکازاکی را؛ و تسلیحات اتمی در دست دولت‌هایی که اعتماد مطلق به هیچ یک از آن‌ها نیست جهان را در برابر تهدید دائمی قرار داده است؛ نظارت و واکنشی جهانی به آن چه در درون کشورها در زمینه حقوق جهانی بشر می‌گذرد برای پیشگیری از وقوع خطرات و دفع و رفع تجاوز به حقوق بشر اهمیت عظیم و ضرورتی غیر قابل انکار دارد.

۳- سراسر تاریخ جهان، از جمله تاریخ سرزمین ما ایران، از دوام دراز مدت حکومت‌های استبدادی و استعماری و مصائب و رنج‌های بی‌شمار مردم در چنگال آن‌ها و سرکوبی ددمنشانه طغیان‌ها و قیام‌های مردمی، به سبب تمرکز ابزار گوناگون اعمال قدرت در دست قدرت حاکم، نشان دارد. و اگر تغییری پیش آمده، دست به دست‌شدن قدرت استبدادی و استعماری بوده است. و اگر اتفاقاً در برش کوتاه و زودگذری از تاریخ قیامی مردمی موفق شده، افزون بر شرایط مناسب داخلی، از رقابت‌های آن قدرت‌ها نیز بهره گرفته است.

جنگ جهانی اول، سرفصل تازه‌ای در روابط جهانی بشر گشود. کشورهای بزرگ صنعتی و سرمایه‌داری با کمک و یاری مردم جهان توانستند به آن جنگ پایان بدهند و برای پرهیز از جنگ بین خود در عرصه رقابت‌های استعماری و هم چنین مقابله با قدرت بالقوه عظیم دولت شوروی، که از میان شعله‌های جنگ قد برافراشته و ندای نابودی مالکیت خصوصی و سرمایه‌داری سر داده و موجودیت آن را به خطر انداخته بود، پایه‌های همکاری جهانی را ریختند و جامعه ملل را بنیان نهادند تا مرجع حل و فصل صلح‌جویانه خصومت‌ها و اختلاف‌ها گردد؛ و سپس در جنگ دوم جهانی، که فاشیسم دست‌پرورده جهان سرمایه‌داری حدود مأموریت خود را نشانخت و با عقل کم و زور زیاد در پی بلعیدن جهان (و ابتدا کشورهای سرمایه‌داری اروپا، پدر تعمیدی خود) برآمد، کشورهای مذکور برای سرکوبی آن، بر اساس همین درس بزرگ تاریخ، با ندای آزادی و دموکراسی و دفاع از حقوق انسانی، همه کشورها را به یاری طلبیدند و حتا دست دوستی به دولت شوروی دادند و از دولت آمریکا نیز کمک خواستند و سرانجام با یاری و همکاری جهانی توانستند فاشیسم را سرکوب کنند؛ و برای پرهیز از جنگی دیگر و ادامه همکاری، سازمان ملل متحد را بنیاد گذارند. و بر سر در آن حک کردند که «بنی آدم اعضای یکدیگرند... چو عضوی به درد آورد روزگار- دگر عضوها را نماند قرار...» و سپس حقوق این «بنی آدم» در «منشور جهانی حقوق بشر» و پروتکل‌های پیوست آن تبلور و تجسم یافته که در آن به یگانه بودن نوع بشر یا «بنی آدم» و یکسان بودن حقوق و حیثیت او تأکید شده است.

بدیهی است جهانی بودن حقوق بشر و مسئولیت همه افراد بشر در برابر حفظ این حقوق، به معنی قبول و تأیید و تشویق واکنش به صورت اقدام مبتنی به اراده و تصمیم فردی یا گروهی و حتا دولتی نیست. چه در این صورت، تضمینی به درستی تشخیص نقض حقوق، و به درستی و مؤثر و کارساز بودن واکنش نسبت به آن، و به مصونیت از سوءنیت و سوء استفاده وجود ندارد. و درست به همین دلیل است که سازمان ملل برپا شده تا در آن جا مسائل و مشکلات جهانی مطرح و با مشورت جمعی به حل آن‌ها اقدام شود. از همین روی، هم منشور سازمان ملل متحد و هم منشور حقوق بشر، با به کاربردن واژه «ما» نظر به «جمع» دارند.

سرفصل منشور سازمان ملل حاکی است: «ما مردم ملل متحد با تصمیم به در امان داشتن نسل‌های آینده از بلای جنگ که دو بار در مدت عمر یک نسل افراد بشر را دچار مصائب ناگسستنی کرده است و دیگر بار با اعلام ایمان خود به حقوق اساسی و حیثیت و ارزش شخصیت انسان در برابری حقوق زن و مرد و هم چنین حقوق ملت‌ها چه کوچک و چه بزرگ و به ایجاد موجبات لازم برای حفظ عدالت و احترام به تعهدات ناشی از پیمان‌ها و دیگر منابع حقوق بین‌الملل و به پیشبرد و ترقی اجتماعی و برقراری



پایه‌های بلندتری برای زندگی با آزادی بشر... عزم کردیم تا برای تحقق این مقاصد با هم بکوشیم.»

اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز چنان که «رنه کاسن» طراح مقدماتی آن درباره اعلامیه نوشت:

«اعلامیه ایده‌آلی است برای سعی و عمل و راهنمایی برای یک برنامه عمل وسیع. این اعلامیه مظهر اصول اخلاقی است، بیان با شکوه استواری بر فراز قوانین اساسی ملی است. ما دیگر نمی‌توانیم اجازه بدهیم که فریاد مظلومان را با خشونت خفه کنند. دیگر دادگاه وجدان بشری نمی‌تواند در قبال دادخواهی ستم‌دیدگان بی‌تفاوت بماند و باید واکنش خود را با قاطعیت هر چه تمام‌تر از قوه به فعل آورد.»

مقدمه اعلامیه جهانی حقوق بشر تأکید دارد که :

«شناسایی حیثیت ذاتی کلیه اعضای خانواده بشری و حقوق یکسان و انتقال‌ناپذیر آنان اساس آزادی، عدالت و صلح را در جهان تشکیل می‌دهد» و «ظهور دنیایی که در آن افراد بشر در بیان و عقیده آزاد و از ترس و فقر فارغ باشد»، «بالا‌ترین آمال بشر» است.

اما دریغاً! با وجود تأکیدی که واژه «ما» در عبارت «ما ملل متحد» به جمعی بودن تصمیم‌گیری و اقدام داشت، پنج کشور بزرگ و قدرتمند جهان موفق شدند خود را «ما- تر» از دیگران بدانند و در شورای امنیت سازمان، برگزیده مجمع عمومی سازمان برای حفظ صلح و امنیت جهانی، برای هر یک از خود، هم حق عضویت دائمی و هم حق «وتو» (حق جلوگیری از اجرا)ی مصوبات آن را بکنجانند و آن را از درون از خصلت «ملل متحد» تهی و عرصه حفظ منافع فردی یا جمعی خود کنند.

آن چنان که، نه حتا اتفاق رأی و یا دست کم اکثریت رأی دارندگان آن «حق» بلکه اراده و تصمیم هر یک از آن‌ها به تنهایی می‌تواند رأی تمامی ملل دیگر را از اعتبار ببندازد. یعنی حق همه ملل را پایمال منافع و اراده خود کند؛ و حتا در جریان اجرای یک مصوبه، مشکل بیافریند (موارد سوء استفاده بسیار است از جمله وتوی مصوبات سازمان ملل علیه دولت اسرائیل توسط دولت آمریکا و اخیراً وتوی دولت‌های فرانسه و روسیه برای حفظ حکومت نامردمی و تبهکار صدام حسین و همپالکی‌های دیگر آن). و چنین است که نه تنها صلح در جهان برقرار نشده و نه تنها حقوق و حیثیت بشر حفظ نشده، بلکه سراسر جهان در آتش ناامنی و جنگ و خونریزی می‌سوزد و حقوق و حیثیت بشر (جز تا حدودی در کشورهای برگ صنعتی و سرمایه‌داری) همه‌جا در معرض تجاوز و تضییع است. و تا این «حقوق ناحق، عضویت دائمی شورای امنیت و حق «وتو» برقرار است جهان دست‌خوش خواست‌های آن‌ها و زمینه‌سازی‌های آن‌ها و مواجهه با ممانعت آن‌ها از اتخاذ تصمیم آزادانه ملل دیگر جهان است.

شگفتی‌انگیز است که تصمیمی ناعادلانه که نزدیک به شصت سال پیش، آن هم در شرایط خاص و جوی آکنده از دود و آتش جنگ و بدگمانی و بدبینی گرفته شده هنوز، و با وجود افزوده شدن تعداد دولت‌های مستقل

از ۵۰ کشته در سال ۱۹۴۶ به ۱۹۱ کشور تا پایان سال ۲۰۰۳) و پیشرفت و گسترش دانش و آگاهی‌ها در سطح جهان، هم چنان به سرنوشت اکثریت عظیم مردم جهان حاکم باشد.

امروز با دستاوردهای پیچیده و روزافزون ابزار اعمال قدرت به ویژه ابزار پیشرفته تجسس و اطلاعات که طبعاً فراهم کردن آن‌ها برای حکومت‌ها، نه شهروندان، میسر است مبارزه با استبداد و استعمار، سخت‌تر و سهمگین‌تر، و همراه با دادن قربانی‌های بیشتر شده است. نابرابری دسترسی به ابزار به کار بردن قدرت، هم چنین حمایت کشورهای بزرگ سرمایه‌داری از حکومت‌های استبدادی در برابر تأمین منافع استعماری خود، به کار گرفتن تروریسم را، که بیشترین (نزدیک به تمامی) قربانیان آن مردم بی‌گناهان را سبب شده است.

برای تأمین حقوق و حیثیت و امنیت بشر، ابزار احساسات کافی نیست؛ و به فهرست کردن محاسن و مزایای متعدد آن حقوق نیز (که اسباب سرگرمی بسیار شده) نیازی نمی‌باشد. دستیابی به استقرار حاکمیت همان حقوق مندرج در منشور حقوق بشر و پرتکل‌های پیوست آن در جهان، خود پیروزی بزرگی برای بشریت خواهد بود. آن چه ضروری است تلاش دسته جمعی برای رهیافت و اقدام کارساز برای حاکمیت این حقوق در سراسر جهان و دربرگیرنده همه افراد بشر است. من نیز، مانند مسلمان بسیاری دیگر، بر این باورم که دست کم بخش مهم و اساسی راه چاره: تکیه به همبستگی جهانی بشر، با تأکید بر مسئولیت متقابل یکایک افراد بشر در برابر هر شکل و شیوه زور و استبداد است؛ تا هر ملتی بتواند با آزادی کامل درباره‌ی سرنوشت خود تصمیم بگیرد و آن را آزادانه اجرا کند. بدیهی است برای آن که این عمل با مسئولیت متقابل و کارساز و به گونه‌ی مصون و مبرا از خودسری و گمان‌ها و دریافت‌های فردی یا گروهی و حتا دولتی باشد، باید تصمیم‌گیری و اقدام پی‌آمد آن در سازمانی جهانی متشکل از نمایندگان ملت‌ها متمرکز شود، که خوشبختانه هم اکنون با نام «سازمان ملل متحد» متأسفانه نه با توانایی‌های لازم، وجود دارد. این سازمان باید مظهر تجلی چنان همبستگی و شایسته ایفای نقش آن باشد. و برای احراز توانایی ایفای این نقش، باید موانع آن برطرف و مقتضیات آن تأمین شود، از جمله:

الف- عضویت الزامی و خود به خودی همه کشورها در این سازمان و متعدد بودن آن‌ها به رعایت ضوابط و آرا و مصوبات آن، به ویژه رعایت کامل مندرجات منشور حقوق بشر و پیوست‌های آن و در این میان، خودداری از کمک به حکومت‌های استبدادی؛

ب- الغای حق عضویت دائمی در «شورای امنیت»؛

پ- الغای حق «وتو» و تأکید بر تساوی آرای همه کشورها؛

ت- برخورداری سازمان از قدرت اجرایی کامل برای اجرای مصوبات خود. مردم همه کشورهای جهان (و از جمله شهروندان کشورهای دارای حقوق اختصاصی و ممتاز) برای تأمین احترام حقوق و حیثیت بشری و دفاع از صلح و امنیت و رفاه جهانی، باید جنبشی بسیار جدی را برای تحقق موارد بالا، تدارک و پی‌گیرند. مسلماً مشکلاتی در راه خواهد بود؛ اما افزون بر آن که شکل و مختصات کنونی سازمان ملل و به ویژه «بودن» این حقوق ممتاز در دست قدرت‌های بزرگ جز تداوم جنگ و فقر و شوربختی رهاوردی برای بشریت نداشته است. در صورت تحقق موارد مذکور، مردم جهان آزادانه درباره سرنوشت خود دخالت و مشارکت می‌کنند و با هم کنار می‌آیند و مشکلات به تدریج و در طی عمل حل خواهد شد و دلیلی بر حل نشدن آن‌ها وجود ندارد. به هر روی، سکوت در برابر ستمی که در سراسر کره زمین به بشر می‌رود و تسلیم در برابر بازی‌های قدرت‌های استبدادی و استعماری، به معنی تمکین به سخره گرفته شدن بشر و حقوق و حیثیت او است. و این در شأن و حیثیت بشر نیست.

۳ دی ماه ۱۳۸۲

۲۴ دسامبر ۲۰۰۳

\*

## شنش پرسش آرش از:

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

مجله آرش پرسش‌هایی را در باره جنبش‌های ضد دیکتاتوری در کشورهای عربی و در مورد جنبش کارگری ایران باسازمان ما (سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران) در میان گذاشته است. کمیته مرکزی سازمان پاسخ پرسش‌ها را به هیأتی سپرد. پاسخ‌های زیر توسط آن هیأت تهیه و به تأیید کمیته مرکزی سازمان ما رسیده است.



**پاسخ اول:** جنبش‌های اخیر همه کشورهای عربی را در بر نمی‌گیرند. کشورهای خلیج فارس به استثنای بحرین، درگیر این تحولات نشده اند. هر چند تحولات در دیگر کشورها، بی تأثیر در وضعیت آن‌ها نبوده و دولت‌های این کشورها را به اتخاذ تدابیر پیشگیرانه وادار ساخته است. باید توجه داشت وقتی که از کشورهای عربی صحبت می‌کنیم، شامل ۲۲ کشور با جمعیتی در حدود ۲۵۰ میلیون نفر می‌شود که زبان اکثریت جمعیت آن‌ها عربی است و مذهب ۹۰ درصد آن‌ها اسلام است. مردمان این کشورها فقط زبان و دین مشترک ندارند، بلکه ذهنیت مشترک در باره مناقشه فلسطین و اسرائیل، را هم دارند. در تمام این کشورها شیوخ، سلاطین و یا دیکتاتورهای نظامی حاکم اند. خیزش‌های اخیر عمدتاً در کشورهایی رخ داده است که در آن‌ها روسای جمهور مادام العمر حکومت می‌کردند.

تسلیم سریع بن علی در تونس نشان داد که برکناری دیکتاتورها ممکن است. هر چند که دشواری اصلی در این جوامع بعد از این برکناری فرا خواهد رسید. جنبش‌های ضد دیکتاتوری در دنیای عرب کم نبوده اند. این جنبش‌ها علیرغم این که بارها سرکوب شده بودند، اما هنوز در زیر پوست جامعه زنده بودند. با وزش نسیم مساعد دوباره سر برآوردند و به سرعت ارکان این جوامع را در نوردیدند. این اتفاقات تکرار یک سناریوی آسان نبودند. بلکه بر عکس، ادامه تلاش‌های آزموده شده در یک فضای مساعد ملی و بین‌المللی بودند.

اولین دلیل این که چرا این تحولات به طور زنجیره‌ای در کشورهایی مثل تونس، مصر، لیبی، یمن و سوریه اتفاق افتادند، شرایط کمابیش مشابه حاکم بر این کشورهاست. استبداد سیاسی و فساد و چپاول اقتصادی، از

مختصات مشترک حکومت در این کشورها بوده است. در اکثر این کشورها حاکمانی بر سر کار بودند و یا هنوز هستند که با کودتای نظامی و یا در ادامه یک کودتا با داعیه تغییر به قدرت رسیده اند؛ دهه‌ها با مشت آهنین حکومت کرده اند؛ هر گونه مخالفتی را در نطفه خفه کرده و در اندیشه موروثی کردن حکومت بوده اند و یا مثل بشار اسد در سوریه، آن را به ارث برده اند. به لحاظ اقتصادی در همه این کشورها حاکمان، سرمایه مملکت را چاپیده و ثروت را در چنگ خود و خانواده هایشان گرفته اند. در حالی که مردم، در فقر و تنگدستی گذران زندگی می کنند حکومتیان زندگی مجلل و سرمایه های غیر قابل تصویری را در دست متمرکز کرده بودند. این خیزش ها اولین تجربه مردم آن کشور ها نیست. حاکمان آن ها، بارها خیزش های مردم را در این یا آن گوشه کشور به خون کشیده اند. آن چه که متفاوت است، ابعاد، گستره و شکل انفجاری جنبش های اخیر است که حکومت ها را غافلگیر کرده است.

دومین دلیل، تغییر ترکیب جمعیت این کشورها و جوان بودن بخش مهمی از جامعه است که از یک نواختی حاکم بر جامعه به تنگ آمده است و به افق های باز فکر می کند و در فضای مجازی اینترنت، سد سانسور حکومت را شکسته است. متوسط سنی جمعیت هشتاد میلیونی مصر ۲۴ سال است. این واقعیت بیانگر آن است که بخش بزرگی از این جمعیت، در دوران ریاست دیکتاتوری مبارک در مصر به دنیا آمده و بزرگ شده اند. در یمن حتی متوسط سنی از این هم پائین تر است. این جمعیت جوان از اینترنت به شکل وسیعی استفاده می کند. برای نمونه سه و نیم میلیون نفر از جمعیت بیست و سه میلیونی یمن از اینترنت استفاده می کنند و این میزان در شرائطی که ۲۵ درصد جمعیت کشور بیکارند و ۴۵ درصد جمعیت زیر خط فقر زندگی می کنند، حائز اهمیت در شناخت جنبش در این کشور است. در مصر ۲۰ میلیون نفر از اینترنت استفاده می کنند. حضور این نیرو بر زمینه نابسامانی های اقتصادی و سیاسی موجود، موقعیت در این کشور ها را به حالت انفجاری کشانده است.

سومین عامل بیکاری، فقر، گرانی مایحتاج عمومی و نرخ بالای تورم در این کشورهاست، که طبقات پایین را از هستی ساقط نموده است. حضور فعال اتحادیه های کارگری در تونس و اعتصاب های کارگری در مصر از وجوه برجسته همه گیر شدن خیزش ها در این دو کشور است.

البته هر کدام از این کشور ها ویژگی های خاص خود را دارند. تحولات در درون آن ها با توجه به ساختارهای اجتماعی و سیاسی متفاوت است. در حالی که در تونس و مصر، تشکل های سیاسی و صنفی نقش بارزی دارند، در لیبی و یمن وضعیت به گونه دیگری است. در این دو کشور ساختار قبیله ای هم عمل می کند. در سوریه عوامل دیگری از جمله مسأله وابستگی به گروه بندی های مذهبی هم مطرح است.

به این مجموعه باید شرایط مساعد جهانی را افزود. کشورهای قدرتمند سرمایه داری که تا دیروز حامی حکومت های استبدادی در منطقه بودند امروز منافع خود را در برکناری این حاکمان می بینند. همین مسأله روحیه حاکمان مستبد را در سرکوب تضعیف کرده جنبش مردم را برای برکناری آنان نیرومندتر نموده است.

**پاسخ دوم:** خیزش های اخیر تاثیرات پایداری در جامعه عرب بر جای خواهند گذاشت. تا این جا نشان داده است که عمر دیکتاتوری های نظامی و ریاست جمهوری های مادام العمر، که دهه ها مشخصه اکثر این کشور ها بود، رو به پایان است. دوران جدیدی از تلاش برای مشارکت سیاسی در سرنوشت این کشورها آغاز شده است. خیزش های اخیر امکان دموکراتیزه شدن نظام سیاسی در این کشور ها را فراهم کرده است. اما میزان پیشرفت چنین پروسه ای به عوامل متعددی از جمله میزان سازمان یافتگی نیروهای مدافع دموکراسی و امکان برآمد آن ها در برابر نیروهای وابسته به ساختارهای کهنه که در همه این کشورها بسیار قدرتمند است و هنوز بخش مهمی از آن دست نخورده باقی مانده است، مشروط است. تغییراتی که صورت گرفته است، الزاما به عقب بر نمی گردند، اما بخش قابل توجهی از نیروهایی که در دوره قبل حافظ نظام حکومتی بودند، هم چنان کمابیش در مواضع قدرت باقی مانده اند. مثلا ارتش در مصر که طی پنجاه سال

گذشته همواره سرنوشت کشور را تعیین کرده است، امروز هم از طریق شورای فرماندهی اداره امور را در دست دارد. باید دید در ادامه کار، قدرت را به سیاستمداران واگذار کرده و به پادگان ها بر می گردد یا نه. هر اتفاقی رخ دهد بسیار دشوار است که حکومت های پدرسالار گذشته دوباره احیا شوند. دور جدیدی از حیات سیاسی در این کشورها آغاز شده است که مشخصه آن افزایش امکانات مشارکت بیشتر مردم در تعیین سرنوشت جامعه و تغییر دولت هاست. دیکتاتوری های نظامی عمدتا در دوران جنگ سرد و با اتکا به اردوگاه غرب یا شرق سربرآوردند و بر زمینه دو موضوع توانستند جای پای خود را سفت کنند: ناسیونالیسم عربی با شعارهای ضد استعماری و ضدیت با اسرائیل و آماده باش برای مقابله با آن. بر همین اساس هم بود که قوانین حکومت نظامی و وضعیت فوق العاده در تعدادی از این کشورها برقرار شد و دهه ها ادامه پیدا کرد. حتی در مورد مصر بعد از صلح با اسرائیل و مناسبات حسنه با آن. اکنون که در عرصه بین المللی جنگ سرد پایان یافته است، ناسیونالیسم عربی هم رنگ باخته و ضدیت با استعمار معنای سابق خود را از دست داده است. اکثر این دولت ها دهه ها مورد اعتماد و اتکای دول بزرگ و قدرت های غربی در منطقه، دارای مناسبات حسنه با اسرائیل بوده اند و قوانین حکومت نظامی را قبل از همه، برای خفه کردن صدای ملت خود برقرار کرده بودند. بازگشت به این دوران دیگر ممکن نیست. اما احیای این نوع حکومت ها در اشکال دیگر و تحت محمل ها و بهانه های دیگر را نباید از نظر دور داشت. تنها زمانی می توان از بازگشت ناپذیری دیکتاتوری ها در این کشور ها سخن گفت که ساختارهای دموکراتیک شکل گرفته، با استقرار مناسبات جدید و تقویت نهادهای مدنی اعم از احزاب، سازمان ها و سازمان های صنفی و سیاسی و تابعیت دولت ها از رای مردم، تثبیت شوند. از این رو باید گفت تحولات در جهت یک چرخش تاریخی آغاز شده است، اما هنوز تا تبدیل شدن به چنین چرخشی و بازگشت ناپذیری چنین روندی، راه درازی در پیش است.

**پاسخ سوم:** هر کدام از این جنبش ها، در وهله نخست، برخاسته از شرائط ویژه کشور معینی است. همان طور که شما هم گفته اید، از ساختارهای سیاسی و بافت های اجتماعی کم و بیش متفاوتی برخاسته اند. از این رو، سرنوشت هر کدام، قبل از همه، مشروط به همین شرائط و توازن قوا در درون همان جامعه ای است که از دل آن برخاسته اند. پیروزی یا شکست هر کدام را هم چالش های درونی کشور مفروض رقم خواهد زد. فضای مساعد بین المللی و یا همسویی های بین این جنبش ها قبل از همه، عوامل تسهیل کننده و مساعدی هستند که به نوبه خود در تقویت این جنبش ها مؤثرند، اما تعیین کننده نیستند. بنا بر این، از سرنوشت یکسان نمی توان سخن گفت. اما سرنوشت هر کدام از آن ها، یعنی موفقیت و یا عدم موفقیت هر کدام، در روند حرکت دیگران مؤثر است.

**پاسخ چهارم:** حکومت جمهوری اسلامی در ظاهر امر از این جنبش ها جز در مورد سوریه تحت عنوان بیداری اسلامی حمایت کرده است. رهبر جمهوری اسلامی برای مردم مصر به زبان عربی خطبه هم خواند. ولی آن چه که مسلم است، این جنبش ها ربطی به بیداری اسلامی ندارند. جریانات اسلامی هم در این جنبش ها حضور دارند، اما مثل مورد اخوان المسلمین در مصر، تلاش می کنند خود را مخالف قواعد دموکراسی نشان ندهند.

گذار به یک نظام دموکراتیک یک پروسه است تا برشی از یک لحظه. از این رو باید دید نیروی مدافع دموکراسی تا چه حد آمادگی و توانایی آن را دارد که چنین پروسه ای را به سرانجام مطلوب برساند. آن چه روشن است حکومت های دیکتاتوری تا آن جا که توانسته اند از شکل گیری احزاب و نهادهای مدنی مستقل از حکومت در این کشورها جلوگیری نموده و احزاب و نهادهای موجود را هم تعطیل و تضعیف نموده اند. در چنین شرائطی نیروهایی دست بالا را دارند که از سازماندهی و قدرت عمل برخوردارند. در مورد تونس و مصر ارتش و نهادهای مشابه طبعاً از موقعیت قوی تری برخوردارند، به خصوص که بخشا با توجه به موضع گیری به نفع جنبش در جریان تظاهرات مردم، چهره خود را ترمیم نموده اند. باید دید مثلا در مصر بعد از گذار به دموکراسی ارتش به پادگان ها برمی گردد و یا

در صحنه‌ی سیاست می ماند و هم چنان قدرت دولتی را به زیر کنترل خود در می آورد.

«مداخلات امپریالیستی» به هر حال تا این جا هم در کار بوده است. اعلام بی طرفی ارتش و یا رفتن مبارک علیرغم میل شخصی اش، بدون مداخله ایالات متحده نبوده است. ارتش مصر به کمک های میلیاردری ایالات متحده وابسته است. سال هاست که در ازاء این کمک ها با آمریکا همکاری می کند. مطمئنا در آینده هم این کار را خواهد کرد. بی طرفی ارتش، خواست آمریکا هم بود. باید دید تا کجا اراده ملی در هر کدام از این کشور ها برای گذار به دموکراسی وجود دارد، جایی که این اراده ضعیف باشد، مداخلات خارجی نقش بیشتری بازی خواهند کرد.

تکوین نوعی از حکومت اسلامی یکی از خطرات احتمالی است که در تحولات اخیر باید بدان توجه نمود. اما امکان آن محدود و متناسب با توازن قوا در هر کدام از این کشور ها قابل بررسی است. با توجه به کارنامه فاجعه بار حکومت اسلامی در کشور ما، چنین حکومتی نه می تواند الگوی کسی در جنبش های کنونی و نه مطلوب کسی باشد. اسلامگرایی از نوع حزب عدالت و توسعه در ترکیه بیشتر الگوی اسلامگرایان منطقه است تا نوع جمهوری اسلامی آن. جریانات افراطی اسلامی در جنبش های کنونی منطقه نقش برجسته ای بازی نمی کنند. تنوع درونی این جنبش ها گسترده تر از آن است که یک فرقه افراطی بتواند بر آن هژمونی اعمال کند. همسوئی و رقابت بین گروه بندی های مختلف خصلت عمومی این جنبش هاست.

عقیم شدن این جنبش ها، چه از طریق برآمد دیکتاتوری های جدید و یا مداخلات خارجی و غیره تنها زمانی ممکن است که نیروهای آزادیخواه دموکرات و چپ درون این جنبش ها نتوانند طرح روشنی برای گذار به دموکراسی ارائه کنند و جامعه مدنی را برای تحقق آن بسیج نمایند.

آن چه که به سوریه و لیبی مربوط می شود، این دو دولت از ارتش در سرکوب مردم کشور خود استفاده کرده اند. طبق قوانین بین المللی این کار می تواند در چارچوب جنایت علیه بشریت قرار گیرد. دولت های غربی هم، با توجه به این واقعیت موضع گرفته اند. بدون شک پشت این موضع منافع خاصی نهفته است، اما همین هم، تغییری در این واقعیت نمی دهد که هیچ دولتی حق ندارد با توپ و تانک به جان مردم خود بیفتد و تظاهرات اعتراضی آنان را سرکوب کند. در مورد بحرین نیز همین حکم صادق است. این که جمهوری اسلامی به عنوان یک رژیم سرکوبگر، به سرکوب در بحرین اعتراض می کند، تغییری در این واقعیت نمی دهد که حکومت بحرین حق ندارد به کمک سربازان عربستان سعودی جنبش آزادیخواهانه مردم بحرین را سرکوب کند. و اقدام شیخ بحرین به همان اندازه جنایت کارانه است که اقدام قذافی در لیبی و یا بشار اسد در سوریه. دولت ها باید به خواست و اراده مردم خود گردن بگذارند. به سرکوب مخالفان پایان داده، فعالیت آزادانه احزاب و مطبوعات را به رسمیت بشناسند. تمامی قوانین مغایر با اعلامیه جهانی حقوق بشر را ملغی نموده و انتخابات آزاد برگزار کنند. نباید به دولتی اعتماد کرد که حتی بعد از تحولات اخیر در مصر هنوز بر قوانین پوسیده ای پافشاری می کند که حکومت نظامی سی ساله امثال حسنی مبارک را توجیه می کرد.

**پاسخ پنجم:** جهان ما جهان به هم پیوسته ای است. امروز تجارب به راحتی از کشوری به کشور دیگر منتقل می شوند. اولین جنبشی که از تکنولوژی مدرن بهره گرفت و تلاش کرد سد سانسور و سرکوب را بشکند، جنبش اعتراضی اخیر در ایران بود. استفاده از تکنولوژی در سازماندهی حرکات اعتراضی و خبررسانی وسیع با نام جنبش جوانان در ایران پیوند خورده است. در جنبش های اخیر کشورهای عربی بدون شک این تجربه موثر بوده است. گذشته از این، جنبش های کشورهای عربی تجربه جنبش آزادیخواهی و عدالت طلبانه ایران در سی و دو سال پیش را پشت سر خود دارند. از اشتباهات آن که به یک دیکتاتوری مذهبی به مراتب خشن تر از قبل منتهی شد، آگاه هستند، بدون این تجربه ممکن بود جریانات اسلامی میداندار بسیاری از جنبش ها شوند. اما بعد از تجربه جهنم جمهوری اسلامی در ایران و طالبان در افغانستان، طرح شعار حکومت اسلامی عین آرزو شماره‌ی ۱۰۷

خودکشی سیاسی خواهد بود. این را همه جریانات اسلامگرا هم کم و بیش می دانند.

در عین حال باید گفت حکومت ها هم از یکدیگر الگو برداری می کنند. بی طرف نمودن ارتش از همان نخستین برآمدهای جنبش ها به خصوص در مصر می تواند حاصل ارزیابی از وضعیتی باشد که فرماندهان ارتش در ایران بعد از سقوط حکومت پهلوی با آن مواجه شد. همان طور که توسل به توپ و تانک برای سرکوب جنبش در سوریه و لیبی می تواند تکرار تجارب جمهوری اسلامی در سرکوب جنبش اخیر باشد. اما اگر بی طرف نمودن ارتش در مصر راه نجات آن بود، در لیبی و سوریه ... توسل به ارتش، هم با مقاومت داخلی و هم با مخالفت و در مورد لیبی دخالت شدید خارجی مواجه شده است و موقعیت هر دو دولت را بیش از پیش تضعیف نموده است.

تجربه کشور ما در طول سی و دو سال گذشته، نشان داده است که سرنوشتی دیکتاتورها، برای ایحاد جامعه ای آزاد و متکی بر اراده مردم، کافی نیست. باید با تقویت نهادهای مدنی در ساختار کشور، دخالت فعال جنبش های اجتماعی در سرنوشت جامعه، و پاسخگو نمودن دولت ها در برابر مردم و رای آن ها مانع بازتولید دیکتاتوری در اشکال دیگر شد. برآمد جنبش اعتراضی دو ساله اخیر کشور ما حاصل این تجربه بود که در آن طرح حقوق شهروندی و مطالبات جنبش های اجتماعی و ... جایگاه برجسته ای داشت. جنبش آزادیخواهانه کشور ما امروز نیازمند بازبینی دلایل ناکامی خود در عقب نشاندن حکومت جمهوری اسلامی و آموزش از تجارب و نقاط قوت جنبش های اخیر در کشورهای عربی با توجه به موفقیت های آن ها در ایجاد یک جامعه آزاد و عادلانه است. باید توجه داشت که شرایط حاکم بر جنبش در کشور ما با اکثر جنبش های مشابه در کشورهای عربی کاملا متفاوت است. با این وجود، این فقط دولت ها نیستند که در مقابله با جنبش ها از الگوی همدیگر بهره می گیرند، قبل از همه، این جنبش ها هستند که از تجارب همدیگر در مقابله با حکومت های سرکوبگر درس می گیرند.

**پاسخ ششم:** دولت ها تا ابد نمی توانند با اتکا به سرنیزه حکومت کنند. هر چند دیکتاتورها فقط با کاربست قهر و خشونت علیه مردم بر سر کار می مانند. به همین دلیل هم عمر آن ها محدود به زمانی است که این قهر کاربرد دارد و با مقاومت و مقابله مردم در هم نشکسته است. تجربه کشور ما نشان داده است که این نوع حکومت ها عمر محدودی دارند. اگر قهر می توانست این نوع حکومت ها را پایدار کند، رژیم پهلوی نباید سقوط می کرد.

درست است که رژیم جمهوری اسلامی این بار توانست با توسل به کشتار و شکنجه و اعدام و تجاوز جلوی پیشرف جنبش را بگیرد، ولی خود نیز از زیر چرخ دنده های جنبش با زخم های غیر قابل ترمیم بیرون آمد. مبارک و بن علی هم بارها جنبش های مردم کشورشان را سرکوب کرده بودند، اما دست آخر مجبور به ترک قدرت شدند. لیبی هم تقریبا کارش به پایان رسیده و حکومت قذافی ساقط شده است. از این رو به جز "تسلیم شدن به این حکومت ها و یا طلب مداخله خارجی" راه حل دیگری هم وجود دارد. ایستادگی، مقاومت و مبارزه. "سرکوب جنبش های مسالمت آمیز تاکتونی" هم که جواب عکس داده است.

امروز، هم چنین، ادامه سرکوب های قهری زیر نظارت جامعه جهانی دشوار تر شده است. برخی ساز و کارهای بین المللی برای مقابله با چنین سرکوب هایی نیز پیش بینی شده است. هر چند هنوز این سازوکار ها اسیر امیال و اهداف قدرت های بزرگ در شورای امنیت سازمان ملل هستند، اما نفس وجود چنین مکانیزمی خود عامل بازدارنده مهمی است.

باید توجه داشت که تغییر حکومت ها و تحول در جوامع از طریق جنبش های آزادیخواهانه و دموکراتیک درون آن ها و به دست خود مردم ممکن است. فضای مساعد بین المللی می تواند شرایط را برای چنین تحولاتی مساعد تر سازد، اما هیچ دخالتی از خارج نمی تواند جایگزین این جنبش ها و نقش آن ها در رهائی از شر دیکتاتورها و مستبدین شود. آن ها که به دنبال مداخله نظامی خارجی هستند، یا جایی در جنبش

آزادخواهانۀ مردم ندارند و یا این که اعتقادی به تحول دمکراتیک و حکومت مردم بر سرنوشت کشور ندارند و در اندیشه برپائی نوع دیگری از استبداد با توسل به قدرت های خارجی در کشور با توجیهی دیگر هستند. ما بارها گفته ایم و باز تاکید می کنیم که دعوت از دیگران برای مداخله نظامی می تواند به ذلتی بدتر از اسیر بودن در چنگال یک رژیم سرکوبگر منجر شود. هیچ کس مجاز نیست به جای مردم یک کشور در مورد آینده آن تصمیم بگیرد. دمکراسی از دل اراده آزاد شهروندان یک کشور فرامی رود. فعالان جنبش دمکراسی خواهی باید به جای دخیل بستن به این یا آن قدرت خارجی، انرژی و توان خود را مصروف سازماندهی اراده ملی برای بنیان آینده ای آزاد در میان شهروندان کشور کنند. هیچ قدرت سرکوبگری را یارای مقابله با اراده متحد شهروندان یک کشور نیست. راه پیشرفت جنبش های آزادخواهانه در تقویت سازماندهی درون آن ها نهفته است.

\*



## توده های زحمت کش نیروی اصلی

پاسخ روشنک، به شش پرسش آرش

**پاسخ اول:** طبیعی است که زبان و فرهنگ مشترک در جهان عرب، در شمار عوامل و انگیزه های تأثیر پذیری و تأثیر گذاری در سیر دگرگونی های اجتماعی — سیاسی و فرهنگی در جهان عرب است که هم اکنون شاهد آنیم. اما به هیچ وجه نباید فراموش کرد که هر کدام از این کشورها دارای ویژگی های ساختاری است که در این رویارویی بین رژیم های حاکم و شهروندان برخاسته از بافتارهای متفاوت اجتماعی، خود را نشان می دهد. بمنظور اجتناب از افتادن در چاه و چاله های تقلیل گرایی و ساده انگاری باید این ویژگی ها را شناخت و از هم تفکیک کرد. تفسیر و تأویلی کلاسیک از "ارابسک" (نقش های اسلامی) وجود دارد که خطوط تشکیل دهنده ی آن را که با حرکت های تو در تو یکدیگر را قطع می کنند، به اراده های چندگانه و جداگانه و متفاوتی تبیین می کند که در عین تلاش بمنظور ایجاد یک وحدت، هر کدام به راه خود می رود. زیبایی غربی است. حال چه این تفسیر را بپسندیم یا نه، گوشه ای از ذهنیتهای را به ما نشان می دهد که امروز در خیابان، فردانیت خود را تحقق می بخشد و رژیم های دیکتاتوری را به عقب نشینی وامی دارد. در جمله اول از سؤال اول من با تعبیر زنجیره ای زیاد موافق نیستم. آنچه که امروز در جهان عرب شاهد آن هستیم — تأثیرپذیری و تأثیر گذاری جنبش ها از یکدیگر و بر یکدیگر — بیشتر به همان خطوط تودرتوی تشکیل دهنده ی ارباسک می ماند که در بسیاری جاها با یکدیگر تلاقی

می کنند اما پس از درنگی باز هر کدام به راه خود می روند تا اراده ی خود را آزمون کنند. مثل کاروان ها که در منزلگاه های بین راه بیکدیگر می رسند و در استراحتی نیمروزی یا شبانگاهی کاروانسالاران و شتربانان با شرح و تعریف از دیده ها و تجربیات خود یکدیگر را به حیرت و شگفتی می اندازند.

در برخی زمینه های سیاسی — اجتماعی — فرهنگی، دگرگونی ها تأثیر گذارند اما زنجیره ای نیستند. این خطوط تو در تو نقش های اِسلیمی است که شرق و غرب و شمال و جنوب جهان عرب را درمی نوردد، حرف خود را می زند اما در هر گوشه ای با لهجه ی ویژه و بومی خود. لازم به یادآوری است که گرچه زبان رسمی عربی زبان مشترک همه ی عرب ها است اما می دانیم که لهجه های محلی و بومی شان آنقدر با یکدیگر تفاوت دارد که در گفت و گو چنانچه با زبان معیار صورت نگیرد با دشواری مواجه می شوند. در اینجا بی درنگ باید بگویم که از آوردن این دو مثال نقش های اِسلیمی و لهجه های متفاوت در زبان عربی قصد ساختن تئوری های جدید و عجیب و غریب در حوزه ی سیاست و اجتماع و فرهنگ نیست. هنگام خواندن همان جمله اول از سؤال اول این دو نمونه از واقعیت فرهنگی در جهان عرب از ذهن گذر کرد.

خیزش های سیاسی — اجتماعی در مصر و تونس هر کدام جداگانه راه خود را طی کرده اند.

جنبش سندیکائی در تونس با موفقیت فعالیت علنی و نیمه علنی و مخفی را در تناسب با ضرورت های زمان و مکان سازمان دهی کرد و بدنه ی لازم و قابل اعتمادی از تشکیلات و ارتباطات را که جواب گوی نیاز های مرحله ی خیزش توده ای و سراسری باشد، فراهم آورد. این سازمان دهی و آماده سازی سه تا چهار دهه طول می کشد. از زاویه ی مجموعه ی فعالیت ها و ابتکارها و آماده سازی ها، بویژه جوانان مغز متفکر و موتور به حرکت درآوردن خیزش های توده ای بشمار می آیند. با این زمینه، تعیین شعارهای سیاسی و توافق و همکاری با دیگر نیروها، امر دشواری نبود. جنبش تونس و دستاوردهای آن در الجزایر تأثیراتی بجای گذاشت و جنبش هایی براه افتاد که بطرزی غیرمترقبه خاموش شدند زیرا از همه ی قرائن برمی آمد که الجزائر پس از تونس کاندید از سر گذراندن دورانی طولانی از تلاطمات سیاسی — اجتماعی است. مغرب نیز قبل از مصر در آستانه ی این تلاطمات قرار داشت.

در مصر از همان اوائل سال های دوهزار همه ی احزاب سیاسی بطور جدی سطح فعالیت خود را گسترش دادند، دست به تظاهرات و اعتصابات گوناگون — هم گسترده و هم محدود — زدند، ائتلاف ها و دوری ونزدیکی های زیادی را تجربه کردند و از همه ی این کارزارها ناتوان بیرون آمدند. سندیکاها در مصر ضعیف بودند.

جنبش ۶ آوریل در مصر با ابتکار جوانان در سال ۲۰۰۸ شروع شد. در سال ۲۰۰۹ فعالیت ها و ابتکارات را شدت بخشیدند. خواست ها و شعارهای اجتماعی — و فقط اجتماعی — در این مرحله مطرح می شود. در ژانویه ۲۰۱۱ با ابتکار جوانان جنبش ۶ آوریل اولین نشست گسترده با شرکت جوانان — و فقط جوانان — از همه احزاب و جریانات سیاسی صورت می گیرد. بعدها این همکاری با نام ائتلاف جوانان انقلاب معرفی می شود و نقش تعیین کننده ای در این خیزش توده ای در مصر به عهده می گیرد. دستاوردهای این نشست و نشست های بعدی باعث شد که تغییری ماهیتهای در سیر رشد و اعتلای جنبش در خیابان صورت پذیرد. از جمله مسائل و وظائف اساسی که در این نشست ها مورد بررسی قرار گرفت، موارد زیر را می توان برشمرد:

چگونه می توان یک تظاهرات موضعی را که با بیست نفر شروع می شود و با چهار نفر خاتمه می یابد آنچنان انجام داد که با بیست نفر شروع شود و با صد نفر خاتمه یابد؟

برای یک تظاهرات " خود بخودی " شش تا هشت ساعت کار و فعالیت دشوار و درهم لازم است. چه باید کرد تا این انرژی هذر نرود؟ تاکتیک آگاهی دادن به توده ها کارآمد نیست. توده ها آگاهی خود را از شرایط فلاکت بار زندگی روزانه ی خود بدست می آورند. چه باید کرد تا این شرایط قابل انفجار در مسیر درست خود هدایت شود؟

رهنمود فعالیت پیرامون هر موضوعی که در ارتباط با زندگی روزانه‌ی توده‌های زحمتکش قرار دارد تعیین می‌شود. نان — آزادی — عدالت اجتماعی.

در عمل و در خیابان و در رو در روئی با دستگاه سرکوب رژیم، ذکاوتی بیشتر و از نوعی دیگر لازم است:

برگزاری تظاهرات "برنامه ریزی نشده" در مناطق گوناگون شهرها، غافلگیر کردن پلیس و گسترش دادن این تاکتیک‌ها تا آنجا که خود جوانان آنرا "جنگ‌های خیابانی" نامیدند.

بکارگیری گسترده‌ی وسایل الکترونی — ماهواره‌ای ارتباط جمعی برای نقل تصویر و خبر با ابتکار و مشارکت جوانان.

آنچه که در مصر صورت گرفت رژیم حسنی مبارک را غافلگیر کرد. احزاب سیاسی مصر را غافلگیر کرد. دست اندرکاران سیاست و دیپلماسی خاورمیانه را غافلگیر کرد. امریکا و اسرائیل را غافلگیر کرد. اروپا و روسیه را غافلگیر کرد. عربستان سعودی و جمهوری اسلامی حاکم بر ایران را غافلگیر کرد.

از آغاز تحصن در میدان آزادی قاهره تا برکناری حسنی مبارک، هیچ‌ده روز بیشتر طول نکشید. اما این خود نتیجه‌ی چندین سال کار و فعالیت ذکاوت‌مندان و ابتکارگرانه‌ی جوانانی بود که به درستی تشخیص دادند که:

الف — توده‌های زحمتکش نیروی اصلی و تعیین کننده‌ی هرگونه حرکت و تغییر اجتماعی — سیاسی اند.

ب — احزاب سیاسی سنتی — توانمندی‌های لازم در رهبری و اعتدالی یک جنبش توده‌ای را از مرحله‌ی خواست‌های صنفی و اجتماعی به مرحله‌ی خواست‌های سیاسی که رأس هرم حاکمیت را هدف قرار دهد — دارا نیستند.

اجتناب جوانان از حرکت در دایره‌ی ایدئولوژی‌ها و سیاست‌گرایی‌های احزاب سنتی و درعین حال دعوت از جوانان همه‌ی احزاب بمنظور یک اتحاد عمل، نشان‌دهنده‌ی حرکت در دو یا چند جهت گوناگون و همزمان است که هم رژیم حسنی مبارک و دستگاه‌های سرکوب را غافلگیر کرد و هم بسیاری از ناظران و تحلیل‌گران را.

فرمول‌بندی "توهم تکرارپذیری سناریوی آسان و تندآهنگ تونس..." را می‌توان با خوانشی دیگر و از منظری دیگر این چنین در نظر داشت:

۱ — "توهم"ی در میان نبوده و نیست.

۲ — نه در تونس و نه در مصر هیچ‌گونه "سناریوی آسان و تندآهنگی" پیاده یا اجرا نشده است.

هرانقلابی منطق ویژه‌ی خود را در بطن خود پنهان دارد و در زایمانی‌گاه طولانی و دردناک و گاه سریع و اما باز هم دردناک، آن را به بشریت ارزانی می‌دارد. بهار عربی زایمانی طولانی را از سر می‌گذراند. تونس و مصر موفق شدند رأس هرم حاکمیت را به زیر بکشند اما این بمعنای پیروزی انقلاب نیست. ذهنیت و طرز تفکر حاکم بر شورای عالی نظامی در مصر که حاکمیت را پس از حسنی مبارک به ارث برد، ادامه‌ی حرکات اعتراضی و مطالباتی را برنمی‌تابد، از فرهنگ دیالوگ برخوردار نیست و انقلاب را پایان یافته و کامل تلقی می‌کند.

اما جوامعی فرومانده در بند امپراطوری سرمایه‌ی نئولیبرال؛ گرفتار در چنبره‌ی گرسنگی فرهنگی آمیخته با گرسنگی نان، راه حل‌هایی را آزمون می‌کنند ابتکاری و غافلگیر کننده.

در تونس سندیکاهای کارگری با سابقه و تجربه‌ای غنی از مبارزات اجتماعی — سیاسی که ریشه در مبارزات طبقاتی و ضد استعماری از آغازهای سده‌ی بیست میلادی دارد؛ حاکمیت دیکتاتوری سی و چند ساله‌ی بن علی را با شیوه‌هایی به چالش کشیدند متفاوت از کار حزب‌های سیاسی سنتی. احمد حنفاوی، یکی از فعالین فروتن و گمنام انقلاب تونس که سال‌ها بخشی از فعالیت‌های جوانان انقلاب را سازمان داده و بعد‌ها بنام حکیم انقلاب شناخته و معرفی شد، پس از فرار بن علی و فروپاشی رأس هرم حاکمیت دیکتاتوری در تونس با بغضی چندین ساله در گلو گفت: "در انتظار این لحظه‌ی تاریخی، موی سر و صورت سپید شد".

پاسخ دوم: آنچه که امروز شاهد آنیم یک رخداد تاریخی است. آنچه که امروز شاهد آنیم پیامدهای سیاسی — اجتماعی دراز مدتی را در سراسر منطقه‌ی خاورمیانه به‌مراه دارد. آنچه که امروز شاهد آنیم پاسخی است دیرزا به همان "کودتاهای ضد استعماری". نگاهی است دوگانه و نوستالژیک به تاریخ گذشته‌ی نزدیک. هنوز همان ردای ضد استعماری را در بردارد و در عین حال تلاش دارد از تجربه‌ی تلخ حاکمیت‌های کودتاها خلاصی یابد. فرانسه پس از چند سال به ملیتاریسم و کودتاهای متنوع ناپلئون عکس‌العمل نشان داد؟ همچنان که ناپلئون دستاوردهای انقلاب فرانسه را دزدید، یک سری کودتاهای ضد استعماری در برخی از کشورهای عربی در سراسر سده‌ی گذشته، نتایج و دستاوردهای جنبش‌های ضد استعماری جهان عرب را که همواره با مبارزات طبقاتی توده‌های زحمتکش همگون بوده است، ربود و آزادی و توانائی‌های فرد و جامعه‌ی عرب را به گروگان گرفت. یک گروگان‌گیری درازمدت.

آن بخش از کشورهای عربی که این نوع کودتاها را بخود ندیدند، همچنان زیر سلطه‌ی خاندان‌های سلطنتی باقی ماندند.

اولین حزب کمونیست در جهان عرب در فلسطین در سال ۱۹۱۷ بنیان گذاشته شد.

حزب کمونیست مصر در سال ۱۹۲۱. در خیزش توده‌ای مصر در ۱۹۵۱ یک میلیون نفر در میدان آزادی دست به تظاهرات زدند.

جمال عبدالناصر و سازمان افسران آزاد درست در اوج جنبش توده‌ای مصر دست به کودتا می‌زنند. خانواده‌ی سلطنتی فاسد و وابسته را از حاکمیت به زیر می‌کشند و استعمار انگلیس را نیز از مصر اخراج می‌کنند. جمال عبدالناصر در تاریخ معاصر عرب از جایگاه ارجمندی برخوردار است. اما دستگاه دولتی‌ای را از گذشته به ارث برده بود که در کنار ذهنیتی نظامی و پراگماتیست که خود را سرپرست و موکل توده‌ها می‌بیند؛ توان گذر از موانع و گره‌گاه‌های مرحله‌ی تاریخی دوران خود را نداشت یا نتوانست بدست بیاورد. کودتاهای بیشمار دیگر در سوریه، عراق، یمن و در تونس و الجزایر پس از استقلال، سرنوشتی مشابه داشتند. همه‌ی این کودتاهای ضد استعماری بسرعت تبدیل به دیکتاتوری‌هایی شدند که جامعه‌ی مدنی را با دستاویز مبارزه علیه استعمار و امپریالیسم و صهیونیسم به تعطیل کشانیدند. نظامیانی که نه سیاست سرشان می‌شد، نه اقتصاد، نه تاریخ. میراث خواران جمال عبدالناصر، انورالسادات و حسنی مبارک خود نظامیانی بودند که با مصر بمثابة ملک خصوصی و شخصی خود رفتار کردند تا جایی که زندگی حتی با نان خالی نیز برای مردم عادی غیرممکن شد. در یک سال آخر حاکمیت حسنی مبارک هشتصد مرد نان آور خانواده‌ی مصری خودکشی کردند پس از این که روزها بی نتیجه بدنبال کار گشتند و دیگر نگاه کردن در چشم فرزندان گرسنه و پرسشگر خود را تاب نیاوردند. با توجه به زمینه‌ی فرهنگی مصر، این بیان بسیار بالائی است.

در اینجا باید به چند محور دیگر از سیمای اجتماعی — سیاسی جهان عرب اشاره کنم که شاید در نگاه اول چندان ارتباطی با سؤال‌های مطرح شده نداشته باشد اما بمنظور بدست آوردن پیش‌زمینه‌ی خیزش‌های امروز ضروری است:

"التکبة" در فرهنگ سیاسی جهان عرب مفهوم و محتوایی ویژه دارد. اشاره به جنگ ۱۹۴۸ دارد و شکست ارتش‌های عرب و تأسیس دولت اسرائیل. شرایط اجتماعی — سیاسی پس از این شکست شوم و فاجعه آمیز با خود یک ویژگی دوگانه را همراه آورد. از طرفی انگیزه‌ی بیداری و خیزش‌های توده‌ای شد و یک سری "کودتاهای ضد استعماری" را بدنبال آورد. از طرفی دیگر حاکمیت‌های پس از این کودتاها هیچ‌گونه چالشی اجتماعی — سیاسی درونی را برنمی‌تابیدند. برای چندین دهه شعار "لا یعلو صوت فوق صوت المعركة" — هیچ صدائی بالاتر از صدای جنگ نیست — به این نظر داشت که همه‌ی امکانات در خدمت مبارزه و جنگ سرنوشت ساز باپس گرفتن فلسطین قرار گیرد و طبیعتاً تحت رهبری و نظارت حاکمیت‌ها. این امر تا بدانجا کشانیده شد که حزب کمونیست مصر انحلال خود را اعلام کرد.

از نیمه‌ی دوم سال‌های شصت‌سده‌ی میلادی گذشته، با اوج‌گیری جنبش مقاومت فلسطین، شرایطی استثنائی در منطقه‌ی خاورمیانه بوجود آمد. ادامه‌ی تلاقی و برخورد حرکت خطوط تودرتوی نقش‌های اسلامی را در این مقطع زمانی با سیما و رخساره‌ای ناب از آرمان‌های انسانی و رومان‌تیسیم انقلابی مشاهده می‌کنیم. این جنبش بسیاری از جوانان کشورهای عرب را بخود جذب کرد. دلایلی چند در این امر دخیل بود و همان ویژگی‌دوگانه در این مقطع نیز خود را نشان داد: از طرفی جنبش نوپای مقاومت فلسطین پاسخی بود به ننگ شکست ارتش‌ها و دولت‌های عرب در جنگ شش‌روزه ۱۹۶۷. شرکت جوانان کشورهای عرب در جنبش فلسطین عملاً اعتراضی بود علیه دولت‌ها و حکومت‌های خودی و همچنین اعتراضی بر علیه احزاب اوپوزیسیون در کشور خود. از طرفی دیگر اولویت مسئله‌ی فلسطین؛ ادامه‌ی پژواک همان شعار "لا یعلو صوت فوق صوت المعركة" بود و در حقیقت تعلیق و به تأخیر انداختن انقلاب در کشورهای عربی تا آزادی فلسطین.

با گسترش آرمان‌های انسانی دفاع از فلسطین و پیوستن جوانان ترک، کرد، ایرانی، افغانی، آسیایی و اروپائی و امریکای جنوبی به جنبش مقاومت، عملاً یک انترناسیونال اعلام نشده بوجود آمده بود. از ایران، گروه فلسطین، سازمان‌های جبهه ملی ایران در خاورمیانه، سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران، سازمان مجاهدین خلق ایران و بسیاری دیگر از جوانان انقلابی - مارکسیست در این انترناسیونال اعلام نشده شرکت فعال داشتند. اسرائیل هرگز موفق نشد از پیروزی‌های نظامی خود در جنگ شش‌روزه بهره برداری کند.

محور دیگر برآمدن و رشد آن نوع مداخله جوئی‌ها و "آگاهی" سیاسی - اجتماعی است که با بکارگیری دیانت اسلام، ادعای دراختیار داشتن پاسخ‌های راستین به همه‌ی مسائل و معضلات پیچیده را دارد. ترس و هراس ذهنیت اسلامی از کفر و کمونیسم؛ عدم شناخت از جامعه‌ی مدرن و مدرنیته و درعمل یکسان گرفتن آن با کفر و کمونیسم، برداشتی بدوی و ابتدائی از عدالت اجتماعی - سیاسی؛ ارجاع همه چیز به جامعه‌ی صدر اسلام بعنوان جامعه‌ی مطلوب؛ برگ‌های اندک و تأمل برانگیز شناسنامه‌ی این جریان است که از یک قطب به قطبی دیگر در نوسان و چرخش است. برای ذهنیتی این چنینی که همیشه در هاله‌ای غبارآلود از تأویل‌های آخرالزمانی در حال پرواز است، گذار و دگردیسی امری بدیهی است. امروز دشمن خونین جهت و طرفی است که خود دیروز در دامانش پرواز شد و بالید.

در بستر فرهنگ اسلامی و آمیزش رایگان سیاست و دیانت، این جریان از شکاف بین دو اردوگاه جوانه زد و با اشغال افغانستان توسط شوروی سابق شاخ و برگ گرفت و فراسوی مرزهای جغرافیائی، حضور سیاسی - ایدئولوژیک و نظامی خود را به نمایش گذاشت و بخش قابل توجهی از جوانان کشورهای عربی را بخود جذب کرد. آنان نیز "انترناسیونال" اسلامی خود را در افغانستان و پاکستان و برخی کشورهای قفقاز تجربه کردند و در درون خود نیز دارای طیف‌های تند رو، میانه رو، سلفی و غیره اند. این جریان در جهان عرب بر ویرانه‌های شکست ناسیونالیسم قوم‌گرا در مصر، بعث در سوریه و عراق، چپ در سودان و یمن، جنبش ملی و چپ در لبنان، و همچنین متوقف ماندن طرح و برنامه‌های سازمان‌های چپ و احزاب کمونیست بنا شده است. آسیب‌رسانی‌های جبران‌ناپذیر این جریان به جوامع عرب، جهان عرب و حیثیت عرب در همین حد متوقف نمی‌شود.

شرایطی که در بالا بطور خلاصه مرور شد امروز بدلیل فروکش کردن جنبش مقاومت فلسطین، "صلح" با اسرائیل و اصولاً تغییر سیمای سیاسی منطقه‌ی خاورمیانه، دگرگون شده و نیروهای فعال تمام انرژی خود را در جهت چالش با رژیم‌های حاکم در کشورهای خودی کانالیزه می‌کنند. تغییری بنیادی صورت گرفته و روندی بازگشت‌ناپذیر آغاز شده که نشان دهنده‌ی پشت سر گذاشتن دورانی است که "کودتاهای ضد استعماری" سرفصل آن بشمار می‌آید. دوران جنگ سرد مدت هاست که بسر آمده، جهان یک قطبی شده و از همه مهمتر مردم تیزبین - از اقشار و طبقات مختلف با توانائی‌های تحلیل‌گری مختلف - هم جنگ و هم



"صلح" با اسرائیل را تجربه کرده اند و بروشنی می‌بینند که در "صلح" نیز رژیم‌های فاسد چیزی جز ننگ به ارمغان نمی‌آورند.

گسترش مکانیسم و دینامیسم درونی جنبش‌های اجتماعی، سیر طبیعی رشد فکری - فرهنگی، چالش همیشگی نیروها و افراد سکولار با دین و مذهب، فروپاشی دیوار ترس در جامعه و در فرد، آگاهی گسترده نسبت به حق شهروندی، هویتی مثبت در جامعه و در ذهنیت و سلوک هر زن و مرد عرب بهار آورده که در ستیز و درگیری‌های بی شمار و کوچک و بزرگ اجتماعی - سیاسی و نظامی‌ای که هم اکنون جاری است، نقش هماهنگ کننده‌ای را دارد که هرگونه درگیری را در جهت رهائی فرد و جامعه از سلطه‌ی سنت و استبداد به پیش می‌راند. این هویت مثبت روند بازگشت‌ناپذیری را آغاز کرده است.

مدرنیته‌ی ناقص در بستر فرهنگ اسلامی، حالتی برزخی برای بسیاری از شهروندان که با وجود وابستگی‌های طایفه‌ای - خاندانی - قبیله‌ای - عشائری همزمان بعنوان فرد و با انتخاب و موضعگیری فردی در جنبش‌های مردمی و اعتراضی شرکت می‌کنند، رویه‌ای دیگر از این دوران گذار است که امروز شاهد آنیم.

سلوک استیلاجویانه و استعمارگرانه‌ی غرب نسبت به کشورهای خاورمیانه تغییری نکرده است. ترمینولوژی تغییراتی بخود دیده است. حال چه آن را امپریالیسم بنامیم یا امپراطوری، جهان سرمایه داری تسلط سیاسی - نظامی دائم بر منطقه‌ی خاورمیانه را یکی از ارکان اساسی حیات خود می‌داند. این خود ریشه در ظهور تمدن مدرن غرب دارد و ذهنیت تمام خواه مسلط بر آن. تأمین ارسال نفت از خاورمیانه به غرب تنها یکی از ضروریات این سیاست تمام خواه استیلاجویانه است. صهیونیسم امریکائی یکی از شاخه‌های اصلی این سیاست است. مبارزه با تروریسم "؛ بمباران دموکراتیک" دنباله‌های ضروری این سیاست بشمار می‌آیند. با یک قطبی شدن جهان و شتاب جدید سرمایه داری نئولیبرال و خصوصی سازی هرچیز و همه چیز، کشورها، جوامع و امکانات مادی و معنوی خاورمیانه، باید به هیئت جزئی از ملک و حوزه‌ی خصوصی غرب درآید! شکست دموکراسی نمایندگی در غرب، امکان پیداده کردن چنین سیاست‌هایی را در اختیار رهبران این کشورها قرار می‌دهد. شرکت وهمیاری نیروی هوائی سوئد در عملیات نظامی ناتو در لیبی، نمونه‌ای از این امر است.

چرخش سیاست امریکا و اروپا را در راستای این سیاست در منطقه باید تبیین کرد. تغییر موضع غرب از حمایت همه جانبه از دیکتاتورها به جلب دوستی و مهرخواهی جنبش‌های اعتراضی، راهی بس دراز است که با اشاره به پراگماتیسم و تناقض همیشگی در سیاست خارجی امریکا، نمی‌توان آن را توضیح داد. پشتیبانی غرب از دموکراسی و حقوق بشر یاهو ای بیش نیست. اشغال عراق و کشتن نزدیک به یک میلیون و نیم شهروند



عراقی؛ برپا ساختن دولتی دست‌نشانده در عراق زیر اشغال نظامی، که بی‌شبهت به دولت ویشی در فرانسه‌ی تحت اشغال نازی‌ها نیست، موردی زنده و گویاست.

مداخله‌گری‌های آمریکا در امور داخلی کشورهای خاورمیانه، نه تنها کاهش نیافته بلکه آنچنان شتابی بخود گرفته که پرسش‌های جدیدی را مطرح می‌کند.

در مصر اخوان المسلمین را دعوت به مذاکره می‌کند. آشنائی و اطلاع بیشتر از برنامه‌ی سیاسی اخوان، بهانه‌ی اعلام شده‌ی این مانور است. گوئی سازمان‌های اطلاع‌رسانی آمریکا از برنامه و جهان‌بینی احزاب و جنبش‌های سیاسی و سیاسی - دینی خاورمیانه بی‌اطلاع‌اند. معادله کاملاً برعکس است. این احزاب و جنبش‌های سیاسی کشورهای خاورمیانه اند که از برنامه و سیاست آمریکا - در شرایط جدید خیزش‌های اعتراضی - بی‌اطلاع‌اند. دغدغه‌ی سیاستمداران آمریکائی - به پیروی از این تز که هیچ جریان سیاسی - اسلامی‌ای وجود ندارد که نتواند درون آن را تجزیه کرد - با هزینه‌ی هنگفت و با تلاش و تلاسه‌ی بی‌پهوده، این است که از درون احزاب و گروه‌بندی‌های سیاسی - اسلامی در کشورهای عربی، نشانه‌هایی بدست بیاورند که کدام حزب یا جریان، اسلام سیاسی از نوع ترکیه را پیروی می‌کنند و کدام یک اسلام سیاسی نوع جمهوری اسلامی ایرانی را. گیرم که این بررسی هم بدون هزینه‌ی هنگفت صورت پذیرفت. آیا مسئله در همین حد باقی می‌ماند؟

پشتیبانی کورکورانه و بی‌قید و شرط آمریکا و اروپا از اسرائیل بعنوان مهم‌ترین پایگاه و پادگان نظامی غرب در قلب منطقه‌ی خاورمیانه، شرایطی کاملاً غیرطبیعی و تشنج‌زا ببار آورده که نمونه‌اش در تاریخ تمدن نادر است و نتیجه‌اش چیزی غیراز رشد و گسترش میلیتاریسمی ضد بشری نیست. شکست پروژه "صلح" اعراب و اسرائیل در کنار عوامل ذکر شده در بالا، هویتی منفی برای آمریکا و بطور کلی غرب ارائه و معرفی می‌کند. آمریکا پول‌هنگفتی را در کشورهای خاورمیانه خرج می‌کند. "پول برای دموکراسی". این پول به دست چه کسانی می‌رسد و به چه منظوری خرج می‌شود؟

ترسیم سیمای اجتماعی - سیاسی - فرهنگی خاورمیانه بی‌توجه به این واقعیات ناقص است. نان و آزادی و عدالت اجتماعی سه گوهر اساسی زندگانی شایسته‌ی آدمی، به قیمتی گزاف بدست می‌آیند.

**پاسخ سوم:** "زنجیره" و "واگن‌های متعدد قطار" در این سؤال‌ها استعاره‌هایی نارسا و ناسازه‌اند. حرکت تو در توی خطوط نقش‌های اسلامی نه تنها سراسر جهان عرب را می‌پیماید و می‌کاود بلکه تا ایران و جمهوری‌های مسلمان نشین قفقاز نیز راه می‌یابد، اما هم زمانی و هم سرنوشته‌ی ناگزیری با یکدیگر نیز ندارند.

**پاسخ چهارم:** خُزعبلات و یاهو سرائی‌های "تحلیل گران" جمهوری اسلامی حاکم بر ایران، از هر جناح و طیفی، هجو و بی‌مورد است. در خودفرماندگی سیاسی و اندیشه‌گویی جمهوری اسلامی حاکم بر ایران، نسخه‌ی بدل هراس و در خودفرماندگی اسرائیل است. هر دو، دو روی یک سکه‌اند. هر دو، دولت‌هایی هستند که بر پایه‌ی دین استوارند. هر دو، در چنبره‌ی هراس از محاصره، هر حرکتی را با عینک سیاه تئوری توطئه می‌بینند. هر دو، بخاطر حفظ وجود، کارو بارشان توطئه است. هر دو، تنش‌زا و ضد ثبات‌اند. هر دو برخوردار از یک جهان‌بینی میلیتاریستی - آخرالزمانی‌اند. اسرائیل در هراس از روی کار آمدن اسلامگرایان در یکی از کشورهای همجوار خود، "بیداری اسلامی" مورد ادعای جمهوری اسلامی حاکم بر ایران را بزبانی دیگر تکرار میکند و جمهوری اسلامی حاکم بر ایران نیز بنوبه‌ی خود، با ادعای بی‌پایه و توهین آمیز این که خیزش‌های اعتراضی توده‌ای بخش‌ساخته و پرداخته‌ی غرب و اسرائیل است، و ضمناً ابزاری است در خدمت سیاست‌های اسرائیل و غرب، توانائی‌های اسرائیل را تا بی‌نهایت گسترش می‌دهد. هر دو، محکوم ذهنیت هراس، واقعیت را نمی‌بینند. گسترش و پیروزی خیزش‌های دموکراتیک در جهت و راستای منافع و جهان‌بینی‌های اسرائیل و جمهوری اسلامی

حاکم بر ایران نیست. اسرائیل راحت تر و بهتر می‌تواند با دیکتاتوری‌ها همزیستی و همخوابگی کند.

ادعای رسیدن امواج "انقلاب اسلامی ایران" به کشورهای همجوار و هم‌دین، آن هم پس از گذشت بیش از سه دهه سرشار از تلاطمات سیاسی - اجتماعی، یاهو‌ای بیش نیست. چشم انداز "تکوین" یک رژیم اسلامی در هیچ کدام از این کشورهای عربی که هم اکنون دوران خیزش و گذار را از سر می‌گذرانند، وجود ندارد. وجود ندارد. چشم انداز "تکوین" یک رژیم اسلامی در این جنبش‌ها، امکان و اجازه‌ی پاگرفتن رژیم اسلامی را بدست نمی‌دهد. رژیم‌های اسلامی در شرایط دیکتاتوری تکوین می‌یابند. این خیزش‌ها جهت‌یابی دموکراتیک و پلورالیسم (کثرت‌گرایانه) دارند.

طرفیتهای متناقض موجود، منطق درونی و نافرمان این جنبش‌ها، یک استراتژی تعرضی را بخدمت گرفته که در آن یک دفاع موفقیت آمیز از دستاوردهای مقطعی جنبش، با انعطافی ظریف دوباره به فاز تعرضی وارد می‌شود و به همان انعطاف و ظرافت - آنجا که با مانع برخورد می‌کند - می‌تواند مسیر برعکس را طی کند. در این جنبش‌های اجتماعی، تک‌تک افراد شرکت‌کننده می‌خواهند بر زندگی صحنه بگذارند و آن را تثبیت کنند. شور و هیجانی است که حس زیبا شناخت خود را تا سطح یک جهان‌بینی اعتلا داده و طرز بیان خود را کشف کرده؛ با واقعیت سروکار دارد اما بطریقی شگفت‌آور از متانتی تراژیک برخوردار است. این اعتدالی استتیک، پیشاپیش چگونگی پیشرفت حوادث و تغییر و تحولات را تعیین نمی‌کند. هدف را نشانه‌گذاری می‌کند و بقیه امور را مانند فرمانده و سپهسالاری کارکشته و خردمند، بعهده‌ی حس ابتکار و نوآوری‌های سپاهیان خود وامی‌گذارد. در این میان استراحت بین دو درگیری یا نبرد، از چشم دشمن دور می‌ماند. از این روست که موج‌های تعرض ماه‌های طولانی می‌توانند به درازا بکشند و نیروی حاکمیت را فرسوده کنند.

آنچه که امروز شاهد آنیم یک غصیان مدنی است. غصیان مدنی قانونمند نیست اما شاخصه‌هایی دارد. این شاخصه‌ها شرایط جدیدی فراهم می‌آورد:

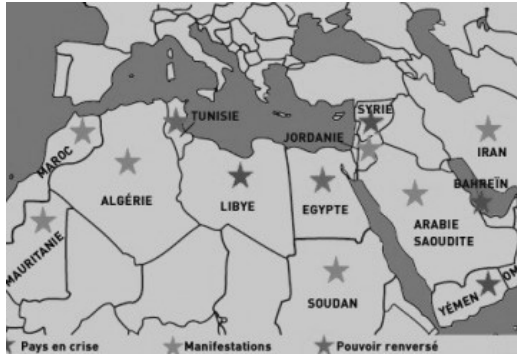
- ۱- امکانات قدرت و حاکمیت را در تغذیه‌ی خود به حداقل می‌رساند.
- ۲- امکانات قدرت و حاکمیت را در یاری طلبیدن از خارج بشدت تضعیف یا بالکل از میان برمی‌دارد.
- ۳- ارتباط و همکاری ارگان‌های گوناگون سرکوب را مختل می‌کند. مثل عدم اجرای فرامین و دستورات صادره از بالا. اجتناب از خدمت نظام.
- ۴- امکانات مانور قدرت و حاکمیت را به حداقل می‌رساند.
- ۵- تمرکز بر نقاط معین مطالباتی و دستیابی به خواست‌های معین با حفظ برتری نیرو.
- ۶- حفظ دستاوردها و گسترش دادن به دستاوردها.

تحرك و برتری روحی - معنوی و اخلاقی عصیان‌گران، این شاخصه‌ها را تا بی‌نهایت توان فرد و جامعه می‌تواند ادامه دهد.

ورطه‌ی ستیز اجتماعی، یعنی بروز و ظهور سیاسی اختلاف میان دفاع کنندگان از حاکمیت و شرایط موجود از یک طرف و آنها که شرایط موجود زندگی فلاکت بارشان را رقم زده است از طرف دیگر؛ یعنی آنچه که در ادبیات مارکسی با نام مبارزه‌ی طبقاتی شناخته شده و معرفی می‌شود؛ همیشه در دایره‌ی دفاع و تهاجم، در دایره‌ی توازن یا عدم توازن قوا و چگونگی مرکز ثقل نیروهای متخاصم جامعه در جریان است. دفاع کنندگان از شرایط موجود دیگر نمی‌توانند مثل گذشته به حاکمیت خود و حفظ همه‌ی امتیازهای آن ادامه دهند. این وضع امروز در لیبی، یمن و سوریه بوضوح دیده می‌شود. در نبردهای تهاجمی دفاع کنندگان همیشه به تلاسه می‌افتند و به راه حل‌های اضطراری متوسل می‌شوند. و از آنجائی که دفاع کنندگان نمی‌توانند حرکات بعدی را پیش‌بینی یا حدس بزنند، موقعیت و وضعیت شان روز به روز وخیم تر می‌شود.

مناسبات منشاء و سرچشمه‌ی این ستیز، بحکم تاریخ اجتماعی - سیاسی جداگانه‌ی هر کدام از این کشورها متفاوت است.

در مصر، جنبش اعتراضی توده‌ای پس از سرنگونی حسنی مبارک، انقلاب ۲۵ ژانویه نام گرفت و دوران جمهوری دوم آغاز شد. شورای عالی نظامی و یک دولت موقت زمام امور را بدست گرفت. نام گذاری‌ها نباید ما را گمراه



دستاورد‌های خود می‌رسد. برکناری بن علی در تونس و خُسنی مبارک در مصر. پس از این فاز، بلافاصله مرحله‌ی دفاع از دستاورد‌ها و حفظ و گسترش آنها آغاز می‌شود، اما بازم جنبش اعتراضی بنا به ضرورت، کاراکتر تهاجمی خود را حفظ می‌کند زیرا فقط فرد رئیس‌جمهور برکنار شده و نهاد حاکمیت با دستگاه عریض و طویل بوروکراسی و فاسد هنوز دست نخورده باقی مانده است.

در بخش اول از پرسش پنجم، فرمولبندی پرسش به گونه‌ای است که حاکمیت، ارتش و نیروهای امنیتی را در مرکز دایره می‌نشانند و بدین ترتیب حرکت، توان و نقش آفرینی جنبش اعتراضی را کم‌اهمیت جلوه می‌دهد. فرمولبندی صورت مسئله به این ترتیب غلط است. توان و بُرد گسترده و بی‌مانند جنبش اعتراضی توده‌ها، حاکمیت و ارگان‌های اجرائی حاکمیت — از جمله ارتش — را وادار به تکاپو و جُست و جُوی برون رفت از بحران کرد. در ارتش مصر، از درجه‌ی سرهنگ به پائین، فرمان‌ها و دستورات مؤکد و مکرر حمله به تظاهرکننده‌گان را نپذیرفتند و اجرا نکردند. در میان افسران و فرماندهان سطح بالا نیز، به سرعت دو دسته‌گی و انشقاق بوجود آمد. عده‌ای با ادامه‌ی پشتیبانی از خُسنی مبارک و نادیده گرفتن ابعاد سیاسی و اجتماعی حضور میلیونی مردم در میدان و خیابان، و همچنین سوار بر توهم امریکائی — اسرائیلی تا آخر خط رفتند. آنان همراه و هم‌زبان با رئیس‌جمهورشان خُسنی مبارک، خواهان پاکسازی میدان و خیابان و معترضین و تظاهرکنندگان بودند. حتی به این هم بسنده نمی‌کردند؛ در اصل خواهان پاکسازی کشور از هر انسان معترض بودند. قابل توجه است که اسرائیل در همان روزها سه هواپیمای باربری بزرگ انباشته از انواع و اقسام اسلحه و وسایل ضد شورش به قاهره فرستاد. بخشی دیگر از افسران ارشد، درون و پیرامون شورای عالی نظامی جمع می‌شوند. بحث و پرسش بر سر نقش این شورای عالی نظامی است. طبیعی است که ارتش ابزار سرکوب هر حاکمیتی است. اما این فرمولی عام است. این توان جنبش اعتراضی و نقش آفرینی آن بود که ارتش‌های مصر و تونس را بدنبال خود کشانید. فرماندهی ارتش تونس از همان روزهای آغازین جنبش، فرمان آشکار و صریح بن علی را در سرکوب جنبش ندیده و نشنیده گرفت.

بخش دوم پرسش پنجم نیز معادله‌ای را مطرح می‌کند اما معکوس. معمر قذافی در لیبی، بشارالاسد در سوریه و علی عبدالله صالح در یمن به سردمداران و گردانندگان جمهوری اسلامی حاکم بر ایران راه و چاه نشان می‌دهند. ایران در سه دهه‌ی گذشته جنبش‌های اعتراضی میلیونی با شعار مشخص سیاسی سرنگونی نظام حاکم، و به چالش کشیدن تابوهای نظام، بخود ندیده است. در این بخش از پرسش پنجم چنانچه منظور تظاهرات اعتراضی تابستان ۱۳۸۸ پس از انتخابات می‌باشد، اصولاً قیاس مع الفارق است، زیرا آنچه که بنام جنبش سبز در ایران پا گرفت، رهبری اش از دل جمهوری اسلامی حاکم پا به عرصه گذاشته بود و باز دوباره — پس از این که نتوانست در خیابان و میدان پا سفت کند — در دل همان جمهوری اسلامی حاکم فرار گرفت؛ در حالی که جنبش‌های اعتراضی میلیونی در جهان عرب در قطب مقابل حاکمیت‌ها نشو و نما یافته و رهبری اش نیز به ابتکار جوانان مستقل است.

کند. دوران طولانی و دردناک زایمان تا پس از " زایمان " ادامه دارد. شورای عالی نظامی یک نهاد نظامی است که هم اکنون وظایف یک نهاد سیاسی را به‌عهده گرفته و امتیازی مضاعف را بدست آورده و مفهوم جامعه‌ی مدنی و آزادی‌های بدست آمده پس از ۲۵ ژانویه را طبق قاموس نظامی خود می‌فهمد و ترجمه می‌کند. جوانان و نیروهای انقلابی بطور مشروط و کژدار و مریز دولت موقت و شورای عالی نظامی را تحمل می‌کنند و مراقب و ناظرند تا چه اندازه دولت موقت و شورای عالی نظامی توانایی و یا اصولاً اراده‌ی تحقق بخشیدن به خواست‌های جنبش اعتراضی را از خود نشان می‌دهند. بازمانده‌های نظام سابق هنوز در ساختار دولت حضور دارند و فعال‌اند. طبیعی است که نگرانی این که ضد انقلاب دستاورد‌های جنبش را ببلعد، روز به روز بیشتر می‌شود. دادگستری، یکی از ارکانی که بطور شفاف باید نشان دهد که در مسیر انقلاب در حرکت است، نشانه‌های نگران‌کننده‌ای بروز داده است. قانون اساسی رژیم سابق هنوز جاری و ساری است. عوامل مجرم رژیم سابق در دادگاه‌ها تیره می‌شوند. فشارهای زیادی از خارج از مصر اعمال می‌شود تا خُسنی مبارک و خانواده و نزدیکانش محاکمه نشوند و بتوانند باقی مانده‌ی اموال دزدی را به خارج منتقل کنند.

طبیعی است که نگرانی و بدبینی زیاد می‌شود. بحث و اختلاف نظر پیرامون تغییرات ریشه‌ای یا اصلاحات گام به گام؛ مرحله‌ی انتقالی مسالمت آمیز؛ عملکرد و نقش دولت موقت و شورای عالی نظامی؛ این که اصولاً مرحله‌ی انتقالی چه مدت به درازا می‌کشد و به چه معناست و تغییرات ریشه‌ای چگونه باید صورت گیرد و چه ارگان‌هایی و با چه ماهیتی قادر به تعریف و تبیین و انجام دادن تغییرات ریشه‌ای اند؛ یا اصلاحات گام به گام چگونه است؛ همه‌ی این پرسش‌ها و پیامدهای آن و با توجه به این که نه از عدالت اجتماعی اثری مشاهده می‌شود و نه از بهبود اقتصادی؛ واکنشی جدی در جامعه‌ی امیدوار مصر ایجاد کرده است و مبارزه بمنظور تحقق بخشیدن به اهداف انقلاب ادامه دارد. انقلاب مصر رام شدنی نیست. انقلاب مصر نافرمان است. جانمایه‌ی انقلاب مصر جوان است. جانمایه‌ی انقلاب مصر بدیع و نوآین است. انقلاب مصر نه شباهتی با انقلاب‌های کلاسیک دارد و نه انقلاب‌های مخملی و نه شباهتی با ایران بهمن ۵۷ و ماه‌های پس از آن تا دستاورد‌های انقلاب بوسیله‌ی قشری اسلامی — ارتجاعی دزدیده شود.

احزاب سیاسی از طیف‌های گوناگون، در این نیم سالی که از برچیده شدن دیکتاتوری عریان خُسنی مبارک می‌گذرد، با استنشاق هوای آزاد (ی)، و درانطباق با ذهنیت و سنت درونی خود؛ به اطعام اشتباه‌ی سیری ناپذیر خود در بحث و جدل و چانه زدن و گزگپ مشغول بوده‌اند. این احزاب سنتی برای خود رسالتی قائل‌اند و بمنظور تحقق بخشیدن به این رسالت، رهبریت جامعه و امر سیاسی را — با هر ترفندی که بتوانند — باید به چنگ آورند.

در تونس نیز با پدیده‌ای مشابه اما متفاوت برخورد می‌کنیم. پرواضح است که با منطق ریاضی یا بکارگیری متد محاسبات اقتصادی، نمی‌توان این خیزش‌ها را بازساخت.

**پاسخ پنجم:** هدف جنبش اعتراضی نان — آزادی — عدالت اجتماعی است. با فراخوان عمومی، با بکار گرفتن تاکتیک‌های مناسب بمنظور گذار از شعارها و خواست‌های عام اجتماعی — صنفی به شعارها و خواست‌های مشخص سیاسی — و در همه‌ی این مراحل با درپیش گرفتن آگاهانه‌ی سلوک مسالمت آمیز — گسترده‌ترین درگیری‌ها با نیروهای سرکوب حاکمیت در خیابان و میدان صورت می‌گیرد. این فاز از مبارزه، کاراکتری تهاجمی دارد زیرا تابوهای حاکمیت را به چالش می‌کشد و پا به عرصه‌های ممنوعه‌ای که حاکمیت تعیین کرده می‌گذارد. میلیون‌ها انسان در میدان و خیابان، خواهان برکناری رئیس‌جمهور — بعنوان سمبل حاکمیت و فساد — دست به تحصن و تظاهرات می‌زنند. حاکمیت به قانون اساسی و مشروعیت خود تکیه می‌زند و هم‌زمان نیروهای سرکوب را به میدان روانه می‌کند. در این درگیری گسترده، پس از اینکه نیروهای سرکوبگر رژیم خنثی و از میدان به در می‌روند، جنبش اعتراضی به اولین آرش شماره‌ی ۱۰۷

طبیعی است که حاکمان از جنبش‌های دیگر کشورها و چگونه‌گی سرکوب و به انحراف کشاندن این جنبش‌ها درس می‌گیرند. سرنگونی بن علی در تونس و حسنی مبارک در مصر — با توجه یا بی توجه به نقاط اشتراک و افتراق با کشوری دیگر مثلاً ایران — نشانه‌ای از و اشاره‌ای به همان جام شوکرانی است که دیر یا زود رهبران جمهوری اسلامی حاکم بر ایران باید بنوشند.

چنانچه تحلیل دگرگونی‌ها و پیشرفت‌ها و پسرفت‌های جنبش در لیبی، یمن و سوریه را محدود به کاراکتر و لجبازی‌های معمر قذافی، علی صالح عبدالله و بشارالاسد کنیم، دچار اشتباه فاحش شده ایم زیرا بن علی در تونس و حسنی مبارک در مصر نیز نظامی بودند و لجباز و سرتیق. بررسی تحولات در سه کشور اخیر بخاطر درس آموزی از جنبش‌ها و بخاطر نشان دادن ضعف‌ها و ناتوانی‌های جمهوری اسلامی حاکم بر ایران در مقابله با جنبش‌های مستقل توده‌ای، ضرورتی است غیر قابل چشم‌پوشی و علاوه بر همه‌ی ضرورت‌ها و بایستگی‌های تحلیل درست اجتماعی — سیاسی — تاریخی، در آن منطقی شگفت‌انگیز نهفته است، که پیشاپیش و پیاپی به سردمداران جمهوری اسلامی حاکم بر ایران، آشکارا و علناً اعلام می‌کند: روز سرنگونی تان گام به گام نزدیک و نزدیک تر می‌شود. اما در رابطه با این پرسش که "جنبش‌های آزادی‌خواه و برابری طلب ایران و عرب ... چه آموزه‌هایی برای یکدیگر دارند؟" باید چند محور مهم را یادآوری کنم:

الف: رژیم پهلوی با بلاهتی تاریخی و بی‌مانند گفتمان عرب‌ستیزی را در ایران رواج داد. ذهنیت و فرهنگی نژادپرستانه را در میان ایرانیان رواج داد که هنوز به قوت خود باقی است. رژیم پهلوی در برخورد با کشورهای عرب، با پای اسرائیل، بمثابة یک خرده‌امپریالیسم رفتار می‌کرد: سرکوب جنبش طفا، کمک به نیروهای دست راستی و فاشیست در جریان جنگ داخلی لبنان در دهه‌ی هفتاد شده‌ی میلادی گذشته.

ب: رژیم جمهوری اسلامی حاکم بر ایران با مداخله در امور داخلی کشورهای عربی، گفتمان ایران‌ستیزی را در جهان عرب رواج داده است.

پ: عرب‌ستیزی در ایران، با روی کار آمدن جمهوری اسلامی، شدت یافته است. آمیخته‌ای از ناسیونالیسمی کودن و نژادپرست با افسوس و حسرتی ناگوار و ناگواریده از ننگ سلطه‌گری آخوندها بر مام میهن. ذهنیت عرب‌ستیز در ایران ناتوانی‌های خود را بگردن اعراب می‌اندازد و بالکل فراموش می‌کند که ایران خود اسلام را پر و بال داده است.

ت: ایران‌ستیزی در جهان عرب نیز با توجه به سلوک غیر مسئولانه‌ی رژیم جمهوری اسلامی حاکم بر ایران شدت یافته است.

ث — عرب‌ستیزی شایع در میان ایرانیان، با گفتمان صهیونیسم مبنی بر اینکه کوچک‌ترین انتقاد از اسرائیل و یا دفاع از مردم فلسطین را با جنجال بسیار با انتی‌سمیتیزم یکسان گرفته و معرفی می‌کند، همبستگی و همخوانی دارد.

با توجه به داده‌های بالا، ضرورت همکاری گسترده‌ی سکولارهای ایرانی و عرب، الزام آور است. نشست‌ها و سمینارهای مشترک، یکی از ضروریات این مرحله است. بهترین حالت برگزاری نشست‌ها و سمینارهای مشترک سکولارهای ایرانی، ترک و عرب است. نشریه آرش می‌تواند در این راه ابتکار عمل را بعهده بگیرد.

درس‌ها و آموزه‌هایی که جنبش ایران می‌تواند از جنبش‌ها و انقلاب‌های جاری در جهان عرب فرا گیرد فقط در دو کلمه خلاصه می‌شود: کمی جرأت.

**پاسخ ششم:** طبیعی است که تمکین به درخواست مداخله‌ی خارجی و یا تسلیم، در شرایط اوج گیری خیزش‌های توده‌ای؛ در شرایطی که اراده و آگاهی میلیون‌ها انسان درگیر مبارزه‌ی سرنوشت ساز است فکر و رفتاری عبث، مهممل و غیر قابل قبول است. خیزش‌های توده‌ای و ضرورت عکس‌العمل نسبت به آن، سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه را تعیین می‌کند. آنچه که مشخص است آمریکا امروز ضعیف‌تر از آن است که بتواند بطور نظامی در یکی دیگر از کشورهای عربی خاورمیانه مداخله کند. جنبش‌های توده‌ای در برابر سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه

آرش شماره‌ی ۱۰۷

مجال و امکانات دوگانه‌ای را گشوده است که آمریکا با آن در ادامه و در تطابق با پراگماتیسم خود، براحتی بازی — و در حقیقت بندبازی — می‌کند. از طرفی فرصت‌های جدیدی ایجاد شده و از طرفی دیگر آزمون جدیدی که با ذهنیت پراگماتیستی همیشگی آمریکا خوانائی ندارد و همراه نیست، مطرح شده است. مصر و عربستان سعودی را "شریک" خود می‌داند. بسرعت اعلام می‌کند که قذافی مشروعیت خود را از دست داده است اما در مورد علی عبدالله صالح و بشارالاسد سکوت می‌کند. اعلام می‌کند که پشتیبان حقوق بشر است و خواهان بهبود اقتصاد جهانی است، اما سرکوب جنبش توده‌ای در بحرین را بوسیله ملک بحرین و عربستان سعودی نادیده می‌گیرد و هراسناک، امکان سوء استفاده‌ی جمهوری اسلامی حاکم بر ایران را در نظر می‌گیرد. این تناقضات آشکار ریشه‌ای تر از آن است که بتوان با گفتن این که تناقضات همیشه در سیاست خارجی آمریکا وجود داشته، از شر آن خلاص شد.

ژوئیه ۲۰۱۱-۲۰۰۷-۲۵

\*

## نقش کلیدی

# بحران جهانی سرمایه داری

پاسخ هیئت اجرایی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

به شش پرسش آرش

خیزش‌هایی که دنیای عرب را می‌لرزاند، به لحاظ دامنه توده‌ای و پیامدهایی که تا همین جا داشته‌اند، بی‌تردید در ردیف بزرگ‌ترین تکان‌های سیاسی جهان در چند دهه اخیر قرار دارند. آینده این خیزش‌ها هنوز روشن نیست، ولی تردیدی نمی‌توان داشت که آنها دوران جدیدی را در منطقه ما گشوده‌اند. برای پی بردن به ظرفیت‌های عظیم این خیزش‌ها که نخستین انقلاب توده‌ای دنیای عرب را شکل می‌دهند، توجه به چند نکته ضروری است:

**یک -** شروع ناگهانی اعتراضات توده‌ای و گسترش شتابان آنها به کشورهای مختلف و مخصوصاً سراسری شدن اشتعال شورش‌های توده‌ای در مصر (یعنی قلب دنیای عرب) نشان داد که وضع موجود در دنیای عرب دیگر غیر قابل تحمل شده است. وقتی جرقه‌ای کوچک آتش شورش‌های توده‌ای را در منطقه‌ای بسیار گسترده از کوهپایه‌های اطلس تا کرانه‌های خلیج فارس مشتعل می‌سازد، تردیدی نمی‌توان داشت که دیکتاتوری‌های عرب روی انباری از باروت نشسته‌اند که می‌تواند هست و نیست شان را به هوا بفرستد. انقلاب عرب یک بار دیگر نشان داد که رژیم‌های دیکتاتوری علی‌رغم همه‌بگیر و بیندهایی که راه می‌اندازند، رژیم‌های ضعیف و شکننده‌ای هستند و اگر نتوانند به حد کافی سرکوب کنند، مانند خانه‌های مقوایی درهم می‌شکنند و تا زمانی می‌توانند سرکوب کنند که مردم بپا نخاسته‌اند.

**دو -** با توجه به این که بزرگ‌ترین دخیل انرژی فسیلی جهان در دنیای عرب (و مخصوصاً خلیج فارس) قرار دارد و با توجه به اهمیت اسرائیل در سیاست داخلی آمریکا در دهه‌های اخیر، و با توجه به این که غالب دیکتاتوری‌های عرب زیر نفوذ آمریکا قرار دارند، شورش‌های توده‌ای برخاسته در دنیای عرب بالقوه شورش‌هایی علیه امپراتوری آمریکا هم هستند و اگر بتوانند با موفقیت پیش بروند، می‌توانند سلطه آمریکا را در

مهم‌ترین منطقه استراتژیک جهان به مخاطره بیندازند. و به همین دلیل، انقلاب عرب حادثه‌ای است با اهمیت جهانی که می‌تواند توازن کنونی نیروها را در مقیاس جهانی دگرگون سازد. این حقیقتی است که بدون توجه به آن بسیاری از رویارویی‌های کنونی و آینده نامفهوم خواهد ماند.



حاکمیت ملی چیزی کم نمی‌کند، اما نشان می‌دهد که وقتی مردم برای دفاع از اصل حاکمیت خود علیه یک رژیم دیکتاتوری به پا می‌خیزند، آن رژیم خواه مستقل باشد خواه وابسته، هم چون دشمن مقدم اصل حاکمیت مردم در مقابل آنها می‌ایستد و می‌کوشد اراده توده‌ای مردم را درهم بشکند. و رژیمی که می‌کوشد اراده توده‌ای مردم یک کشور را درهم بشکند، خواه مستقل باشد، خواه وابسته، مقدم‌ترین دشمن استقلال و حاکمیت ملی هم هست. تصادفی نیست که قذافی برای حفظ حکومت خود حتی آینده و موجودیت لیبی را به خطر می‌اندازد، یا اسد با کشتار گسترده مردم عملاً پای قدرت‌های امپریالیستی را به سوریه باز می‌کند. این تجربه مخصوصاً برای ما ایرانیان که گرفتار یک دیکتاتوری مستقل هستیم، قابل تأمل و آموزنده است.

**شش** - دامنه توده‌ای عظیم شورش‌های عرب، آمریکا و متحدان اوپایی آن را با دشواری‌ها و تناقضات زیادی روبرو ساخته است. آنها که پیش از آغاز این شورش‌ها، پشتیبان قاطع غالب دیکتاتوری‌های عرب بودند، بعد از گسترش ناگهانی شورش‌های توده‌ای در کشورهای مختلف، دریافتند که رویارویی مستقیم و همه‌جانبه با این شورش‌ها می‌تواند برای منافع شان در منطقه فاجعه‌بار باشد. بنابراین با اتخاذ یک استراتژی پر پیچ و خم، اولاً سعی کردند در حرف با کلی بافی‌های مجرد و چند پهلو، خود را با مردم هم‌سو نشان بدهند و در همان حال ساختارهای سرکوب را حفظ و بازسازی کنند. مثلاً وقتی دریافتند که حمایت از بن علی و مبارک می‌تواند جنبش توده‌ای را رادیکالیزه کند، با کنار گذاشتن آنها و زیر پوشش همراهی با مردم، در هر دو کشور کودتای نظامی بی‌سر و صدایی سازمان دادند و عملاً (در تونس) یا رسماً (در مصر) ارتش را به بالاترین مرجع قدرت تبدیل کردند. ثانیاً هر جا که دیدند ادامه جنبش می‌تواند منافع شان را به خطر بیندازد، سرکوب خشن آن را به نحو مودبانه‌ای پیش بردند. تصادفی نبود که در بحرین به سرکوب خشن جنبش مردمی از طریق نیروهای سعودی چراغ سبز دادند و اکنون با تمام نیرو از طرح‌های دور و دراز حکومت‌های دودمانی - فئودالی عضو "شورای همکاری خلیج" برای خفه کردن جنبش‌های دموکراتیک و پیشرو در دنیای عرب پشتیبانی می‌کنند. ثالثاً با استفاده از فرصتی که قیام‌های توده‌ای علیه دیکتاتوری‌های غیر وابسته به وجود آورده، سعی می‌کنند به هر قیمتی که شده نفوذ خود را در این کشورها بازسازی کنند. می‌بینیم که مداخله نظامی ناتو در لیبی که به بهانه جلوگیری از کشتار غیرنظامیان به راه افتاد، در واقع تلاشی است برای تحت کنترل در آوردن منابع نفتی عظیم لیبی، حتی به قیمت تجزیه این کشور. و فشار بر دولت اسد در سوریه تلاشی است برای نشان دادن یک رژیم دست‌نشانده غرب به جای آن، در این کشور حساس خاورمیانه.

**هفت** - انقلاب عرب تا همین جا توازن نیرو را در منطقه به ضرر اسرائیل تغییر داده است و اگر پیش‌برود قطعاً می‌تواند توسعه طلبی اسرائیل را مهار کند و مسأله فلسطین را در مسیری امید بخش بیندازد. تصادفی نیست که هم اکنون شاهد نخستین اثر گذاری‌های انقلاب عرب در میان

سه - زمان و مکان شورش‌های عرب و مخصوصاً دوام و دامنه سراسری آنها در بعضی کشورها، نقش بسیار کلیدی بحران جهانی سرمایه‌داری را در برانگیختن این شورش‌ها نشان می‌دهد. فراموش نباید کرد که انقلاب عرب از تونس شروع شد و در مصر بود که پژواک تمام عربی پیدا کرد و در هر دو کشور گران‌تر شدن قیمت مواد غذایی و به ویژه نان، افزایش بیکاری، به ویژه در میان جوانان، کاهش صادرات و کاهش درآمد توریسم (و در مورد مصر، همچنین درآمد کانال سوئز)، افزایش فقر و نابرابری‌های طبقاتی، در اشتعال انقلاب نقش تعیین‌کننده‌ای داشتند. با توجه به این که لیبرالیزه شدن اقتصاد این دو کشور جزو نخستین و شناخته شده‌ترین تجربه‌های "برنامه تعدیل ساختاری" در سرمایه‌داری‌های پیرامونی بود، انقلاب در این دو کشور را باید شورش‌های علیه ترازنامه مصیبت‌بار نئولیبرالیسم به حساب آورد. نقش سیاست‌های نئولیبرالی تنها به تشدید فقر و بیکاری و نابرابری طبقاتی خلاصه نمی‌شود، بلکه در بی‌دفاع کردن این کشورها در مقابل ضربات بحران جهانی نیز بسیار مهم بوده است. در سوریه و یمن نیز علی‌رغم تفاوت‌های اقتصادی، افزایش قیمت مواد غذایی، بیکاری و فقر در اشتعال شورش‌های توده‌ای نقش تعیین‌کننده داشته‌اند.

**چهار** - شورش‌های عرب و به ویژه گسترش ناگهانی آنها در کشورهای مختلف عربی احساس هویت مشترک میان توده‌های وسیع همه این کشورها را به نمایش گذاشت و نشان داد که این احساس هویت یک پدیده صرفاً روشنفکری نیست و از پایه توده‌ای بسیار عظیمی برخوردار است. این شورش‌های توده‌ای هم‌زمان که اکنون به درستی "بیداری عرب" نامیده می‌شوند، تا همین جا نیز همبستگی توده‌های کشورهای مختلف عربی را در مقابل رژیم‌های دیکتاتوری و قدرت‌های امپریالیستی حامی آنها تقویت کرده‌اند و اگر بتوانند پیش‌تر بروند، بی‌تردید دگرگونی‌های دموکراتیک و انقلابی پر دامنه‌ای را در این کشورها و در تمام منطقه ما به وجود خواهند آورد. تقویت همبستگی در میان توده‌های عرب در عین حال به طور عریان نشان داد که عربستان سعودی و متحدان آن در "شورای همکاری خلیج" ستون فقرات ارتجاع عرب را تشکیل می‌دهند و در دشمنی با انقلاب عرب خود را هم سرنوشت اسرائیل می‌بینند. تصادفی نبود که در آخرین روزهای حکومت مبارک هنگامی که دولت اوپاما به این نتیجه می‌رسید که ناگزیر است برای حفظ ساختارهای دیکتاتوری، مبارک را کنار بگذارد، رژیم دودمانی - فئودالی سعودی و دولت اسرائیل (که خود را "تنها دموکراسی خاورمیانه" می‌نامد) به یک سان و با تمام امکانات، در باره هر نوع عقب‌نشینی در مقابل مقدم‌ترین خواست انقلاب مصر هشدار می‌دادند و عدم حمایت از مبارک را فاجعه‌ای بزرگ تصویر می‌کردند.

**پنج** - تا اینجا تجربه انقلاب عرب نشان می‌دهد که واکنش دیکتاتوری‌های مستقل در مقابل خواست‌ها و اعتراضات توده‌ای مردم نه تنها از واکنش دیکتاتوری‌های وابسته به امپریالیسم بهتر نیست، بلکه آشکارا بدتر و خشن‌تر است. مثلاً شمار افرادی که در اعتراضات انقلابی مردم مصر تا اینجا جان باخته‌اند، کمتر از ۱۰۰۰ نفر بوده، در حالی که این رقم در رویارویی‌های سوریه در چند ماه گذشته به حدود ۲۰۰۰ نفر رسیده است، یا واکنش رژیم قذافی در مقابل اعتراضات توده‌ای از آغاز بسیار خشن‌تر از سرکوب‌های بحرین بود. این تفاوت از آنجا ناشی می‌شود که دیکتاتوری‌هایی مانند رژیم‌های سوریه و لیبی چون زیر نفوذ قدرت‌های دیگر نیستند، فارغ از تمایلات و محاسبات حامیان خارجی تصمیم می‌گیرند؛ و چون معمولاً جایی برای عقب‌نشینی ندارند، تا آخر در مقابل انقلاب می‌ایستند. این تجربه از اعتبار و اهمیت استقلال و

فاعل پیکار برای دموکراسی می‌پندارند؛ دوم آنهایی که پیکار برای دموکراسی را به خاطر این که طبقه متوسط نیز در آن مشارکت دارد، "بورژوازی" می‌نامند.

**سیزده -** نگاهی به جغرافیای شورش‌های توده‌ای دنیای عرب نشان می‌دهد فلسطین و عراق که مصیبت‌شان بیش از همه در شکل دادن به ذهنیت توده‌ای جریحه‌دار شده عرب‌ها در دهه‌های اخیر نقش داشته، شاهد شورش‌های بزرگی در هفت ماه اخیر نبوده‌اند. این تجربه یک بار دیگر اثبات می‌کند که مصیبت‌های سیاسی - اجتماعی و آگاهی در باره بی‌عدالتی هر قدر هم گسترده باشند برای برانگیختن شورش‌های بزرگ توده‌ای و انقلابات کافی نیستند، بلکه همچنین لازم است مردم راهی برای تغییر اوضاع در پیش رو مشاهده کنند. اما مردم فلسطین و عراق در چنان وضعیت مصیبت‌باری فرو رفته‌اند که هنوز نمی‌توانند روی راهی برای بیرون آمدن از اوضاع کنونی به هم‌گرایی برسند. توجه به این حقیقت برای همه آنهایی که برای نظامی بهتر مبارزه می‌کنند، فوق‌العاده اهمیت دارد: برای شکل‌گیری انقلاب، مردم در مقیاس توده‌ای باید تصویری از آلترناتیو داشته باشند و روزه‌ای از نور در عمق تاریکی مشاهده کنند تا به طرف آن بروند.

**چهارده -** خیزش‌های توده‌ای دنیای عرب در هفت ماه گذشته ویژگی‌هایی از خود نشان می‌دهند که توجه به آنها برای داشتن تصویری واقع‌بینانه از ضعف‌ها و ظرفیت‌های این خیزش‌ها ضروری است: اولاً - هیچ یک از این خیزش‌های انقلابی هنوز از جهت‌گیری سازمانی، ایدئولوژیک، و اجتماعی روشنی برخوردار نیستند. این ابهام البته در مراحل شکل‌گیری یک جنبش ضد دیکتاتوری طبیعی است. زیرا هر جنبش ضد دیکتاتوری در آغاز معمولاً با تمرکز روی "مفهوم منفی" یعنی سرنگونی نظام سیاسی حاکم پا می‌گیرد. اما به نظر می‌رسد در جنبش‌های عرب این ابهام آشکارا عمیق‌تر است و به نوعی آشفتنگی و سردرگمی نزدیک می‌شود. ثانیاً - در غالب این جنبش‌ها جوانان نقش تعیین‌کننده‌ای دارند و به همین دلیل هم غالباً از "انقلاب جوانان" صحبت می‌شود. تردیدی نیست که جوانان در همه انقلابات معمولاً نقش تعیین‌کننده‌ای دارند و در کشورهای که جمعیت جوان تر است، این نقش برجستگی بیشتری پیدا می‌کند؛ اما در این انقلابات گسست ایدئولوژیک، سازمانی و فرهنگی آشکاری میان اکثر جوانان انقلابی با همه جریان‌های سیاسی شناخته‌شده قدیمی دیده می‌شود. این گسست در تونس و مصر که پایه اجتماعی جنبش انقلابی نیرومندتر و پرتحرک‌تر است، بهتر خود را نشان می‌دهد تا در لیبی و سوریه و یمن. زیرا در این سه کشور، خشن‌تر شدن رویارویی‌ها و مداخله مستقیم و غیر مستقیم قدرت‌های خارجی، خواه ناخواه، راه داد و ستدهای سیاسی را می‌گشاید و به شخصیت‌ها و جریان‌های سیاسی قدیمی تر مجال و نقش بیشتری می‌بخشد. ثالثاً - گسست جوانان از جریان‌های مختلف اپوزیسیون قدیمی با گسستی قاطع از کائنات نظام سیاسی حاکم همراهی و تکمیل نمی‌شود. به عبارت دیگر، به نظر می‌رسد آنها هر چند شعار "اراده‌ی مردم سرنگونی نظام است" (الشعب یرید إسقاط النظام) را پیش می‌کشند، ولی در پی آلترناتیوی کاملاً متمایز از نظام حاکم نیستند و از "نظام" فقط دیکتاتوری حاکم را می‌فهمند و با بنیان‌های اجتماعی آن کاری ندارند. مهم‌ترین شعار آنها برای آلترناتیو (یعنی شعار "تغییر، آزادی، عدالت اجتماعی") به حد کافی مبهم و چندپهلوی است. "تغییر" می‌تواند بیش از آن که به معنای انقلاب باشد، با اصلاحات تأمین شود و "آزادی" و "عدالت" ناشی از اصلاح در نظام حاکم، می‌تواند به معنای شکل‌تلفیف شده‌ای از همین نظام موجود باشد. همین آشفتنگی در ذهنیت جوانان انقلاب است که بعضی از تحلیل‌گران را به این نتیجه می‌رساند که ما با آمیزه‌ای از رفرم و انقلاب روبرو هستیم که برای آن نام "رفرم - انقلاب" (Refo-lution) را پیشنهاد می‌کنند؛ یعنی انقلاب‌هایی که به حد کافی انقلابی نیستند! آنها خواست‌های رفرمیستی را با شور انقلابی پیش می‌برند، ولی هنگامی که شور انقلابی فرو می‌نشیند یا درهم می‌شکند، چه می‌ماند؟

فلسطینی‌ها هستیم: حماس و فتح زیر فشار افکار عمومی عرب و مردم فلسطین ناگزیر شده‌اند دشمنی‌های علنی گذشته را کنار بگذارند و در پی یافتن راه‌های همزیستی باهم باشند و طرح به رسمیت شناخته شدن دولت مستقل فلسطینی از طریق رأی‌گیری در مجمع عمومی سازمان ملل پیش کشیده شده که می‌تواند دست کم از نظر حقوقی، کارشناسی‌های آمریکا را در شورای امنیت خنثی کند. تردیدی نباید داشت که شکست دیکتاتوری و تقویت نیروهای دموکراسی در دنیای عرب خصلت نژادی - مذهبی دولت اسرائیل را عریان‌تر خواهد ساخت و این رژیم را در افکار عمومی کشورهای غربی به انزوا و ورشکستگی کامل خواهد کشاند و این تنها راهی است که می‌تواند شرایط لازم برای تحقق عملی حاکمیت ملی مردم فلسطین را فراهم بیاورد.

**هشتم -** انقلاب عرب یک بار دیگر نشان داد که "پایان عصر انقلابات" افسانه‌ای بیش نیست و آنهایی که انقلاب را پدیده‌ای متعلق به دورانی سپری شده قلمداد می‌کردند، اکنون باید در پی سرهم بندی اوراد دیگری باشند. هم اکنون به چشم خود می‌بینیم و به تجربه می‌دانیم که این کاروان را سر باز ایستادن نیست و قرن بیست و یکم نیز مانند قرن بیستم، دوران انقلابات توده‌ای و قرن شورش زحمتکشان و گرسنگان و لگدمال‌شدگان خواهد بود: "شرمند آن که راه بر این کاروان گرفت!"

**نُه -** انقلاب عرب یک بار دیگر نشان داد که مردم برای نان و کار و آزادی و برابری انقلاب می‌کنند و نه برای "اسلام عزیز". برخلاف تبلیغات نژادپرستانه قدرت‌های امپریالیستی و بر خلاف تفکلهای مذبحخانه جمهوری اسلامی، اکنون به تجربه می‌توان دید که بنیادگرایی مذهبی در ژن (یا فطرت) عرب‌ها و مسلمانان نیست. پناه بردن به اسلام گرای خود نشانه ناتوانی و بی‌پناهی است و اگر انقلاب‌های عرب خفه نشوند، بی‌تردید، اسلام‌گرایی هر چه بیشتر رنگ خواهد باخت.

**ده -** انقلاب عرب هم چنین نشان داد که برخلاف تبلیغات نژاد پرستانه امپریالیستی، در ژن عرب‌ها و مسلمانان اثری از خشونت و تروریسم دیده نمی‌شود. آیا تصادفی است که القاعده و تروریسم مذهبی غائب بزرگ خیزش‌های توده‌ای دنیای عرب در هفت ماهه گذشته بوده است؟ تجربه این خیزش‌های توده‌ای یک بار دیگر اثبات کرد که پائینی‌ها خشونت نمی‌خواهند و از خشونت می‌گریزند و این بالایی‌ها هستند که خون می‌ریزند و تا آخرین نفس می‌کوشند وحشت و فلاکت و نابرابری را به نام "نظم و قانون و ثبات" بر مردم تحمیل کنند.

**یازده -** انقلاب عرب یک بار دیگر نشان داد که مردم برای برانداختن دیکتاتوری و سرکوب نیازی به حمایت قدرت‌های خارجی ندارند، بلکه می‌توانند علی‌رغم حمایت قدرت‌های بزرگ، دیکتاتورها را پائین بکشند. فراموش نباید کرد که عرب‌ها نیز (مانند ما ایرانیان در سال ۱۳۵۷) علیه دیکتاتوری‌هایی قیام کرده‌اند که غالب آنها از حمایت کامل آمریکا و قدرت‌های اروپایی برخوردار بوده‌اند و هستند. بعلاوه این تجربه تا همین جا نشان داده انقلابی که قدرت‌های خارجی به حمایت از آن برخیزند، به سرعت می‌تواند به یک مصیبت بزرگ تبدیل شود. مثلاً مداخله نظامی ناتو به حمایت از انقلاب لیبی، حتی اگر به تجزیه و ویرانی لیبی نیانجامد، به احتمال بسیار زیاد، به تباهی و شکست انقلاب آن خواهد انجامید.

**دوازده -** انقلاب عرب یک بار دیگر نشان داد که اولاً انقلاب فقط کار یک طبقه نیست، بلکه با مشارکت فعال اکثریت جمعیت پا می‌گیرد؛ ثانیاً خیزش کارگران و زحمتکشان برای شکل‌گیری موقعیت انقلابی و پا گرفتن انقلاب اهمیتی تعیین‌کننده دارد؛ ثالثاً در کشورهای گرفتار دیکتاتوری، گشایش انقلاب حتماً با تمرکز روی شعارها و خواست‌های ضد دیکتاتوری آغاز می‌گردد. این حقیقت به کرات آزموده شده را مخصوصاً دو گروه از ایرانیان باید به خاطر بسپارند: نخست آنهایی که خیال می‌کنند بی‌توجه به خواست‌های کارگران و زحمتکشان می‌توانند به دیکتاتوری پایان بدهند و با خوش‌خیالی کوتاه‌بینانه‌ای طبقه متوسط را

بنابراین تردیدی نباید داشت که ایران گرفتار در چنگال یک استبداد تاریک و ویرانگر مذهبی از بزرگ‌ترین برندگان پیروزی انقلاب عرب خواهد بود. سرنوشت ما با پیشروی برادران و خواهران عرب مان عمقاً گره خورده است.

\*



## ۹ پرسش آرش از:

### ایرج صبحانی

**پرسش:** آن چه امروز به «جامعه‌ی جهانی» معروف است را چگونه باید تعریف کرد؛ چه به لحاظ حقیقی و چه به لحاظ حقوقی؟ این جامعه جهانی چه نهادها و اندام‌ها و سازمان‌های تأثیر گذارنده را در بر می‌گیرد؟

**صبحانی:** مجموعه ملت‌ها را می‌توان جامعه حقیقی تصور نمود و مردم یا ملت‌هایی را که تحت پوشش مقررات بین‌المللی (ما بین حداقل دو ملت) هستند، جامعه حقوقی خواند. عموماً سازمان ملل نمایندگی جامعه جهانی را بعهده دارد.

**پرسش:** دخالت بشردوستانه را چگونه تعریف می‌کنید؟

**صبحانی:** هر آنگاه حقوق مندرج شده در منشور حقوق بشر سازمان ملل متحد در سطح قوم یا ملتی محترم شمرده نشود، جامعه جهانی قابلیت عکسالعمل دارد. لذا در موارد نقض سلامت یا امنیت ملتی، دخالت غیر اگر لازم باشد (حتی با عدم احترام به دولت مربوطه) بشر دوستانه تلقی میشود.

**پرسش:** هدف «جامعه‌ی جهانی» از «دخالت بشردوستانه» در لیبی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

**صبحانی:** در مجموع مثبت زیرا مزایایش بر معایبش هنوز برتری دارد. **پرسش:** آیا آنچه اینک در لیبی رخ می‌دهد، مصداقی از دخالت بشردوستانه است؟

**صبحانی:** بطور نسبی هنوز این چنین است.

**پرسش:** در چه شرایطی «دخالت بشردوستانه»ی «جامعه‌ی جهانی» در یک کشور موجه است؟

**پانزده -** تا اینجا در همه این خیزش‌های توده‌ای ضعف چپ آشکارا چشم‌گیر بوده است. و این مخصوصاً در تونس و مصر که کارگران و زحمتکشان در انقلاب وزن و نقش تعیین‌کننده‌ای دارند، نگران‌کننده است. زیرا در این کشورها اگر چپ در حاشیه بماند، نه تنها دموکراسی پا نخواهد گرفت، بلکه سرکوب توده‌ای و هر چه گسترده زحمتکشان به نخستین اولویت مدافعان نظام حاکم تبدیل خواهد شد.

**شانزده -** هشت ماه پس از آغاز انقلاب، هنوز هیچ یک از دیکتاتوری‌های عرب (به جز لیبی با مداخله ناتو) توسط انقلاب سقوط نکرده است. اما این به معنای پایان انقلاب نیست. زیرا دیکتاتوری‌های هر شش کشوری که شورش‌های توده‌ای در آنها عمومیت یافتند، هنوز در بحران موجودیت شان دست و پا می‌زنند. و طولانی شدن این بحران جز در لیبی (که مداخله نظامی ناتو خواست‌ها و مبارزات مردم را به حاشیه رانده است) می‌تواند بیداری مردم را عمیق‌تر سازد و مجال بیشتری برای سازمان‌یابی توده‌ای آنها فراهم بیاورد. به ویژه در مصر و تونس که بعد از کنار گذاشته شدن مبارک و بن علی، فضای سیاسی نسبتاً بازی به وجود آمده و دستگاه دیکتاتوری ناگزیر است در ظاهر با انقلاب همسویی نشان بدهد، طولانی شدن مجال سازمان‌یابی توده‌ای از اهمیت حیاتی برخوردار است. پیشرفت این سازمان‌یابی توده‌ای در مصر (یعنی کلیدی‌ترین کشور عرب) تا همین جا بسیار چشم‌گیر و امیدوارکننده بوده است. مثلاً تشکیل «ائتلاف نیروهای سوسیالیستی» توسط پنج حزب شناخته شده مصر در ماه آوریل و نیز تشکیل «شورای ملی» (مجلس وطنی) که علاوه بر احزاب چپ، اتحادیه‌های مستقل کارگری، سازمان‌های دهقانی، شبکه‌های جوانان انقلابی، احزاب مختلف دموکراتیک و سازمان‌های اجتماعی‌گوناگون در آن گرد آمده‌اند، گام بسیار مهمی است که می‌تواند سازمان‌یابی توده‌ای مردم به طور عام و کارگران و زحمتکشان را به طور خاص، شتاب بدهد. البته در مقابل این تشکل‌ها، نیروهای ارتجاعی نیز به تکاپو افتاده‌اند و ائتلاف‌های پنهان و آشکاری را تدارک می‌بینند تا اقدامات همه نیروهای مخالف انقلاب (از «شورای عالی نظامی» و ال‌زهر گرفته تا اخوان المسلمین و از سرمایه‌داران بزرگ وابسته به بازار جهانی گرفته تا دهقانان ثروتمند) را هم آهنگ سازند.

**هفده -** خیزش‌های میلیونی توده‌های عرب بار دیگر قدرت‌های امپریالیستی را به فکر همکاری با جریان‌های مرتجع اسلامی انداخته است. مثلاً فرائی زیادی وجود دارد که آمریکا و متحدان اروپایی آن برای مقابله با رادیکالیزه شدن انقلاب در مصر و پاره‌ای کشورهای دیگر، به تقویت اخوان المسلمین و جریان‌های مشابه روی آورده‌اند و مخصوصاً امکانات مالی و ارتباطات گسترده عربستان سعودی با جریان‌های یاد شده را در این جهت فعال کرده‌اند.

**هژده -** تردیدی نباید داشت که اثرات انقلاب عرب در ایران بسیار عظیم خواهد بود. قبل از هر چیز، این زنجیره بزرگ انقلابات فرصت بسیار گرانبهایی برای نسل جوان ما (یعنی موتور اصلی انقلاب در ایران) فراهم می‌آورد که تجربه‌ای زنده از انقلاب امروزی را، آن هم در کشورهایی مشابه با ایران، مشاهده کنند. گذشته از این، خیزش‌هایی با این دامنه عظیم توده‌ای، حتی اگر به هدف‌های شان نرسند، چنان شرایط منطقه ما را به هم زده‌اند که بازگشت فضای گورستانی فلج‌کننده پیشین تقریباً ناممکن شده است. در این فضای جدیدی که در منطقه ما به وجود آمده، جنبش‌های دموکراتیک و سوسیالیستی کارگران و زحمتکشان به آسانی می‌توانند، جنبش‌های تاریک اندیش مذهبی را به حاشیه برانند. و بالاخره اگر انقلابات عرب پیش بروند و عمق اجتماعی بیشتری پیدا کنند، منطقه ما برای نخستین بار خواهد توانست سلطه ویرانگر و خفه‌کننده قدرت‌های امپریالیستی را به چالش بطلبد. در یک کلام، شرایط مساعدی برای شکل‌گیری یک خاورمیانه دموکراتیک به وجود می‌آید که کارگران و زحمتکشان منطقه در تکوین آن نقش تعیین‌کننده‌ای خواهند داشت.

آرش شماره‌ی ۱۰۷

**صبحانی:** در صورتی که مشخصه‌های جنایت علیه بشریت جمع باشند. پرسش: سازمان ملل متحد، با ترکیب و ساختار کنونی اش، در چه حد قادر به اقدام مستقیم برای حفظ صلح و امنیت مردمانی است که گفته می‌شود به دخالت بشردوستانه نیاز دارند؟



**صبحانی:** تقریباً در یک حد بسیار ابتدایی. شاید به علت اینکه از بازوی نظامی مستقلی برخوردار نیست. پرسش: تفاوت آشکار واکنش‌های «جامعه‌ی جهانی» به خیزش‌های مردمی در شش کشور تونس، مصر، یمن، بحرین، لیبی، سوریه را چگونه توضیح می‌دهید؟

**صبحانی:** هرگاه رعایت اصول بشردوستانه با حفظ منافع ابر قدرت‌ها همسو شوند، این مهم زودتر به عمل می‌انجامد. البته ما حداقل شاهد خنثی شدن حق و تو بعضی از ابر قدرتها (چین یا روسیه) بوده ایم که این خود پیروزی برای حقوق بشر است. پرسش: به عقیده‌ی شما آیا سیاست‌های کنونی «جامعه‌ی جهانی» بر مبنایی روشن استوار است یا این که توازن قوای جهانی و سیاست‌های بین‌المللی، تعیین‌کننده مسیر حرکت است؟

## پاسخ نشریه آترناتیو

به شش پرسش آرش

**پاسخ اول:** خصلت زنجیره‌ای قیام‌ها و خیزش‌ها در کشورهای عربی، نه به شوق ناشی از توهم مردم این کشورها در اثر "سناریوی آسان و تندرآهنگ تونس" که به روندهایی پایه‌ای‌تر از جمله ارتباطات تاریخی، فرهنگی و زبانی مردم این کشورها در منطقه‌ای باز می‌گردد که به "جهان عرب" مشهور شده است. "جهان عرب" امروزه می‌تواند تعبیری ژئوپلیتیک (کشورهای عضو اتحادیه عرب) و یا مبتنی بر زبان رسمی مشترک داشته باشد اما در سطوح عمیق‌تر، وجود این اصطلاح انعکاسی از وحدت تاریخی این جوامع و وجود گرایش قوی در مردمان این کشورها به بازآفرینی این وحدت و هم‌سرنوشت دانستن خود می‌باشد. در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میلادی ناسیونالیسم عربی و پان عربیسم این گرایش و احساسات وحدت‌طلبی در بین توده‌های عرب را نمایندگی می‌کرد اما روند وحدت را از طریق اتحاد از بالا یعنی اتحاد حکومت‌های دیکتاتوری با هم (مانند تشکیل جمهوری متحده عربی متشکل از مصر و سوریه در سال‌های ۶۱-۱۹۵۸) دنبال می‌کرد که البته همین هم در عمل به معنای اتحاد حول شخصیت جمال عبدالناصر بود و نتیجه‌ای جز شکست نداشت. در آن دوره مارکسیست‌های عرب معتقد بودند که ادغام جهان عرب در سیستم امپریالیستی، عدم همبستگی ملی را تشدید نموده و در عین حال احساس وحدت خواهی عربی را به سطح دیگری انتقال داده است که عبارت است از مبارزه خلیج‌های عرب بر علیه دشمنان مشترک یعنی امپریالیسم و صهیونیسم. به اعتقاد آنان، طبقات حاکمی که یکی پس از دیگری در عصر امپریالیسم بر کشورهای عربی مسلط شدند یعنی بورژوا-ملاکان کمپرادور خرد بورژوازی دولتی هیچ‌کدام توان متحد کردن اعراب را نداشتند؛ به ویژه در رهبری جنبش ضدامپریالیستی و قدرت را در اختیار گرفت، در بطن خود یک بورژوازی دولتی وابسته را آفرید. به باور مارکسیست‌های عرب در آن دوره، تحقق بخشیدن به وحدت عرب، بمثابة وظیفه محوری انقلاب دموکراتیک، تنها در به عنوان نتیجه یک انقلاب مداوم به سمت سوسیالیسم و به رهبری طبقه کارگر میسر است.

به هر روی ویژگی زنجیره‌ای این حوادث بخشا به وجود این پیوندهای تاریخی و این واقعیت بر می‌گردد که دوران‌ها و تحولات دوران‌ساز تاریخ معاصر در اکثر این کشورها کاملاً مشابه بوده است. در مورد ریشه‌ها و بسترهای این پدیده هم بحث‌های گوناگونی وجود دارد. به عنوان مثال نظریه‌پرداز مارکسیستی مانند سمیر امین معتقد است که جهان عرب پیش از ورود به دوران استعمار، فتوئالی نبوده بلکه شامل مجموعه‌ای از

**صبحانی:** طبیعی است باید نسبی به این پدیده نگاه کرد. تصور کنیم آیا ناخوشحالی ما بیشتر از این است که چرا آنهایی که امکان دخالت در سوریه را دارند اینچنین نمی‌کنند؟ یا اینکه چرا در لیبی این چنین کردند؟ یا به شکل ایده‌آتر در همه کشورهای چون یمن، بحرین، و... این چنین شود.

**پرسش:** جامعه‌ی جهانی «بر اساس تعریفی که خود ارائه داده اید، چگونه می‌تواند در برابر خیزش‌های مردمی و یا حکومت‌های استبدادی، قد علم کند؟

**صبحانی:** میتواند و میبایست همراه خیزش‌های مردمی باشد. یعنی باید بتواند در مقابل مستبدین بایستد. اما در این زمینه مشکل فقط همسویی منافع و اصول انساندوستی نیست. ارزیابی درست از مشروعیت نمایندگی مردم نیز کار دشواری است.

✱



### تا دور دست‌ها

نویسنده: علی رادبوی

طرح روی جلد: بابک

چاپ‌خانه: آلفا گرافیک، شهرسیاتل آمریکا

برای تهیه کتاب، علاوه بر کتابفروشی‌های آمریکا و کانادا

با تلفن ۲۰۶۵۵۵۵۵ تماس بگیرید

صورت‌بندی‌های اجتماعی می‌گردید که حول یک شیوه تولید مبتنی بر اخذ خراج که به وسیله روابط تجاری داخلی و خارجی تکمیل می‌شد، به هم پیوسته بودند. وحدت عرب محصول تاریخی ادغام و تمرکز تجاری آن بود و آن طبقه‌ای که این ادغام را تحقق بخشید، بازرگانان جنگ‌جو و یا به اصطلاح طبقه تجار-نظامی بود. به نظر سمیر امین بر این اساس و بر عکس اروپا، نمی‌توان از وجود دولت-ملت در تاریخ اعراب و یا در حافظه جمعی و سنت‌های آنان صحبت کرد. دولت-ملت یک محصول وارداتی و ابزار امپریالیست‌های انگلیسی و فرانسوی به این منطقه، به ویژه در مقطع پس از جنگ جهانی اول، برای تقسیم آن به واحدهای مصنوعی تحت عنوان دولت-ملت بر اساس منافع و توافقات خودشان بود.

از طرف دیگر همین خیزش‌های زنجیره‌ای هم به شکل متقابل احساسات ملی اعراب و احساس تعلق به یک منطقه ژئوپلیتیک و فرهنگی مشابه را "بارگذاری" و یا "خشاب‌گذاری" مجدد (reload) نموده است اما در مسیری کاملاً متفاوت با آنچه در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ در قالب اعتقاد به امکان پذیر بودن "اتحاد و وحدت" دولت‌های مختلف در قالب یک "دولت واحد" رواج داشت. آگاهی ملی اعراب در مرحله کنونی خود بیشتر مسیر تلاش در جهت دموکراتیزه نمودن دولت‌های موجود از طریق خیزش‌های از پایین و هم‌گرایی دولت‌های گوناگون در قالب یک سیستم فدرال یا کنفدرال عربی را مد نظر دارد که البته این وضعیت ممکن است در آینده تغییر کند.

در مورد این قسمت پرسش که "چرا فقط در چند کشور معین؟"، باید آن را به این واقعیت ارجاع داد که تحولات اصلی در تاریخ معاصر "جهان عرب" و به طور مشخص از جنگ جهانی دوم به این سو عمدتاً در همین چارچوب جغرافیایی جریان داشته‌اند که این قیام‌ها امروزه در آن‌ها جریان دارند (به عنوان یک مورد استثنایی و کاملاً خاموش تا امروز شاید بتوانیم از الجزایر نام ببریم). کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس به دلایل گوناگون، در مراحل قبلی خارج از بستر اصلی تحولات بوده‌اند که تازه در این مرحله باید استثنای بسیار مهم بحرین و اعتراضات اولیه در خود عربستان را لحاظ کنیم. در عین این که باید این نکته را در نظر داشته باشیم که تکامل ناموزون اقتصادی و سیاسی در منطقه و خود واقعیت تقسیم این منطقه به کشورهای گوناگون و در نتیجه شرایط متفاوت سیاسی و اجتماعی، تفاوتی در نوع حکومت‌ها و ترکیب مخالفین و پیشینه و سطوح و چشم‌اندازهای مبارزات ایجاد می‌کند که باید آن را در تحلیل‌های خود لحاظ کنیم.

**پاسخ دوم:** مطمئناً قیام‌های کنونی را باید یک تحول دوران‌ساز در منطقه و در امتداد تحولات اصلی تاریخ معاصر "جهان عرب" محسوب کرد. امواج این تحولات از واقعه "تکبه" (شکست اعراب از اسرائیل در سال ۱۹۴۸) آغاز می‌شود و به عروج جنبش ناسیونالیستی عرب در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ در بطن اعتراضات توده‌ای و رادیکالیزاسیون آن منجر می‌شود. شکست اعراب از اسرائیل در ۱۹۶۷ آغاز دوره جدیدی بود که در آن چپ انقلابی (که بخشا ریشه در جنبش ناسیونالیستی رادیکال شده داشت) و اسلام‌مسموم مورد حمایت دول ارتجاعی منطقه مانند سعودی‌ها بر بستر افول ناسیونالیسم عرب با هم به رقابت پرداختند. پیروزی اسلام‌مست‌ها در جریان قیام بهمین ۱۳۵۷ در ایران، وزنه را به نفع اسلام‌مست‌ها در کل منطقه سنگین‌تر کرد. در این مرحله شاهد تسلط نیروهای اسلامی و مذهبی بر اعتراضات مردمی در منطقه و افول و حاشیه‌ای شدن چپ هستیم.

خصوصیت دوره کنونی که با بحران مدل جمهوری اسلامی ایران در منطقه با خیزش‌های سال ۱۳۸۸ و اعتراضات کارگری در مصر در همین سال آغاز شده است، این است که بر بستر تبعات و نتایج جهانی‌شدن نئولیبرالی و بحران جهانی سیستم کاپیتالیستی جریان می‌یابد. این مساله منجر به احیای مبارزات اجتماعی و طبقاتی شده است. طبقه کارگر و جنبش کارگری به ویژه در کشورهایمانند مصر و تونس در حال تحرک و نقش‌آفرینی جدی است. احیای مبارزه طبقاتی بستر را برای جریان‌ات اسلام‌مست نامساعد ساخته است. در عین حال اگرچه نشانه‌هایی از ظهور

یک چپ انقلابی جدید در اشکال گنگ و مبهم مشاهده می‌شود اما مارکسیست‌ها هم فعلاً نتوانسته‌اند از زیر آوار ناکامی‌های پیشین به در آیند و رهبری و سازماندهی لازم را برای اعتراضات تامین کنند. به علاوه توده وسیعی از جوانان که آن‌ها را در کلی‌ترین و مبهم‌ترین تعبیر می‌توان "دموکرات (چه در عرصه سیاسی و چه در عرصه اقتصادی) نامید نیز در صحنه حضور دارند (به عنوان مثال جنبش ۶ آوریل در مصر) که هنوز زبان و نقد و موجودیت متمایز سیاسی خود را نیافته‌اند. شرایط سیال و نامتعیین و فاقد ستر و رهبری قاطع و واحد و یا دست کم موثر سیاسی و در یک عبارت، عدم انطباق دو حوزه اجتماعی و سیاسی، آب گل‌آلودی شده است که عرصه را برای تاثیرگذاری و نقش‌آفرینی طیفی گوناگون از نیروهای داخلی و منطقه‌ای و بین‌المللی باز کرده است. در چنین شرایطی از هیچ چیز نمی‌توان با حتمیت و قطعیت سخن گفت. آنچه مشخص و متعین است خود فرایند انقلابی است که آغاز شده و تحولات آتی مشخص خواهد ساخت که در هر کجا در چه مسیری تداوم خواهد یافت.

باید منظور خودمان را از "برگشت‌پذیر بودن یا نبودن" مشخص کنیم؛ اگر منظور از برگشت‌ناپذیر بودن، به معنای تکامل خطی و رو به جلوی مداوم این قیام‌ها در راستای دستیابی به دموکراسی و عدالت اجتماعی است، بدون شک از نظرگاه ما به عنوان مارکسیست، پندار نادرستی است. تحولات اینچنینی می‌تواند از سوی حکومت‌های دیکتاتوری و نیروهای ارتجاعی متوقف گردد، در مسیر مشخصی هدایت و کنترل شود و یا به ظهور رژیم‌های سرکوب‌گر دیگری منجر شود یا ... و ... مورد سرنوشت قیام ۱۳۵۷ در ایران، هشدار بسیار جدی‌یی است برای اجتناب از تعمیم‌ها و صدور احکام خوش‌بینانه بی‌پایه، اما اگر منظور از برگشت‌ناپذیر بودن، این باشد که دیگر نمی‌توان با ترتیبات و تنظیمات فاسد و پوسیده و عجیب پیشین نظیر حکومت‌های مبارک و بن‌علی و قذافی بر توده‌های وسیع مردم حکومت کرد، آن‌گاه می‌توان تا حدی با آن موافق بود.

**پاسخ سوم:** همان‌گونه که در پاسخ سوالات قبلی اشاره شد، نوع حکومت‌ها، ترکیب مخالفان، شرایط اعتراضات، موانع پیشروی آن‌ها و ... از کشوری تا کشور دیگر متفاوت است و همین مساله از هم‌زمان به پیروزی رسیدن و یا هم‌زمان شکست خوردن و یا رقم خوردن سرنوشت‌های یکسان برای آن‌ها جلوگیری می‌کند اما نمی‌توان از تاثیرات سیاسی و روانی بسزای پیشروی و شکست‌های این خیزش‌ها بر هم، که در بستر احساس تعلق به یک تاریخ و فرهنگ مشترک ریشه دارد، چشم پوشید. به عنوان مثال به نظر می‌رسد شکست‌های قیام‌کنندگان در میانه راه در لیبی و رسیدن ارتش قذافی به پشت درهای بنغازی، تاثیری منفی بر روحیه قیام‌کنندگان در سایر کشورها گذاشته است. به همان نسبت فتح طرابلس به دست قیام‌کنندگان و سقوط رژیم قذافی تاثیر روانی بسیار مثبت و امیدوارکننده‌ای بر روحیه معترضین در سایر نقاط گذاشته است.

**پاسخ چهارم:** همان‌گونه که در پاسخ سوالات قبل نیز اشاره کردیم، یک ائتلاف اجتماعی بسیار گسترده و متنوع، بر بستر نتایج و تناقضات جهانی‌سازی نئولیبرالی و بحران سیستم سرمایه‌داری، قدم به میدان اعتراض و قیام نهاده است و نقطه عزیمت اولیه و مشترک خود را مخالفت با دو مساله "استبداد" و "فساد" قرار داده است. نیروهای اپوزیسیون سنتی قادر به نمایندگی کامل و تمام عیار جنبش‌ها و اعتراضات موجود نیستند و به دوران دیگری تعلق دارند و نیروهای سیاسی جدی جدیدی نیز هنوز در صحنه پدیدار نشده‌اند؛ برخلاف دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم که ناسیونالیست‌ها و کمونیست‌ها و اسلام‌مست‌ها، با برنامه و سازمان و ایدئولوژی مشخص خود، به شکل فعال در صحنه حاضر بودند. فرایندی انقلابی (در تمایز با انقلاب) آغاز شده است و همین واقعیات مورد اشاره، امکانات و گزینه‌ها و ظرفیت‌های متناقضی را پیشروی این خیزش‌ها قرار داده است و نیروهای سیاسی داخلی و بین‌المللی گوناگونی را به هوای بهره بردن از وضعیت معشوش و مبهم و نامتعیین کنونی به صحنه کشانده است. برخورد جمهوری اسلامی ایران و آمریکا با این خیزش‌ها از وجود استانداردهای دوگانه و منطق متناقض رنج می‌برد؛ آمریکا برای سرکوب



اعتراضات مردم بحرین رژیم آل خلیفه را تقویت می‌کند و رژیم جمهوری اسلامی نیز خیزش مردم سوریه را خارج از دایره "بیداری اسلامی" می‌داند.

اما یک تفاوت اساسی در موقعیت جمهوری اسلامی و آمریکا در رابطه با خیزش‌های موجود وجود دارد: آمریکا تا کنون جای پای خود را در سوریه و لیبی سفت کرده است و در مصر و تونس و یمن برگ‌های قدرتمندی برای بازی دارد و می‌بایست آن را به عنوان یک عنصر موثر و دخیل در سرنوشت آتی این کشورها به رسمیت شناخت اما جمهوری اسلامی ایران از چنین موقعیتی برخوردار نیست.

به نظر می‌رسد تحلیل باند احمدی‌نژاد در رابطه با نسبت خیزش‌های منطقه و رژیم جمهوری اسلامی از سیاست رسمی جمهوری اسلامی که بر آمده از دیدگاه باند خامنه‌ای است، واقع‌بینانه‌تر باشد؛ خیزش‌های منطقه تا کنون نمایش‌های ظاهری و عوام‌فریبانه ضد امپریالیستی-ضد صهیونیستی احمدی‌نژاد برای دلبری از مردم منطقه را بی‌تاثیر و منزوی ساخته است. حمایت رژیم ایران و حزب‌الله لبنان از بشار اسد و خونریزی‌های او در سوریه، آن هم پس از اعمال جنایت‌کارانه خود رژیم در جریان اعتراضات سال ۱۳۸۸ در ایران، آبرو و اعتباری برای رژیم در بین همین "مردم مسلمان" منطقه باقی نگذاشته است. مقایسه موقعیت کنونی حزب‌الله لبنان و حسن نصرالله با موقعیت این جریان پس از جنگ ۳۳ روزه با اسرائیل، که امید مردم عرب در مقابله با اسرائیل و عبدالناصر ثانی خوانده می‌شد، به خوبی گویای چنین واقعیتی می‌باشد. از سوی دیگر بستر اصلی جریان‌ات اسلامیست در منطقه مانند اخوان المسلمین، که قاعدتا مهم‌ترین اهرم‌های مورد نظر رژیم جمهوری اسلامی برای تاثیرگذاری بر تحولات تلقی می‌شوند، علی‌رغم تعارفات و لبخندهای دیپلماتیک گاه و بی‌گاه ترجیح می‌دهند در مسیر مشترک ترکیه و "اسلامیسم میانه‌رو" اش (حزب عدالت و توسعه) از یک سو و غرب از سوی دیگر گام بردارند تا با طناب پوسیده رژیم ایران درون چاه بروند. "بیداری اسلامی" خواندن خیزش‌های منطقه یک برخورد تبلیغاتی صرف برای باز گذاشتن دست جمهوری اسلامی در مانورهای بعدی و کاملا بی‌محتوا و بی‌معنی است. مطالبه حکومت اسلامی تا کنون از جانب نیروهای اسلام‌گرا و نه از طرف توده‌های مردم مطرح نشده است و خوشبختانه "پیام امام خمینی و انقلاب اسلامی"، "بعد از سی سال" هنوز به این مناطق نرسیده است! تنها امکان واقعی جمهوری اسلامی در این کشورها، فعلا ایجاد شدن امکان بند و بست با اسلامیست‌های تندروی مانند بلحاج در لیبی و یا شاخه‌های افراطی اخوان المسلمین و سایر اسلامیست‌های مصر به منظور سنگ‌اندازی در روند تحولات و به بی‌راهه کشاندن آن‌ها به منظور امتیازگیری از غرب است. این البته به غیر از مورد بحرین است که در آن جمهوری اسلامی به دلایل گوناگون نفوذ قابل توجهی دارد.

از سوی دیگر سناریوی مطلوب امپریالیستی در منطقه یعنی سناریوی مورد علاقه آمریکا و غرب، یک "گذار منظم" (ordered transition) است که بر سه پایه بنا شده است: محدود کردن فرایند گذار دموکراتیک و تحت کنترل در آوردن آن، تداوم حیات بدنه اصلی رژیم‌های پیشین با حذف چند تن از سران و چهره‌های شناخته شده و دست‌نخورده گذاشتن بدنه اصلی حکومت و جلب همکاری نیروهای اسلامیست (تحت عنوان "اسلام میانه‌رو" به منظور تضمین موفقیت دو مورد قبل. مارکسیست‌ها از سال‌ها پیش و در رابطه با تحولات ایران و منطقه خاورمیانه و در تقابل با خوش‌بینی لیبرال‌ها و جمهوری‌خواهان، بارها تاکید کرده بودند که امپریالیست‌ها نمی‌توانند مبشر و پشتیبان مطالبات دموکراتیک رادیکال، سکولاریسم و حتی مدرنیسم در منطقه باشند چرا که پیشبرد اهدافشان در منطقه اساسا از طریق سازش با نیروهای اسلامیست (به تعبیر خود آن‌ها "اسلام‌گرایان میانه‌رو") که فلسفه وجودی آن‌ها در تضاد با مقولات فوق‌الذکر قرار دارد. افغانستان و عراق نمونه‌های روشنی از این واقعیت هستند.

سناریوی مطلوب و موردان نظر ما، که طبیعتا سناریویی است که کمونیست‌ها و چپ‌های انقلابی باید در این کشورها در پیش بگیرند، سناریویی است که بر اساس امکانات موجود و سطح تکامل تا کنونی این

مبارزات و نیز وزن و قدرت تاثیرگذاری کمونیست‌ها تنظیم شده باشد. از نظر ما و البته در یک تعبیر بسیار کلی و عام در حد دانسته‌های محدود ما از وضعیت کنونی در منطقه، سناریوی مطلوب و ممکن در شرایط کنونی، تاکید بر تداوم فرایند انقلابی تا رسیدن به تمام مطالبات و شکستن ستون فقرات رژیم‌های دیکتاتوری پیشین است. یعنی علاوه بر دیکتاتور، دیکتاتوری نیز باید از میان برود. بدین ترتیب مطلوب‌ترین سناریو برای کمونیست‌ها با لحاظ کردن شرایط کنونی، تثبیت، تداوم و تعمیق دستاوردهای دموکراتیک تا کنون به دست آمده و تلاش و تامین الزامات برای به میدان آوردن یک جنبش کارگری سیاسی-اجتماعی توانمند است که قادر باشد دوره‌ای جدید از رادیکالیزاسیون جنبش بر مبنای مبارزه طبقاتی ایجاد نماید. این چشم‌اندازی است که فی‌المثل امروزه جریان "سوسیالیست‌های انقلابی" در مصر به دنبال تحقق بخشیدن به آن هستند.

**پاسخ پنجم:** بر نکته مهمی انگشت گذاشتید و آن، درس‌آموزی انقلابیون و کارگران و طبقات فرودست در کشورها و مناطق گوناگون از هم‌دیگر است. البته قاعدتا و "طبق تعریف"، چنین تبادل تجاربی می‌بایست به شکلی منظم و مداوم و از طریق پیوندهای انترناسیونالیستی صورت بگیرد. از نظر ما مهم‌ترین درس این خیزش‌ها این است که بدون وجود یک جریان چپ انقلابی دارای نفوذ موثر در طبقه کارگر و سایر اقشار فرودست و تحت ستم اجتماع که متکی به یک تحلیل و دیدگاه روشن مارکسیستی از اوضاع و تحولات به جای دنباله‌روی از وقایع خودانگیخته، و متکی به استراتژی دقیق و سازمان و تشکیلات مستحکم کمونیستی باشد، کنترل و مدیریت فرایند انقلابی پس از طی مراحل خودجوش و خودانگیخته آغازین، در اختیار امپریالیست‌ها (از طریق مهره‌های بومی و بمباران رسانه‌ایشان) و یا نیروهای ارتجاعی (نیروهای اسلامیست از طیف‌های گوناگون و یا نیروهای قومی و قبیله‌ای و ...) قرار می‌گیرد که ممکن است اوضاع را به نقطه‌ای عقب‌تر از مرحله آغازین برگردانند. به همین خاطر اگر می‌خواهیم قیام‌های مردمی به بی‌راهه کشیده نشوند، باید هر چه سریع‌تر فکری به حال این مسائل بکنیم. این هشدار بود که به اعتقاد ما حوادث سال ۱۳۸۸ در ایران نیز به جنبش کمونیستی در ایران داد.

شکل مشخص انجام چنین وظیفی در شرایط کنونی به نظر ما کمک به پوست‌اندازی کامل و همه‌جانبه جنبش کمونیستی به منظور انطباق با تحولات و دگرگونی‌های اجتماعی کنونی در عین حفظ جهت‌گیری رادیکال و انقلابی است. بگذارید در توافق با رفیق سلامه کیله، مارکسیست فلسطینی، این روند را یک "رنسانس مارکسیستی" بنامیم. واقعیت است که احزاب و سازمان‌های چپ و کمونیستی در سراسر کشورهای منطقه به دوران دیگری تعلق دارند و در زمین دیگری ریشه دوانده‌اند و قادر به پاسخگویی فکری، سیاسی و سازمانی به تحولات جاری در جوامع خود نیستند. مثلا در سوریه، برخی از احزاب چپ این کشور از اسد حمایت می‌کنند و یا برخی چپ‌ها از قذافی حمایت به عمل می‌آورند. البته خوشبختانه در همه جا و به ویژه در ایران، اوضاع به این حد از وخامت نیست اما اصل مساله یعنی عدم انطباق با شرایط کنونی و بی‌تاثیر بودن ناشی از آن، با قوت و ضعف‌های متفاوت، در همه جا صادق است. این مساله در مورد سایر احزاب و جریان‌ات منطقه نیز صادق است اما باید به یاد داشت که احزاب و جریان‌ات بورژوازی نیرو و قدرت خود را اساسا نه از سیاست و سازمان و قدرت بسیج و سازماندهی اجتماعی بلکه از مولفه‌های دیگری نظیر حمایت‌های همه‌جانبه امپریالیستی کسب می‌کنند. رفیق کیله که با مسائل و مشکلات جنبش کمونیستی در جهان عرب آشنایی دارد، رنسانس مورد نظر خود را در بین چپ عرب بر چند پایه استوار می‌داند.

\* توجه به تمام ابعاد تحولات جامعه به جای تمرکز صرف بر سیاست. (بازگشت به خیابان و فعالیت و مبارزه در بین توده مردم)

\* حزب کمونیستی متکی بر طبقه کارگر و فرودستان (و نه طبقه متوسط) و مبتنی بر مبارزه طبقاتی

«چشم‌انداز انقلاب به جای افق "دموکراسی" و گذار "دموکراتیک" مورد نظر لیبرال‌ها و غرب.

«امین رهبری و آلترناتیو مطلوب برای پیشروی و تداوم انقلاب چشم‌انداز کسب و تصرف قدرت سیاسی به منظور در دست گرفتن اهرم‌ها و ابزارهای ایجاد تغییرات عمیق و انقلابی در جامعه در تمام زمینه‌ها (به جای افق تشکیل دولت دموکراتیک و یا فشار از پایین در جهت دموکراتیزه کردن دولت و یا شرکت در بازی انتخاباتی تحت کنترل مافیاهای اقتصادی)

**پاسخ ششم:** به بخش عمده‌ای از این سوال در سوال ۵ پاسخ داده شد. به اعتقاد ما خیزش‌های منطقه تا همین الان تا حدود زیادی توهومات "موج سوم دموکراسی" مورد نظر هانتینگتون و "گذار مسالمت‌آمیز به دموکراسی" که توسط کارناوال‌ها و نمایش‌های رنگی و مخملی خیابانی جریانات طرفدار غرب در کشورهای بلوک شرق سابق تقویت شده بود را از اذهان زوده و بی‌پایه بودن آن‌ها را آشکار ساخت. این خیزش‌ها نشان داده‌اند که برای تحقق مطالبات دموکراتیک، چانه‌زنی و سازش و دیالوگ با دیکتاتورهای بی‌فایده است و عقب راندن رژیم‌دیکتاتوری و تحقق همان مطالبات دموکراتیک حداقلی نیز از طریق بسیج نیرو خیابان‌ها و تقابل همه جانبه بعضاً خشونت بار با رژیم حاکم میسر است. تجربه لیبی که طی آن فعالین حقوق بشری و ان‌جی‌اویی و افراد تحصیل کرده و جوانان عادی و ... اسلحه به دست گرفتند و در قالب یک نیروی میلشیا با رژیم قذافی به ستیز برخاستند، نمونه آشکاری در این زمینه می‌باشد. البته باید اشاره کرد که به خاطر ایفای نقش آمریکا در سوریه و به ویژه در لیبی، هنوز این توهم که بدون اتکاء به امپریالیست‌ها نمی‌توان دیکتاتوری‌ها را سرنگون ساخت، به قوت خود باقی است. پاسخ دادن به سوال شما، از خلال توجه به پیش‌فرض‌های بیان شده در پاسخ سوال ۵ و پیشبرد آن در عرصه عملی میسر است و نه حل مسائل بر روی کاغذ و در عرصه نظر و سخن. اگر جنبش‌ها، خیزش‌ها و اعتراضات مردمی بخواهند از قرار گرفتن بر سر دو راهی سازش با دیکتاتوری و تکیه بر امپریالیسم اجتناب کنند، نیاز به برآوردن نیروهای انقلابی از بطن خود دارند که قادر به تامین الزامات پیش‌روی فرایند انقلابی از درون خود فرایند باشند و در هر مرحله، پاسخ‌های متناسب را تدارک ببینند و با اتکاء به نیروی توده‌ای در عملی کردن آن بکوشند. اقداماتی که می‌تواند از به راه‌انداختن یک تظاهرات ساده تا تاسیس یک میلشیا توده‌ای و کارگری برای حل و فصل تناقضات ذکر شده در سوال شما را در برگیرد.

با تشکر از رفقای نشریه آرش به خاطر انجام این مصاحبه با ما و به ویژه رفیق پرویز گرامی.

\*

**دانی که چنگ و عود چه تقریر می‌کنند**

**پنهان خورید باده که تعزیر می‌کنند**

**ناموس عشق و رونق عشاق می‌برند**

**منع جوان و سرزنش پیر می‌کنند.**

**گویند حرف عشق مگوئید و مشنوید**

**مشکل حکایتی‌ست که تقریر می‌کنند!**

حافظ

پاسخ‌های حزب کمونیست ایران، سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) و حزب کمونیست کارگری به ۶ پرسش آرش را به همان گونه که برای ما ارسال کرده‌اند، درج می‌کنیم.



## شش پرسش آرش از:

### حزب کمونیست ایران

**آرش:** خیزش‌های توده‌ای ضد حکومتی در کشورهای عربی چرا زنجیره‌ای شد؟ آیا توهم تکرار پذیر سی‌و‌پنج ساله آسان و تند آهنگ تونس، مردم این کشورها را به شوق آورد؟ اگر نه، کدام زمینه‌های مشترک و چه عواملی هم‌زمانی خیزش‌ها را اجتناب‌ناپذیر ساخت و چرا فقط در چند کشور معین؟

**ابراهیم عزیززاده:** زنجیره‌ای بودن این خیزش‌ها ریشه در شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مشابهی دارد که کشورهای عربی شمال آفریقا و خاورمیانه در آن قرار دارند. این کشورها تاریخ مشترکی دارند. در یکصد سال گذشته نیز تحولات سیاسی مهم در این کشورها با فاصله کمی تقریباً هم‌زمان اتفاق افتاده‌اند: عروج ناسیونالیسم عرب و موج مبارزات استقلال طلبانه بر علیه امپراطوری عثمانی در سالهای جنگ جهانی اول، مبارزه برای خروج از زیر سلطه کشورهای اروپائی در سالهای دهه سی میلادی این دو تحول مهم سرنوشت مشترکی را برای همه این کشورها رقم زدند. اما خروج اشغالگران خارجی از منطقه اهداف ناسیونالیسم ملیت‌انگیز عرب را برآورده نکرد و استعمارگران سابق اشکال جدیدی از سلطه خویش را بر منطقه برقرار کردند. باز در یک دوره دیگری طی سالهای دهه ۵۰ و ۶۰ میلادی شاهد موجی از کودتاهائی بودیم که از پشتیبانی مردم برخوردار بودند. کودتای ناصر در مصر به سرعت کودتاهای وجیهه‌الملله دیگری را در سراسر منطقه بدنال آورد و چند رژیم پادشاهی طی یک دوره جای خود را به رژیم‌های جمهوری دادند.

رهبران ناسیونالیست عرب به مردم این منطقه وعده دادند که استقلال سیاسی و اقتصادی کشورهايشان، عدالت اجتماعی هم بدنال خواهد داشت و بر این اساس برای مدتی این جریان تسلط سیاسی خود را بر افکار عمومی مردم کشورهای عربی حفظ کرد. اما این جریان نتوانست به وعده‌های خود عمل کند و به تدریج از مردم کشورهايشان بیگانه شدند. آنها نه توانستند توسعه اقتصادی این کشورها را تامین کنند، نه توانستند وضعیت فلاکت‌بار زندگی اکثریت مردم این کشورها را بهبود بخشند و نه توانستند در نه در

مقابل تحقیر و ستمگری اسرائیل بر مردم فلسطین مقاومت کنند و نه حتی در کشورهای خط مقدم جبهه توانستند به اشغال سرزمینهایشان توسط اسرائیل پایان دهند.

سپس احزاب طرفدار اتحاد شوروی بعنوان جریان اپوزیسیون وارد صحنه شدند و کوشیدند تا خلاء ناشی از از انزوای ناسیونالیسم عرب را در این جوامع پر کنند. آنها هم بنا به دلایل متعدد واز جمله تبدیل شدن به زائده سیاست خارجی اتحاد شوروی از انجام اینکار ناتوان ماندند. هر کدام چند سالی بر صحنه سیاسی این کشورها به عنوان اپوزیسیون نیرومند ظاهر شدند و به تدریج صحنه را ترک نمودند و با فروپاشی اتحاد شوروی تماما حاشیه ای شدند. اما در عرصه زندگی اجتماعی فاصله طبقاتی در این کشورها عمیق و عمیق تر شد و زمینه نارضایتی عمومی گسترش یافت. در پاسخ به شرایط جدید اسلام میانه رو و بدنبال آن اسلام بنیادگرای تند رو به جلو صحنه آمدند و نقش اپوزیسیون اصلی را در کشورهای مختلف برعهده گرفتند. اما آنها نیز چه بعنوان اپوزیسیون افراطی و چه بعنوان جریان میانه رو سهم در قدرت به دلیل آنکه نتوانستند هیچ راهی برای بهبود شرایط زندگی مردم عرضه کنند، به تدریج آنها هم در همه این کشورها حاشیه ای شدند.

در دوره جنگ سرد و رقابتهای دو بلوک شرق و غرب بر سر حفظ و گسترش مناطق نفوذ خود در جهان، بخش بزرگی از دولتهای این منطقه بدلیل حمایت آمریکا از اسرائیل به سمت اتحاد شوروی متمایل شدند. الگوی اقتصادی رژیم هائی که با کودتا به قدرت رسیده بودند نوعی سرمایه داری دولتی الهام گرفته از سرمایه داری دولتی در اتحاد شوروی بود. با تفوق آمریکا در دوران جدالهای جنگ سرد و فروپاشی اتحاد شوروی این کشورها به جز یکی دو مورد استثناء سیستم اقتصادی خود را بر پایه نظام سرمایه داری بازار آزاد قرار دادند. متعاقب آن الگوهای سیاست اقتصادی نئولیبرالیستی به همه این کشورها تحمیل شد.

روندهائی که به اختصار به آنها اشاره کردم، تقریبا در همه کشورهای شمال آفریقا و خاورمیانه بطور همزمان جریان داشته اند و این تاریخ و این سرنوشت مشترک را شکل داده اند. بحران اخیر هم که ریشه در سیه روزی و فلاکت اقتصادی مشترک اکثریت مردم این کشورها دارد نمیتوانست زنجیره ای نباشد و به سرعت به همه منطقه گسترش نیابد.

امروز هم بر خلاف آنچه که در رسانه های غربی در مورد آن قلم فرسائی میکنند، بروز خیزش های مردمی اخیر در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا بدلیل لیبرالیته شدن ساختار سیاسی حاکم در این کشورها نبود بلکه آنچه که اتفاق افتاد و آنچه که در این کشورها در جریان است بازتاب مستقیم سیاستهای اقتصادی تحمیلی از جانب مراکز مالی بین المللی است. بعنوان نمونه، همه این کشورها به سیستم بانکی بین المللی بدهکار هستند. دولتهای پیشرفته سرمایه داری برای اینکه بتوانند بدهی خود را از این کشورها وصول کنند، دولتها را تحت فشار گذاشتند که بودجه سالانه را کاهش دهند و خدمات اجتماعی را به نازلترین حد ممکن برسانند. تا بتوانند از طریق صرفه جویی تعهدات خود را نسبت به بانک جهانی انجام دهند. رکود اقتصادی، افزایش بیکاری، عمیق شدن شکافهای طبقاتی، گسترش فساد مالی و فقر و فلاکت توده های کارگر و تهیدست این جوامع از نتایج عملی سیاستهای اقتصادی نئولیبرالی بودند که به این کشورها تحمیل میشدند. در شرایطی که اجرای این سیاستها توان هر گونه رفرم اقتصادی را از آنها سلب کرده بود، دولتهای حاکم برای حفظ قدرت خود به تنها راه حل در دسترس که تشدید بندهای دیکتاتوری است متوسل شدند.

کارگران و زحمتکشان تونس و مصر و دیگر کشورهای شمال آفریقا و خاورمیانه که تحت شرایط غیر بحرانی نیز از نازلترین سطح معیشت برخوردار بودند و به وحشیانه ترین شیوه استثمار می شدند، در شرایط تشدید بحران جهانی سرمایه داری زندگی و معیشت شان مورد تعرض مضاعف قرار گرفته بود. رژیم های حاکم در این کشورها که در اوج رونق سرمایه داری هم تنها با اتکا به سرکوب و دیکتاتوری عریان سودآوری سرمایه را تأمین کرده اند اینبار با یورش وسیع به سطح معیشت کارگران و زحمتکشان و تحمیل ابعاد جدید فقر و فلاکت بر آنان، کارد را به استخوان می رسانند و کارگران و زحمتکشان این جوامع را به مصاف بر سر مرگ و

زندگی می کشانند. در کشوری مانند مصر بیش از ۴۰٪ مردم زیر خط فقر بسر می برند و ۲۰ میلیون نفر از جمعیت آن با درآمدی برابر دو دلار در روز زندگی را می گذرانند، چهار میلیون نفر بی سرپناه شب را در قبرستانها و در خرابه ها به روز می رسانند.

این کشورها حلقه های ضعیف سیستم سرمایه داری جهانی هستند، از اینرو پیامدهای بحران اقتصادی در کشورهای سرمایه داری پیشرفته برای مردم این کشور بمراتب مصیبت بارتر بود و چنین شرایطی است که موجبات شعله ور شدن خشم توده ها و خیزش های عظیم انقلابی را فراهم می آورد. واقعیت این است که علیرغم شعارهای مقطعی مردم در خیابانها و علیرغم اشکال مختلف بروز اجتماعی این خیزش ها، این اعتراضات، در محتوای واقعی خود ضد سرمایه داری هستند. اما از آنجا که توده های مردم در این کشورها علت محرومیت خود را در تداوم حاکمیت دیکتاتورهای فاسدی می بینند که برای چند دهه با اتکا به سرکوب خونین به غارت و چپاول مردم پرداخته اند، بطور طبیعی و در گام اول به زیر کشیدن و سرنگونی این دیکتاتورها را در دستور مبارزه خود قرار می دهند.

بسیاری از تحلیلگران سیاسی حتی در کشورهای غربی هم تردیدی نداشتند در اینکه فشارهای بانک جهانی و دیگر مراکز مالی بین المللی برای تحمیل سیاستهای نئولیبرالیستی به کشورهای پیرامونی واکنشیهای اعتراضی مردم را بدنبال خواهد داشت. اما آنها با توجه به شناختی که از موقعیت اپوزیسیون این کشورها داشتند و با توجه به اعتمادی که به توان سرکوب دولتهای حاکم داشتند تصور میکردند که نهایتا دولتها قادر خواهند بود مردم را به پیروی از این سیاستها عادت دهند و به تسلیم بکشانند. اما تجربه نشان داد که اگر مردم متحدتوان واقعی خود را به میدان بیاورند از سیستم دیکتاتوری و سرکوب و خفقان رژیم های حاکم کار زیادی ساخته نیست.

**آرش:** آیا زنجیره ای خیزش ها در جهان عرب، فقط مجموعه ای از چند حادثه ای سیاسی است یا یک رخداد تاریخی؟ به عبارت دیگر صرفنظر از نتایج سیاسی و اجتماعی کوتاه مدت آن ها در هر یک از این کشورها، آیا روند بازگشت ناپذیری در منطقه اتفاق افتاده و حرکت عمومی ناگزیری آغاز شده است؛ همچنان که پنجاه سال پیش در همین کشورها با کودتاهای ضد استعماری ورقی تاریخی برگشت؟

**ابراهیم عزیزاده:** آنچه که در سطح توده های مردم در جریان است به هر نتیجه ای منجر شود تا همین جا بیداری اجتماعی باشکوهی است. مردم از زیر بار با تحقیر دهها ساله ای که از سوی دیکتاتورهای فاسد بر آنها رواداشته میشد کمر راست کرده اند. ابعاد رویدادها و گستردگی اجتماعی آنها، منطقه ژئوپولیتیک حساس خاورمیانه و شمال آفریقا، شرایط سیاسی جهانی خاصی که این رویدادها در آن جریان دارد، اینها همگی به ما میگویند که یک نقطه عطف تاریخی در شرف تکوین است. اهمیت این تحولات بمراتب از تحولات دوره ای که طی آن استعمارگران خارجی از این کشورها رانده شدند و از دوره ای که ناسیونالیستهای میلیتانت عرب با کودتاهای پی در پی کنترل سیاسی در این کشورها را بدست گرفتند، بیشتر است. در ضرب اول مقاومت مذبحخانه دیکتاتورها درهم شکست و درهم شکسته خواهد شد. آنچه که قابل توجه است رویدادها و تحولات بعدی است. در این مرحله دو جبهه در برابر هم بسوی صف آرائی سرنوشت سازی میروند، جبهه مردم به پاخاسته ای که اکثریت قاطع آنها را کارگران و زحمتکشان و جوانان بیکار و مردم تهیدست تشکیل میدهند و البته فعلا فاقد تشکل و رهبری منسجمی هستند و جبهه امپریالیستها و سرمایه داران محلی و نهادهای و سیستمهایشان که دست اندر کار برنامه ریزی برای حفظ موقعیت و تأمین منافعیشان در شرایط جدید هستند.

شواهد تا کنونی نشان میدهد مردمی که پژواک صدای انقلاب خود را در سرتاسر منطقه شنیده اند، به تعویض ساده رئیس و چند مهره رژیم به مثابه نتیجه نهایی انقلاب شان رضایت نخواهند داد. اگر بپذیریم که خیزش های انقلابی مردم در این کشورها علیه بی عدالتی اجتماعی بود. نه این بی عدالتی با سقوط دیکتاتورها پایان یافته است و نه حاکمان جدید راهی برای تخفیف از آن پیش رو دارند. شواهد حاکی از آن است که موج دوم

خستگی و در نبود یک آلترناتیو رادیکال و انقلابی، به شرایطی که حاکمان جدید و دولت‌های امپریالیستی تدارک دیده اند رضایت دهند و به خانه هایشان برگردند. کار آگاهانه و سازمانگرا در میان طبقه کارگر در این مرحله نقش حیاتی در خنثی کردن این خطر خواهد داشت.

در جبهه مقابل آمریکا و رقبای غربی او، احزاب و جریانات سیاسی هم پیمان غرب در این کشورها و طبقه سرمایه دار صف بسته اند. آمریکا و دیگر دولت های غربی از همان روزهای نخست قیام مردم کشورهای شمال آفریقا و خاورمیانه در برخورد به قیام های مردمی سیاست دوگانه ای را در پیش گرفتند. در ابتدا بسیار محتاطانه جهت گیری کردند تا هنگامی که از سقوط دیکتاتورهای مطمئن نشده بودند، به حمایت از آنها ادامه می دادند. اما پس از آنکه دریافتند که رفتن آنها حتمی است به آنها پشت کردند و ریاکارانه جا خالی دادند و خود را در جبهه مردم جا زدند.

این رسم همیشگی دولت آمریکا است که تا وقتی که دیکتاتورها در خدمت هستند و منافعی را تامین می کنند، از جنایات آنان چشم پپوشد. در نمونه عراق دیدیم که بمباران شیمیائی یک شهر و کشتار جمعی دهها هزار نفر از مردم کرد را که جلو چشمان آنها جریان داشت کتمان کردند، تنها وقتی که سرکشی های صدام منافع آنها را به مخاطره انداخت در برابرش ایستادند. امروز هم که می بیند به همت مبارزات انقلابی مردم تاریخ مصرف این دیکتاتورها به سر رسیده است خود را در کنار مردم جا می زند و تحت عنوان دخالتهای بشردوستانه دست اندر کار آماده سازی آلترناتیو مورد نظر خود هستند. مسلما باوجود منافع حیاتی امپریالیستی در این منطقه از لحاظ این دخالتها نیز مخاطراتی آینده انقلاب مردم را تهدید میکند. دولت‌های امپریالیستی به آسانی از منافع خود در این منطقه نخواهند گذشت. خاورمیانه بدلیل وجود ذخایر عظیم نفتی، به دلیل موقعیت استثنائی جغرافیای سیاسی، به دلیل تداوم استمرگی دولت اسرائیل بر علیه مردم فلسطین، به دلیل حضور نظامی وسیع آمریکا، در شرایط قبل از رویدادهای اخیر هم بحرانی ترین منطقه جهان بوده است. وجود مناطق بحرانی نظیر ایران، پاکستان و افغانستان در جوار منطقه خاورمیانه بر حساسیت این منطقه بازم افزوده است. از اینرو تنها با یک استراتژی روشن سوسیالیستی که مقبولیت اجتماعی یافته باشد میتوان این مبارزات را به نتایج مطلوب اکثریت مردم این کشورها رساند.

**آرش:** آیا این جنبش های زنجیره ای که همچون واگن های متعدد قطار همزمان به راه افتاده اند، در ساختارهای سیاسی و نظامی و بافت های اجتماعی کم و بیش متفاوت، می توانند به حرکت با هم ادامه دهند و سرنوشت یکسانی (اعم از پیروزی یا شکست) بیابند؟

**ابراهیم عزیزاده:** علیرغم وجود ویژگیهایی در هر کدام از این کشورها در مجموع مردم منطقه در شرایط اقتصادی و اجتماعی مشابهی قرار دارند و مضافا مبارزات انقلابی این دوره این مردم همسرنوشت را بیش از پیش به هم نزدیک کرده است. اما این کشورها را در واقع به سه دسته میتوان تقسیم کرد:

دسته اول کشورهایی هستند که دولت‌های غربی از سالها پیش حضور مستمری در دستگاههای نظامی و سیاسی دولتهایشان داشته اند و دستشان برای انجام مانورهای فریبکارانه به منظور آماده کردن جانشین برای دیکتاتورهای مخلوع باز است. نمونه های مصر و تونس و مراکش و اردن و تا حدودی یمن و عراق از این دسته هستند. دسته دوم کشورهای نظیر لیبی و سوریه هستند که آمریکا و غرب برای آماده کردن بدیل مورد نظرشان به ایجاد زمینه و به زمان نیاز دارند و با سوق دادن خیزش مردم به سمت نبرد های مسلحانه دخالت نظامی خود را فراهم میکنند. دسته سوم کشورهای هستند که نیروی کار خود را اساسا از مردم مهاجر تامین میکنند و با اتکائ به ثروتهای کلان نفتی و استثمار نیروی کار ارزان مهاجرین حکومت میکنند. عربستان سعودی و امارات متحده عربی هم از این دسته هستند و فعلا خارج از دایره این شرایط ویژه قرار گرفته اند.

در گام نخست با برکناری دیکتاتورها، جانشینان مطلوب آمریکا و دولت‌های غربی بر سر کار خواهند آمد، اما دولت اینها هم مستعجل خواهد بود، زیرا قادر نخواهند بود به نیازهایی که مردم به خاطر آن قیام کرده اند پاسخ



خیزشهای انقلابی در این کشورها در راه و در مسیری قرار گرفته است که ارتش و حکومت های متکی به ارتش و حمایت های نظامی خارجی، نه توان سرکوب آن را دارند و نه قادر به پاسخگویی به نیازهای آن هستند. از اینرو بحران سیاسی در این کشورها نه تنها با سقوط دیکتاتورها فروکش نخواهد کرد بلکه این جوامع در آغاز راهی هستند که امید می رود سرانجام چهره سیاسی و اجتماعی این منطقه را دگرگون کند. پس از سقوط دیکتاتورها خیزش های مردم جز با سرکوب های خونین از نوع آنچه که در سالهای دهه ۶۰ شمسی در ایران اتفاق افتاد نمیتواند فرونشاند و انجام چنین سرکوبی در این دوره در توان هیچ کدام از جناحهای بورژوائی مدعی قدرت نیست. البته رژیم های جدید اصلاحات نیم بند و ناپایداری را انجام خواهند داد، اما اصلاحات نیم بند که هیچ ضمانتی هم برای دوام آن وجود ندارد، مردم را راضی نخواهد کرد و مردم بپاخاسته در این کشورها اهداف و خواسته های خود را به خواهند گرفت.

کامیاب، با ناکام، مبارزات انقلابی، مانند هر دوره و هر جای دیگر، در گره ماهیت مرکزی رهبری، کننده ای خواهد بود که سرانجام در متن این مبارزات شکل خواهد گرفت. بدین معنی نتیجه نهائی این مبارزات به شکل گرفتن یک رهبری پیشرو و رادیکال و نهایتا تفوق افق سوسیالیستی بر افقهای لیبرالی و لیبرال مذهبی در این مبارزات گره خورده است. این رهبری میتواند در تداوم این مبارزات شکل بگیرد.

آنچه تاکنون اهمیت دارد این واقعیت است که مردم در این کشورها در متن همبستگی دست آوردهای اولیه اعتماد به نفس خود را باز یافته اند و نیروی خود را باور کرده اند. آنان دیگر آن مردمی نیستند که با تحقیر حاکمان فاسد خود را بدوش بکشند. بدایر سیاسی و اجتماعی و آگاهی و تجربه ای که در متن این مبارزات کسب شده است و مهیج شده، دستمایه گذار به مراحل بعدی است. مردم از پیروزی های قدم به قدم خود نیرو و درس خواهند گرفت.

اگر این مردم در متن این مبارزه ای که در جریان است متشکل شوند و ستاد رهبری کننده رادیکال خود را بدست بیاورند، اگر اپوزسیون لیبرال بورژوائی نتواند ضرب حرکت انقلابی مردم را بگیرد و سر خورده و مایوس به خانه هایشان بازمان گرداند، این مبارزات تا کسب پیروزیهای بزرگ که سیمای سیاسی کل این منطقه حساس جهان را تغییر خواهد داد، ادامه می یابد. امیدواری در این زمینه پایه مادی واقعی دارد.

طی سالها حکومت سرکوب و خفقان در این کشورها در حالیکه نیروهای اسلامی اپوزسیون، اجازه فعالیت‌های معینی را داشته اند در همانحال اتحادیه های مستقل کارگری، کمونیستها و نیروهای پیشرو و رادیکال همواره تحت فشار شدید و تعقیب بوده اند و به همین دلیل هنوز آمادگی لازم را برای قرار گرفتن در راس مبارزات انقلابی مردم پیدا نکرده اند. اگر این خلاء پر نشود البته این خطر وجود دارد که مردم به تدریج خسته شوند و بعد از چند سال کشمکش به آنچه که کسب شده است قناعت کنند و بر متن این



آنها با دخالت‌های خود هر رژیم را هم بر سرکار بیاورند، نهایتاً در برابر این پرسش قرار خواهند گرفت که برای بهبود شرایط اقتصادی زندگی کارگران و اقشار تهیدست و محروم جامعه چه خواهند کرد؟ در این زمینه بورژوازی حاکم قادر به هیچ معجزه‌ای نیست. آنها در بهترین حالت میتوانند آنهم برای مدتی فساد مالی و اداری را تخفیف دهند و یا از بین ببرند. نه لیبرال‌های سکولار داخلی و نه گروه‌های اسلامی برای اداره اقتصاد این کشورها پاسخ روشنی ندارند.

جریان‌های اسلامی نیز چه به مثابه اپوزیسیون و چه به مثابه نیروی در قدرت نه تنها نتوانستند به نیازهای واقعی مردم این کشورها پاسخ بدهند بلکه هر جا دستی در قدرت داشته اند این جوامع را به قهقرا برده اند و پاسخی نیز برای حل بحران کنونی ندارند و اکثریت مردم این را دریافته اند و به همین دلیل است که کسی حرکت‌های اخیر را جریانی اسلامی حصلت نمائی نمیکند. نه راه حل مورد نظر آمریکا و غرب، نه آلترناتیو‌های جریان‌های ناسیونالیست و لیبرال طرفدار غرب و نه راهکارهای جریان اسلام میانه رو هیچکدام به دلیل پایبندی آنان به حفظ مناسبات اقتصادی موجود از امکان و پایه مادی برای حل بحران کنونی برخوردار نیستند. در شرایط کنونی این روند‌ها در خلاء نبود یک جنبش متشکل کارگری و سوسیالیستی تنها با اتکا به عقب راندن مبارزات توده‌های مردم بپاخواسته و به شکست کشاندن انقلاب نیمه تمام آنها، در همدستی با نیروهای سرکوبگر می‌توانند آلترناتیو‌های خود را به مردم تحمیل کنند.

با توجه به ریشه‌های تحولات انقلابی در این کشورها، نه راه حل‌های بورژوا امپریالیستی مبنی بر لیبرالیته کرده ساختارهای حاکمیت سیاسی و پیگیری برنامه‌های اقتصادی نئولیبرالی که هم اکنون دولت آمریکا به کمک شبه کودتای ارتش در مصر به دنبال اجرای آن است، نه جریان‌های ناسیونالیسم و لیبرال عرب طرفدار غرب که با تعدیلاتی در ساختار سیاسی در تلاش برای کنترل بحران هستند و نه جریان اسلام میانه رو که با لیبرالیته کرده اهداف و استراتژی‌های سیاسی خود در پی انطباق خود با منافع قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی است، هیچکدام قادر به حل ریشه‌ای بحران که همانا ایجاد تحول در مناسبات اقتصاد سرمایه داری است نیستند. جریان‌های میانه رو اسلامی با نگاه به تجربه ترکیه در تلاش هستند توجه غرب و بویژه آمریکا را به طرف خود جلب کنند و نشان دهند که با به قدرت رسیدن آنها نه منافع اقتصادی آمریکا در کشورهاشان به مخاطره می‌افتد و نه سیاست‌های تندروانه‌ای در قبال اسرائیل در پیش گرفته خواهد شد. دولت آمریکا هم در مقایسه با لیبرال‌های غیر مذهبی که بی کفایتی سیاسی آنها را آشکارا می‌بیند، در وجود جریان‌های میانه رو اسلامی ظرفیت‌های بیشتری برای کنترل خیزش‌های مردمی را می‌بیند و نگران اسلامی بودن آنها نیست. از نظر آمریکا دولت محصول این جریان‌ها را همانقدر میتوان اسلامی نامید که دولت فعلی ترکیه را.

از اینرو شواهد نشان میدهند که جریان‌های میانه رو اسلامی به بهترین هم پیمانان آمریکا در منطقه تبدیل خواهند شد. آنها نه تنها منافع آمریکا را

دهند. دولت‌های امپریالیستی نه قادر هستند لگوی اقتصادی موفق‌تری پیش پای متحدین جدید خود در این کشورها قرار دهند و نه خود به دلیل بحران اقتصادی دامنگیرشان در موقعیتی هستند تا برای انجام فرم‌هایی به این دولتها کمک کنند. آمریکا و دیگر قدرتهای بزرگ حتی هرگز به دنبال دموکراسی هم در خاورمیانه نبوده‌اند و امروز هم هدف آنها به هیچ وجه دموکراتیزه کردن فضای سیاسی این کشورها نیست. دولت آمریکا سالیانه ۳ میلیارد دلار کمک نظامی مستقیم جهت بقای رژیم حسنی مبارک هزینه میکند، هنوز هم پیمان رژیم عربستان سعودی است که جلادان رسمی، انسانها را با شمشیر گردن می‌زنند و به زنان حتی اجازه رانندگی نمیدهند. گرچه تحولات سیاسی بعدی در هر کدام از کشورهای این منطقه بر تغییر توازن قوا به نفع جبهه مردم تاثیر خواهد داشت اما در این میان تحولات آتی در کشور مصر نقشی به مراتب تعیین کننده‌ای در تغییر معادلات سیاسی منطقه خواهد داشت. مصر کشوری است با حدود ۸۰ میلیون جمعیت، موقعیت ویژه‌ای در میان کشورهای عربی دارد و معمولاً پیشقراول تغییرات عمده در منطقه بوده است. مصر در واقع الهام بخش و قبله‌گاه ناسیونالیسم عرب بوده است، جریان‌های اسلامی اساساً در این کشور پا گرفته‌اند. رهبران حرکت‌های اسلامی بیشترشان تحصیل‌کردگان دانشگاه‌های قاهره هستند. بعلاوه طبقه کارگر و نیروهای چپ و رادیکال در این کشور که طی سال‌های طولانی دیکتاتوری ضدکارگری و ضدکمونیستی مجال رشد و تحکیم صفوف خود را نداشته‌اند اکنون و در شرایط جدید اعتماد به نفس خود را باز یافته‌اند و در سقوط دیکتاتور نقش تعیین کننده‌ای ایفا کردند.

فصل مشترکی که این کشورها را به سوی سرنوشت مشترک سوق میدهد این است که هیچکدام از گرایش‌ها و جریان‌های بورژوازی موجود در این جامعه، هیچ برنامه‌ای علیه فقر و نابرابری‌های حاد اقتصادی و اجتماعی که مردم را به جان آورده است ندارند. پاسخ درست به این نیاز تنها در نزد گرایش‌های چپ و رادیکال موجود است که چشم به تغییر روابط مالکانه موجود دارند. فلاکت اقتصادی در این کشورها پاسخ سرمایه دارانه ندارد. با توجه به همه اینها شواهد نشان میدهد که ادامه انقلاب در مصر لگوی مردم در کشورهای دیگر قرار خواهد گرفت و هر تحولی در مصر به فاصله اندکی بازتاب گسترده منطقه‌ای خواهد داشت.

**آرش:** دسته‌ای از حکومتیان ایران ناخشنود از این واقعیت کنونی که مردمان عرب اسلامگرا و خواستار حکومت اسلامی نیستند و هم چنین به بهانه‌های کوناگون از جمله مداخله‌گری دولت‌های غربی، آن‌ها را ساخته و پرداخته‌غرب و اسرائیل قلمداد می‌کنند و دسته دیگر از آن‌ها، به این امید که جریان‌های اسلامگرا در این جنبش‌ها تقویت شده و رهبری آن‌ها را به دست بیاورند، ادعا می‌کنند که آن‌ها در پی چیزی جز "بیداری اسلامی" در منطقه و رسیدن امواج انقلاب اسلامی ایران به سواحل آبی و خاکی این کشورها نیستند. با توجه به مجموعه شرایط حاکم بر این جنبش‌ها و ظرفیت‌های متناقض موجود، به خصوص وضعیت رهبری این جنبش‌ها و مداخله‌گری خارجی، شانس استقرار یک رژیم سیاسی - اقتصادی دمکراتیک و یا ریسک عقیم شدن آن‌ها با مداخلات امپریالیستی و یا حتی چشم انداز تکوین رژیم اسلامی چقدر است؟

**ابراهیم علیزاده:** اینکه اسلامگرایی انگیزه این خیزش‌ها نیست یک واقعیت قابل مشاهده است. آنچه در این منطقه جریان دارد، حرکتی اصیل، عدالت خواهانه و توده‌گیر است. بازتاب شرایط دشوار زندگی اقتصادی و اجتماعی و فوران خشم فروخورفته مردمی است که عزم خود را جزم کرده‌اند که شرایط زندگی خود را دگرگون کنند. آنها بدنبال وعده بهشت موعود خیالی نیستند، بلکه بدنبال دست یافتن به زندگی بهتری در همین جهان مادی هستند. این حرکت‌ها ساخته و پرداخته هیچ دست بیگانه‌ای نیست، بلکه یک انفجار اجتماعی است که هنوز رهبری منسجمی هم ندارد. گرایش‌های سیاسی موجود در این کشورها هرکدام در تلاش هستند جای پائی در آن پیداکنند. دولت آمریکا و دیگر دولتهای امپریالیستی تلاش میکنند جلو تداوم این انقلابات و شکل‌گیری رهبری رادیکال و پیشرو در آنرا بگیرند. اما

زیر سوال نخواهند برد، بلکه دقیقاً همه راه کارهای سیاسی، اقتصادی و دیپلماتیک پیشنهادی آمریکا را در اداره آینده کشور تعقیب خواهند کرد. آنها هم چنین باندازه کافی ضد کمونیست نیز هستند و این خصوصیتشان هم برای روبرو شدن با تحولات بعدی بشدت مورد نیاز خواهد بود.

**آرش:** اگر در تونس و مصر نیروهای امنیتی و ارتش بجای تداوم و تعمیق سرکوب، با اتخاذ تاکتیک تحجیب مردم و قربانی کردن بن علی و مبارک، به مهار جنبش برآمدند و نظام را از گزند گسترش و تعمیق حرکت مردمی حفظ کردند، به نظر می‌رسد که حاکمان لیبی و سوریه و یمن الگوی خامنه‌ای- احمدی نژاد را سرمشق قرار داده اند. این که حاکمان از جنبش‌های کشورهای دیگر درس می‌گیرند، جنبش‌های آزادی خواه و برابری طلب ایران و عرب در همین مسیری که تا به حال طی کرده اند، چه آموزه‌هایی برای یکدیگر دارند؟

**ابراهیم علیزاده:** تجربه لیبی (و احتمالاً متعاقباً تجربه سوریه) نشان دادند که دخالت نظامی متحدین غربی که تحت پوشش فریبکارانه دفاع از مردم قیام کننده صورت می‌گیرد در واقع هدفی جز خاموش ساختن شعله‌های قیام حق طلبانه مردم ندارد. هدف این دخالت، تحمیل رژیم بی‌مردم است که بتواند در شرایط جدید مصالح کشورهای امپریالیستی را حفظ کند. هرگونه دلخوش کردن به دخالت نظامی آمریکا و دیگران، به معنی فروکش کردن شور مبارزاتی و کاهش اعتماد به نفس مردم است. چنین وضعیتی راه را برای به قدرت رسیدن استثمارگران و ستمگران جدیدی که خود را با منافع دولت‌های امپریالیستی هماهنگ ساخته اند، هموار خواهد کرد.

دخالت نظامی دولت‌های غربی با هر توجیهی صورت بگیرد مانند سمی است که بر پیکر مبارزه عادلانه مردم این کشور علیه دیکتاتوری تزریق می‌شود. این نخستین و مهمترین درس از نمونه لیبی است. شواهد نشان می‌دهد که در کشور سوریه هم این بار با محوریت دولت ترکیه در تدارک اجرای سناریو مشابهی هستند تا نگذارند رژیم حاکم در این کشور در تداوم قیام کنونی مردم سوریه سرنگون شود. نمونه لیبی نشان داد که از این طریق حتی نمیتوان جان شهروندان بیشتری را هم نجات داد.

درس دیگری که میتوان گرفت این است که چنانچه در جریان تداوم مبارزات حق طلبانه کارگران و مردم محروم و بپاخاسته نتوانند سازمان و رهبری خود را بوجود بیاورند، دولتهای غربی و دشمنان انقلاب در این کشورها بدیل خود را تحمیل خواهند کرد. ملزومات شکل گرفتن رهبری رادیکال و سوسیالیست در این جنبشها وجود دارد. اما این رهبری تنها از طریق اتکاء به نیروی اجتماعی طبقه کارگر و حضور فعال در متن این مبارزات بوجود خواهد آمد.

**آرش:** برخی می‌گویند این جنبش‌های تاکنون مسالمت آمیز، وقتی بی‌رحمانه به خاک و خون کشیده می‌شوند، بدون دخالتگری نظامی خارجی چطور می‌توانند بر حکومت‌های تا دندان مسلح و انعطاف ناپذیری مثل حکومت‌های قذافی و اسد و عبدالله صالح غلبه کنند؟ آیا به راستی جز تسلیم به این حکومت‌ها و یا طلب مداخله نظامی خارجی، راه دیگری برای پیشرفت این جنبش‌ها وجود ندارد؟

**ابراهیم علیزاده:** دستگاه‌های تبلیغاتی غرب هرگز نخواهند تصویر واقعی از مبارزات و خیزشهای انقلابی اخیر ارائه دهند. کانالهای تلویزیونی مدام به دنبال صحنه‌های پر تب و تاب جنگ و گریزهای خیابانی هستند و چشمشان را بر روی واقعیت‌های تعیین کننده دیگری که در پشت این صحنه‌ها در جریان است می‌بندند. بعنوان مثال آنچه که در مصر کمر رژیم مبارک را شکست، تجمع اعتراضی مردم در میدان تحریر قاهره نبود. اعتصابات کارگری در همه عرصه‌ها طی روزهایی که بخشهایی از مردم در این میدان جمع شده بودند، رژیم حاکم را فلج کرده بود: در تونس فراخوان اعتصاب عمومی اتحادیه کارگران تونس بود که رژیم حاکم را در آستانه سقوط قرار داد.

در جبهه مبارزه مردم هم به تدریج تاکتیک‌های مبارزاتی جدید و کم هزینه تری در شرف شکل گیری هستند. در نمونه مصر هزاران نفر از کارگران کانال سوئز که رگ حیاتی اقتصاد مصر است دست به اعتصاب زده آرش شماره‌ی ۱۰۷

بودند. کارگران شرکت‌های هوایی و حمل و نقل شهری، کارگران پالایشگاه‌ها، صنایع فولاد، پنبه و آلومینیوم و بسیاری از مراکز دیگر به اعتصاب عمومی پیوسته بودند. اگر چه رسانه‌های غربی توجه خود را اساساً بر رویدادهای میدان تحریر متمرکز کرده بودند اما دولت و فرماندهان نظامی و مشاورین اوپاما و سارکوزی و دیگران می‌دانستند که روند تعمیق انقلاب مصر آغاز شده است. آنان می‌دانستند که با ادامه انقلاب، انبوه مردمی که در میدان تحریر و در تیررس نیروهای امنیتی و نظامی قرار دارند، با گذشت زمان متشکل خواهند شد و در مکان‌های کار و زندگی خود قدم به قدم به شرایط قیام همه جانبه و وارد آوردن ضربه نهایی بر پیکر نظام حاکم نزدیک می‌شوند.

وحشت از تکوین چنین شرایطی بود که فرماندهان ارتش و سناریو پردازان غربی آنان را ناچار کرد کنار گذاشتن حسنی مبارک را به مردم عرضه کنند تا آنان را از ادامه و تعمیق انقلاب شان باز بدارند. گرچه آنان به کمک رسانه‌های جمعی تحت کنترل خود تلاش می‌کردند که همه انقلاب مصر را در تجمع میدان آزادی خلاصه کنند و با نمایش حضور تانک‌های ارتش در میان مردم، ماهیت واقعی این ابزار تداوم سلطه دیکتاتوری و دفاع از نظام استثمارگر حاکم را پوشیده بدارند، اما خود در دنیای واقعی می‌دیدند که در گرماگرم نمایش "وحدت ارتش و مردم"، چگونه هزاران زاغه نشین در بندر سوئز در اعتراض به نداشتن سرپناهی برای خود مقر دولت در این شهر را به آتش کشیدند و دهها هزار کارگر با دست از کار کشیدن هماهنگ خود پایه‌های نظام حاکم را به لرزه در آوردند.

طبقه متوسط ناراضی در آکسیون میدان تحریر نقش چشمگیرتری داشت و بنگاههای تبلیغاتی جهانی بر روی اجتماع مردم در میدان تحریر متمرکز شده بودند، اما در واقع ستونهای انقلاب در مراکز کارگری و در اعتصاب عمومی برپا شده بودند و این جاهانی که برای دوربینهای تلویزیونی زرق و برقی نداشتند.

واقعیت این است که یکی از عوارض عدم حضور رهبری رادیکال و پیشرو و سوسیالیست در راس این جنبشها، سوق پیدا کردن خود به خودی آنها در مسیرهای پر تلفات است. اگر یک رهبری داهیهانه از این نوع وجود میداشت، نه اجازه میداد بهانه‌ای برای مداخله بدست دولتهای غربی بیفتد و نه چنین مسیر دردناکی را بپیماید. راههای متعددی برای فرسوده کردن و سرانجام بزانو در آوردن دیکتاتورها وجود دارد. اعتصابات عمومی، اعتصابات کارگری، نافرمانی‌های مدنی، کار در میان سربازان و نیروهای مسلح و آماده ساختن آنها برای سرپیچی از دستورات فرماندهان و تشویق آنها به ترک پادگانها و پیوستنشان به صفوف مردم، شکل دادن به شوراها و مردمی بعنوان نهادهای حاکمیت مردم از پائین در مکانهای کار و زندگی و کنترل عملی امور زندگی روزمره نمونه‌هایی از تاکتیک‌های مبارزاتی هستند که دست و بال نیروهای سرکوب در مقابل آنها تا حدود زیادی بسته است.

\*

.....

**در مرگ خویش نمردن  
وز خون خویش فواره‌وار سر بدر آوردن،  
آئین توست بی شک  
که ما راهیان عشق  
آن را هزار باره  
به میراث برده‌ایم.  
حسین اقدامی (صدراپی)**

تظاهرات و پیوستن یکی به دیگری بی تاثیر نیستند؛ اما عامل اصلی خیزش مردم برای عدالت خواهی و دموکراسی خواهی از اعماق درون این جوامع سرچشمه می‌گیرد. فساد اقتصادی و اداری، بیماری مزمن تورم، گرانی و بیکاری، وجود انواع تبعیض‌ها و جمعیت عظیم زیر خط فقر، اختلاف فاحش بین مقربان حکومت و سایر اقشار در برخورداری از ثروت، امکانات و رفاه جامعه عوامل کم و بیش مشابه در عمده کشورهای عربی هستند که زندگی را برای مردم طاققت فرسا و غیر قابل تحمل کرده‌اند. مصر نمونه گویا از شرایط حاکم بر عمده کشورهای جهان عرب است. این کشور از منابع و شرایط غنی کشاورزی، نفت، گاز، انرژی خورشیدی، توریستی، جمعیتی و موقعیت استراتژیک برخوردار است. سالانه بیش از یک ونیم میلیارد دلار کمک نظامی و غیر نظامی می‌گیرد، نزدیک به ۴ میلیارد دلار از محل توریسم و بیش از پنج میلیارد دلار از محل تردد کشتی‌ها از کانال سوئز وارد خزانه دولت می‌شود... اما همه درآمدها را ارتش، بوروکراسی اداری و قشر محدودی که اقتصاد، امکانات و منابع تجاری کشور را در انحصار دارد، می‌بلعند و بدهی خارجی را سال به سال بالا می‌برند. در سال گذشته مصر ۱۵۰ میلیارد دلار بدهی خارجی و ۱۶ میلیارد دلار کسری بودجه داشت.

در مصر در فاصله پنج دهه آمار جمعیت با رشد بالای ۲/۸ درصد از ۲۸ میلیون به ۸۴ میلیون نفر رسیده است. بیش از ۶۰ درصد جمعیت در سن اشتغال هستند و از مجموع جمعیت کشور، بیش از ۴۰ درصد آنان در ماه زیر ۶۰ دلار درآمد دارند. با توجه به تورم دو رقمی، درآمد بالای پنجاه درصد مردم چنان نازل است که قادر نیستند مایحتاج اساسی را تهیه کنند. اگرچه به دلیل جوانی جمعیت سال به سال شمار تحصیل کردگان افزایش یافته است، اما فارغ التحصیلان به دلیل کیفیت نازل آموزشی و فقدان بخش تولیدی بزرگ اشتغال‌زاه، قابلیت جذب به بازار کار و تولید را ندارند. فارغ التحصیلان و سایر جوانان زیر ۲۵ سال که بیش از نیمی از جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند در جامعه چشم اندازی جز خدمت در ارتش و بخش اداری ندارند. همین دو بخش با بیش از سه میلیون نفر پرسنل چنان اشباع شده‌اند که دیگر امکان جذب نیروی جدید ندارند و حکومت با توجه به محدودیت انتخاب شغل در جامعه، با به کارگیری جوانان در ارتش و بخش دولتی از آنان اهرم اعمال فشار بر مردم می‌سازد. نظام اقتصادی کشور فاقد برنامه توسعه و رشد اقتصادی با ثبات می‌باشد و بوروکراسی و فساد اداری کارد را به استخوان گلوی مردم رسانده است. برای گرفتن یک تکه زمین بایر جهت ساختن خانه، مردم باید با پرداخت هزینه، ۷۷ نوع جواز از ۳۱ اداره دولتی دریافت کنند. راهی که ۶ تا ۱۴ سال طول می‌کشد. برای پرهیز از این گذرگاه بی سرانجام فقط یک راه در مصر، تونس، سوریه و... وجود دارد: رشوه کلان. در همه کشورهای جهان عرب سرکوب‌گریان مخالفان و فقدان فضایی که حداقل منتقدان بتوانند از وضع موجود شکوه کنند راه تنفس را بر مردم بسته است و اگر این اعتراضات و قیام‌ها نبودند، باید می‌پرسیدیم چرا مردم جهان عرب این همه ظلم و نابرابری را تحمل می‌کنند و دم نمی‌زنند.

حرکات اعتراضی مردم به چند کشور عربی معین محدود نیست. از زمان رویداد تونس تا به حال در ۱۸ کشور عرب زبان مردم در پشتیبانی از قیام تونس، مصر، یمن و در اعتراض به حکومت‌های خود کامه تظاهرات کرده‌اند. در استمرار تظاهرات و کیفیت پیشروی حرکات اعتراضی در هر یک از این کشورها عوامل متفاوتی تاثیر دارند. وضعیت کلی اقتصاد یکی از این عوامل است. در یمن درآمد سرانه از تولید ناخالص اجتماعی ۱۲۰۰ دلار، در مصر ۲۷۰۰ دلار، عربستان سعودی ۱۶ هزار دلار، قطر ۷۴ هزار دلار است. بی آن که میزان بهره مندی از اقشار متفاوت جامعه را از درآمد عمومی نادیده بگیریم، ثروت عمومی نمی‌توان تاثیر آن را در رفتار اجتماعی نفی کرد. از لحاظ سیاسی در کشوری مانند سوریه که اپوزسیون علیرغم سرکوب‌ها از تجربه تاریخی برخوردار است و فرهنگ سیاسی جامعه غنی‌تر از عربستان سعودی می‌باشد، سازماندهی مبارزه هم در برابر سرکوبگران از امکانات معینی برای تداوم حرکت برخوردار است. در سوریه اپوزسیون قادر است با توجه به استقرار و آرایش نیروهای امنیتی محل تظاهرات را از شهری به شهر دیگر تغییر دهد. نمی‌توان



## شش پرسش آرش از:

### سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)

**آرش:** خیزش‌های توده‌ای ضد حکومتی در کشورهای عربی چرا زنجیره‌ای شد؟ آیا توهم تکرار پذیری سناریوی آسان و تند آهنگ تونس، مردم این کشورها را به شوق آورد؟ اگر نه، کدام زمینه‌های مشترک و چه عواملی همزمانی خیزش‌ها را اجتناب‌ناپذیر ساخت و چرا فقط در چند کشور معین؟

**علی مختاری عضو شورای رهبری:** دیدن صحنه خود سوزی محمد بو عزیز، دستفروش دوره گرد فقیر تونسی دل هر انسان آزاده‌ای را به درد می‌آورد. او سمبل فرودستان جامعه تونس بود. انسانی در اسارت فقر و درمانده در برابر نظام حاکم جبار. آتشی که در شعله‌های آن جان بو عزیز در مانده خاکستر شد، حس درد طاقت سوز خشم فرو خورده سالیان دراز سرکوب را در جهان عرب همگانی کرد. این همگانی بودن درد فقر و درماندگی بود که به زنجیره خیزش‌های توده‌ای در ۱۷ کشور جهان عرب منجر شد و نه آسانی و سرعت پیروزی مردم تونس. در تونس و مصر مردم در فاصله سه هفته دیکتاتوری‌هایی را که جزیره ثبات در جهان عرب خوانده می‌شدند بر انداختند. تحولی با این سرعت، تحیر همه را برانگیخت و امید به امکان تغییر را در دل مردم جهان عرب زنده کرد ولی نمی‌توان گفت تجربه تونس و مصر به حرکت مردم سایر کشورهای عربی دامن زد. اگر آسانی و تندی سرعت پیروزی عامل و انگیزه خیزش مردم در جهان عرب بود، باید در سوریه، یمن و لیبی مردم خیلی زودتر از اینها دست از تظاهرات بر می‌داشتند و خیابان‌ها را خلوت می‌کردند. عبدالله صالح، بشارسد و قذافی هم فکر می‌کردند تظاهر کنندگان با اولین دشواری و مواجه با سرکوب به خانه‌هایشان برمی‌گردند ولی ما شاهد هستیم که در این کشورها مردم علیرغم تحمل سنگین‌ترین ضربات به راهی که پیش گرفته‌اند، ادامه می‌دهند.

تجربه تونس، تبادل اطلاعات از طریق رسانه‌های جدید، بهره‌گیری از "توتیتر" و "فیس بوک" و به ویژه وجود رسانه‌ای از نوع "الجزیره" که تمامی کشورهای عربی را زیر پوشش خود دارد و خود را به عنوان رسانه‌ی فراملی و صدای مردم جهان عرب جا انداخته است در روان شدن سیل

انتظارداشت مبارزه در عربستان سعودی که بر روی دریای نفت نشسته است و رهبری سرکوب در یمن و بحرین را به دست گرفته تا از سرایت موج خیزش به درون خاک خود جلوگیری کند، به همان کیفیت سوریه باشد.

**آرش:** آیا زنجیره‌ی این خیزش‌ها در جهان عرب، فقط مجموعه‌ای از چند حادثه‌ی سیاسی است یا یک رخداد تاریخی؟ به عبارت دیگر صرفنظر از نتایج سیاسی و اجتماعی کوتاه مدت آن‌ها در هریک از این کشورها، آیا روند بازگشت ناپذیری در منطقه اتفاق افتاده و حرکت عمومی ناگزیری آغاز شده است؛ همچنان که پنجاه سال پیش در همین کشورها با کودتاهای ضد استعماری ورقی تاریخی برگشت؟

**مختاری:** در جهان روزانه ده‌ها حادثه سیاسی روی می‌دهد که هریک در نوع خود کم اهمیت نیستند ولی رسانه‌های خبری معتبر جهان و تحلیلگران سیاسی از این رویدادها به عنوان حوادثی که اهمیت تاریخی داشته باشند یاد نمی‌کنند. خیزش مردم در کشورهای عرب زبان بنا به مضمون و شکل آنها یکی از آن رویدادهایی است که آیندگان وقتی تاریخ تحولات سیاسی را بررسی می‌کنند از این خیزش‌ها که بعضی‌ها آن را "بهار عرب" می‌خوانند به عنوان نقطه عطف در تاریخ منطقه و جهان عرب یاد خواهند کرد. شکست و یا پیروزی مردم در سوریه و یا مصر تاثیری در این که ما رویدادهای جاری را نقطه عطف بدانیم و در آینده از زمان پیش و پس "قیام جهان عرب" سخن بگوییم ندارد.

در فاصله سه دهه و به ویژه پایان جنگ سرد تحولات بزرگی در جهان روی داده است. ده‌ها کشور به جمع کشورهای موجود جهان پیوسته‌اند و در بسیاری از کشورها، در آسیا و آمریکای لاتین مردم دیکتاتورهای حاکم را یا برکنار کرده‌اند و یا با اعمال فشار نظام‌های مستبد را عقب نشانده و بخشی از مطالبات دموکراتیک خود را به رژیم‌های حاکم تحمیل کرده‌اند. در چهار دهه اخیر در جهان عرب عکس این روند پیش رفته و دست مردم سال به سال از قدرت کوتاهتر شده است. حکومت‌ها از مردم بیشتر فاصله گرفته و برای دوام عمر خود بیش از پیش بر حمایت خارجی و نیروهای امنیتی و نظامی متکی شده‌اند. در این کشورها ساختار قدرت به گونه‌ای است که حتی مجالس دولت ساخته، محلی از اعراب ندارند و نظام‌ها یا سلطنتی و سلطانی مشابه سده‌های پیشین هستند و یا جمهوری‌های موروثی که قدرت در محدوده خانواده رئیس‌جمهور حاکم تا پیروزی کودتای نظامی بعدی دست به دست می‌شود. قذافی از ۴۱ سال پیش قدرت را به دست گرفته و ثروت کشور لیبی در اختیار خانواده و قبیله او است. مبارک اگر وادار به برکناری نمی‌شد، در سی امین سال ریاست جمهوری خود تدارک انتقال قدرت به پسرش را "قانونی" و تکمیل می‌کرد. بشار اسد که مردم سوریه را با اعزام کاروان تانک و شلیک توپ دسته، دسته به خاک و خون می‌نشانند، قدرت را از پدرش حافظ اسد به ارث برده است. در یمن، اردن، مراکش، عربستان سعودی و...وضع همین است. این وضع با توجه به روند تحولات جهان و منطقه دیگر قابل تحمل و قابل دوام نبود. منطقه‌ای که دهه‌ها در حال غلیان بود به نقطه جوش رسیده بود و دیر یا زود نمود تحول کیفی آن ظاهر می‌شد. قیام تونس سراغاز این تحول است.

نقض خشن و عریان حقوق اساسی و حقوق بشر در این کشورها چنان فاحش است که دولت‌های غربی ادامه وضع را به زیان منافع استراتژیک خود ارزیابی می‌کنند و ترجیح می‌دهند برای حفظ منافع خود نیروهای به ظاهر دموکرات و سازگار با گردش آزاد سرمایه را جایگزین دیکتاتورهای مستبد و منزوی سازند.

همین که رهبران فرانسه، آمریکا، بریتانیا، آلمان، ایتالیا و...که دوستان بن علی و مبارک بودند، در فاصله سه هفته ترجیح میدهند از این دیکتاتورها فاصله بگیرند و در لیبی جبهه جنگ داخلی علیه قذافی را تقویت می‌کنند، نشان می‌دهد اوضاع در جهان عرب در حال تغییر می‌باشد و چشم انداز این تحول، بازگشت به دیکتاتورهای نیست که دولت‌های "غرب" بخواهند برای حفظ منافع خود به سرمایه‌گذاری روی آنها ادامه دهند.

تحول جاری در کشورهای عرب زبان با آنچه در دهه پنجاه اتفاق افتاد یک تفاوت اساسی دارد. در آن زمان هم کودتاهای ضد استعماری، ناسیونالیسم ناصری، سوسیالیسم بومی عربی در کشورهای عرب زبان همزمان اتفاق نیافتند، اما خلع قدرت از خانواده سلطنتی فاروق در مصر حکایت از آن داشت که روند تازه‌ای در جهان عرب آغاز شده و این روند آینده کشورهای عرب زبان را به نوعی رقم خواهد زد. تفاوت تحول کنونی با پنجاه سال گذشته عمدتاً در این است که امروز بر خلاف گذشته تغییر از درون جامعه و با مشارکت همگانی با تکیه بر گفتمان دموکراسی و عدالت خواهی آغاز می‌شود و این نیروهای اجتماعی هستند که حکومت و ارتش را وادار به واکنش می‌کنند. بن علی در تونس و مبارک در مصر تحت فشار مردم از صحنه سیاسی حذف شدند و پادشاه اردن که تا دو ماه پیش وجود مخالفان را به رسمیت نمی‌شناخت، امروز جهت کنترل نارضایتی مردم و برای آن که به سرنوشت مبارک دچار نشود به محدودیت اختیارات خود تن می‌دهد. در سوریه بعد از پنج ماه تظاهرات، تحمل صدها کشته و آواره شدن هزاران تن مخالفان قادر شدند به دیکتاتور بفهمانند که وضع تغییر کرده و مردم دیگر به تک صدایی تن نمی‌دهند. فرهنگ، دین، زبان، و حوزه جغرافیایی مشترک بر زمینه شرایط عینی حاکم بر کشورهای عربی با وجود رسانه‌های تازه و مبادله سریع اطلاعات شکل‌گیری این روند تاریخی را تسریع کرده است.

اشاره به بازگشت ناپذیری روند جاری به این معنی نیست که همین حالا مردم به ساختار سیاسی دموکراتیک و مطلوب که بتواند مطالبات آنان را تامین کند دست یافته‌اند. در تونس و مصر جنبش هنوز خاکریز نخست را فتح کرده است و تا رسیدن به هدف راه دشواری در پیش دارد.

**آرش:** آیا این جنبش‌های زنجیره‌ای که همچون واگن‌های متعدد قطار همزمان به راه افتاده‌اند، در ساختارهای سیاسی و نظامی و بافت‌های اجتماعی کم و بیش متفاوت، می‌توانند به حرکت با هم ادامه دهند و سرنوشت یکسانی (اعم از پیروزی یا شکست) بیابند؟

**مختاری:** بین ۱۷ و ۱۸ کشوری که از ژانویه سال جاری تا کنون حرکات اعتراضی انجام گرفته است، صرف نظر از تفاوت بافت جمعیتی، ساختار اجتماعی، سیاسی و رشد اقتصادی هریک آنها با دیگری، یک تفاوت اساسی بین این مجموعه وجود دارد. کشورهای عربی حوزه خلیج فارس به دلیل برخورداری از منابع نفت از امکانات عظیم مالی برخوردارند و نیروهای انتظامی و ارتش با بهره‌مندی از امتیازها با مطالبات و نیازهای مردم بیگانه است. امکانات این کشورها با تونس، مصر، مراکش، اردن، سوریه، یمن و...فرق دارد. کشورهای نفت خیز عرب از پشتیبانی خارجی محکم تر و امکان مانور بیشتر برای سمت دادن به نارضایتی مردم برخوردارند. عربستان سعودی به پشتگیری دوستانش در غرب، به بحرین لشکرکشی کرد و در یمن جانب عبدالله صالح را گرفت. در تونس و مصر مردم سریعتر از آن که انتظار می‌رفت خاکریز نخست را پشت سر گذاشتند و وارد برزخ سیاسی شدند. خواست مردم مصر روشن است ولی آینده تحولات مبنی بر این که مردم تا چه اندازه بتوانند از برگزاری یک انتخابات آزاد فراتر بروند ناروشن است. در لیبی اگرچه شمارش معکوس برای رفتن قذافی آغاز شده است اما معلوم نیست که با پیروزی جبهه مخالفان تا چه اندازه مردم در اداره آینده این کشور سهیم خواهند بود. در سوریه شرایط برای هر دو طرف درگیری روز به روز دشوارتر می‌شود و توازن نیروی طرفین به شدت در نوسان است. به نظر نمی‌رسد که به این زودی‌ها بشار اسد بتواند مردم را از حرکت اعتراضی بازدارد و یا با اولین فشار خارجی تن به اصلاحات عمیق و گشایش فضای باز سیاسی در کشور بدهد. فعلاً مردم با مقاومت شجاعانه توانسته‌اند به رژیم دمشق عدم توسل به تانک و توپ را تحمیل کنند. موضع اخیر آمریکا و اتحادیه اروپا مبنی بر طرح برکناری بشار اسد اگرچه با تاخیر و با در نظر داشت منافع استراتژیک "غرب" و امنیت آینده اسرائیل انجام گرفته اما دیکتاتور سوریه را در تنگنای تازه‌ای قرار داده و موقعیت مخالفان نسبتاً تقویت شده است. بدون پیوستن فعال ترکیه به این جبهه، بشار اسد، تلاش خواهد کرد خود را با شرایط جدید انطباق دهد.





اما روی کار آمدن اخوان المسلمین در مصر و سوریه مطلوب آمریکا نیست. مطلوب آمریکا در شرایط کنونی همان است که فعلا در تونس و مصر جریان دارد. حسنی مبارک منفور مردم از صحنه حذف شده، فرماندهانی که منصوب مبارک هستند، در یک پروسه میانجی‌گری به نیروی مورد اعتماد جامعه تبدیل شده‌اند. فرودستانی که هرشب در میدان تحریر تظاهرات می‌کردند، جایشان را نمایندگان کانون وکلا، اصناف و سایر اقشار میانی که به دنبال بازگشت آرامش و پایان تظاهرات هستند، گرفته‌اند. اقلاری که عدالت خواهی و اهمیت تضمین معیشت مردم و اشتغال جمعیت عظیم بیکاران در میان آنان کم رنگ تر از آزادیخواهی و لیبرالیسم سیاسی است.

کم توجهی به خواسته‌های مردمی که به خاطر نان، داشتن سرپناه و اشتغال علیه حکومت بن علی و مبارک قیام کردند، خطر جدی علیه آینده دموکراسی در مصر و تونس و بستر مساعد برای رشد رادیکالیسم اسلامی است.

برخورد دوگانه آمریکا و جمهوری اسلامی با دولت‌های لیبی، سوریه، بحرین و یمن از عدم باور آنان به ارزش‌های جهانشمول انسانی و برخورد دوگانه با این ارزش‌ها و پیروی از منافع خود ناشی می‌شود. از نظر آمریکا که در ماجرای لشکر کشی عربستان سعودی به بحرین و سرکوب مردم این کشور در جانب عربستان ایستاد، حقوق بشر را می‌توان پایمال کرد و در لیبی به نام حقوق بشر جنگ داخلی به راه انداخت. جمهوری اسلامی هم با همین نگاه دوگانه به حقوق بشر در بحرین جانب تظاهرات کنندگان را می‌گیرد و در سوریه خطر سقوط بشاراد پرنرنگ تر از حقوق سرکوب شدگان می‌شود. آمریکا در بحرین نگران متحدان خود و سرایت تظاهرات به خاک عربستان است و جمهوری اسلامی نگران آینده متحد استراتژیک خود در سوریه می‌باشد. نیروهای چپ، دمکرات و آزادیخواه دفاع از حقوق بشر و حقوق اساسی مردم را نمی‌توانند به سیاست حکومت‌ها و میزان دوری و نزدیکی آنان با اندیشه خود مشروط سازند. سیاست اصولی در هر چهار کشور دفاع بدون قید و شرط از رعایت اکید حقوق بشر، دفاع از حق انتخاب آزادانه مردم و بسیج پشتیبانی بین المللی برای تحقق این دو اصل بدون توسل به اقدام نظامی و کاربرد سلاح است. در لیبی، بدون دامن زدن به جنگ داخلی هم می‌شد کمک سازنده و راهگشایی برای مخالفان قذافی کرد.

**آرش:** اگر در تونس و مصر نیروهای امنیتی و ارتش بجای تداوم و تعمیق سرکوب، با اتخاذ تاکتیک تحیب مردم و قربانی کردن بن علی و مبارک، به مهار جنبش برآمدند و نظام را از گزند گسترش و تعمیق حرکت مردمی حفظ کردند، به نظر می‌رسد که حاکمان لیبی و سوریه و یمن و بحرین الگوی خامنه‌ای - احمدی نژاد را سرمشق قرار داده‌اند. این که حاکمان از جنبش‌های کشورهای دیگر درس می‌گیرند، جنبش‌های آزادی خواه

در برخی از کشورهای جهان عرب زیرساخت‌های اولیه استقرار دموکراسی برای مردم شناخته شده‌اند؛ کانون‌ها، نهادهای صنفی، نهادهای مدنی و احزاب سیاسی یا شکل گرفته‌اند و یا نیروی آزموده برای پایه‌ریزی این نهادها را دارند. در برخی دیگر برای متشکل کردن مردم و آموزش فرهنگ سیاسی، تازه باید از پایه شروع کرد. ایجاد نهادهای مدنی، جلب مشارکت کارگران و زحمتکشان به حضور در نهادهای صنفی و سیاسی مستلزم زمان است. تصور پیروزی هم زمان مردم بحرین، سوریه و تونس واقعی نیست. در عربستان سعودی بر خلاف مصر نیروهای آزادیخواه هنوز راه دشواری در پیش رو دارند. جایی که سنگر سلاطین منطقه است.

علیرغم تفاوت‌ها و افت و خیز مبارزه مردم در این و آن کشور عربی یک حس عمومی و فرا ملی در منطقه نسبت به سرنوشت مبارزه جاری شکل گرفته است. رسانه‌های تازه این امکان را فراهم ساخته‌اند که مردم در تونس، قاهره، اردن، سوریه هر یک گام پیش روی در برابر مستبدان حکم را پیروزی خود حس می‌کنند، باهم خشنود می‌شوند و خود را در شکست و پیروزی همدیگر سهیم می‌دانند. احساسی به دور از رنگ و بوی پان عربیسم که زمانی در اکثر کشورهای عربی حضور پر رنگ داشت.

**آرش:** دسته‌ای از حکومتیان ایران ناخشنود از این واقعیت کنونی که مردمان عرب اسلامگرا و خواستار حکومت اسلامی نیستند و هم چنین به بهانه‌های گوناگون از جمله مداخله‌گری دولت‌های غربی، آن‌ها را ساخته و پرداخته‌غرب و اسرائیل قلمداد می‌کنند و دسته دیگر از آن‌ها، به این امید که جریان‌ات اسلامگرا در این جنبش‌ها تقویت شده و رهبری آن‌ها را به دست بیاورند، ادعا می‌کنند که آن‌ها در پی چیزی جز "بیداری اسلامی" در منطقه و رسیدن امواج انقلاب اسلامی ایران به سواحل آبی و خاکی این کشورها نیستند. با توجه به مجموعه شرایط حاکم بر این جنبش‌ها و ظرفیت‌های متناقض موجود، به خصوص وضعیت رهبری این جنبش‌ها و مداخله‌گری خارجی، شانس استقرار یک رژیم سیاسی - اقتصادی دموکراتیک و یا ریسک عقیم شدن آن‌ها با مداخلات امپریالیستی و یا حتی چشم انداز تکوین رژیم اسلامی چقدر است؟ دولت‌های غربی با حکومت‌های لیبی و سوریه مخالفت می‌کنند و جمهوری اسلامی با حکومت بحرین و یمن. واکنش اصولی به جنبش‌های گوناگون چگونه باید باشد؟

**مختاری:** با پشتیبانی نیروی خارجی و خرج پول می‌توان عده‌ای را برای یکی و دو روز تشویق به تظاهرات در خیابان‌ها کرد اما هیچ آدم عاقلی بخاطر جلب خاطر آمریکا، اسرائیل و حتی جمهوری اسلامی به استقبال گلوله گرم نمی‌رود. حرکت مردم در همه کشورهای عربی بر زمینه شرایط عینی و از اعماق درون این جوامع برخاسته است. گرایش‌های فکری موجود در این جوامع هر یک می‌کوشند هژمونی خود را بر این حرکات اعمال کنند و مطالبات مردم را به سمت مطلوب خود هدایت کنند. ناسیونالیست‌ها، اخوان المسلمین، بعضی‌ها و... نیروهای شناخته شده در این جوامع هستند و برای تاثیرگذاری بر اندیشه و عمل مردم چند دهه تلاش کرده‌اند و از این پس نیز با فراغ بال به تلاش خود ادامه خواهند داد. خطر قدرت گرفتن نیروهای رادیکال اسلامی در برخی از کشورهای عربی واقعی است. برخی زمینه‌های عینی شرایط نفوذ آنان را مساعدتر می‌کند. حسنی مبارک سال‌ها به بهانه جلوگیری از نفوذ اخوان المسلمین راه را برای حضور دگراندیشان بست و همه مخالفان را سرکوب کرد. او با ایجاد فضای بسته و امنیتی در مصر عملا برای نفوذ رادیکالیسم اسلامی بستر سازی کرد. در تونس تشکیلات راشی‌الغنوشی از چنین وضعی برخوردار است. در این کشورها راه برای قدرت گرفتن نیروهای اسلامی بسته نیست اما به نظر نمی‌آید که این نیروها با توجه به تجربه طالبان در افغانستان، جمهوری اسلامی در ایران و حزب توسعه و عدالت اردوغان در ترکیه، نمونه جمهوری اسلامی را بر مدل ترکیه که از مزایای بیشتری برخوردار است، ترجیح دهند. اردوغان هم صفت اسلامی را دارد و هم در جمع اعضای ناتو نقش برادر بزرگ کشورهای منطقه را بازی می‌کند. با اخوان المسلمین کپی حزب توسعه و عدالت اردوغان، آمریکا بهتر می‌تواند کنار بیاید تا نوع جمهوری اسلامی آن.

و برابری طلب ایران و عرب در همین مسیری که تا به حال طی کرده اند، چه آموزه‌هایی برای یکدیگر دارند؟

**مختاری:** سرکوبگران در لیبی، سوریه، یمن و بحرین نیازی به الگوی خارجی ندارند. خودشان الگو برای سایر سرکوبگران تازه کار هستند. دهه‌ها حکومت آنان بر سرکوب، زندان و اعدام مخالفان بنا گذاشته شده است. بشار اسد در جمهوری موروثی سوریه فقط قدرت را به ارث نبرده، سرکوب آزادیخواهان را هم زبردست پدرش حافظ اسد آموخته است. حما و سایر شهرهایی را که او امروز به توپ می‌بندد، در سال ۸۲ نیروهای امنیتی و نظامی حافظ اسد با خاک یکسان کردند و صدها تن را به قتل رساندند. همه دیکتاتورها در ایران، سوریه، لیبی، بحرین، یمن جز سرکوب زبان دیگری را برای حل مسئله قدرت سیاسی و برخورد با دگراندیشان جامعه نمی‌شناسند. برای آنان مهم نیست که خواسته‌ها و شعارها از زبان چه کسی و چه نیرویی بیان می‌شود، هر خواسته و شعاری که مضمون آن دعوت به ساختارشکنی باشد و قدرت استبدادگران را مورد سوال قرار دهد، پاسخ دیکتاتورها به آن زندان، شکنجه و اعدام است.

جنبش‌ها در مورد شکل مبارزه، انتخاب روش‌های برآمد فراگیر و موثر و حتی مبارزه روانی با نیروهای استبداد می‌توانند تجربیات خود را باهم مبادله کنند و ضعف‌های خود را در این عرصه‌ها برطرف سازند، اما نمی‌توان به نیرویی که هدف و انتخاب او اصلاح ساختار نظام است، توصیه کرد به روش‌ها و شعارهای ساختار شکنانه سایر جنبش‌ها توجه کند و در جریان مبارزه از آموزه‌های آن بهره بگیرد. انتخاب شعاری که مضمون و هدف آن اصلاح طلبانه و یا ساختار شکنانه می‌باشد، یک تصمیم سیاسی و انتخاب هدف است و نه آموزه‌ای که نیرویی بخواهد از این و آن بیاموزد. به همین دلیل نیروهای سیاسی ایران برحسب انتخاب مشی سیاسی خود بر این و آن تجربه مبارزه مردم جهان عرب تاکید ویژه‌ای دارند. برای بخشی از نیروهای ایرانی خصلت مسالمت آمیز مبارزه مردم جهان عرب ارزش آموختن دارد، برای نیروهای دیگر که اتفاقاً مبارزه مسالمت آمیز جزوی از ارزش‌های آنان به شمار می‌رود خصلت ساختارشکنی و سازش ناپذیری جنبش جهان عرب آموزه قابل اهمیت است. یکی فقدان رهبری این قیام‌ها را نقطه قوت آنان برای اتحاد همگانی و پیروزی علیه مستبدان می‌داند و دیگری فقدان رهبری را عامل منفی و عنصر اصلی در انحراف مبارزه از مطالبات مردم و هدف قیام ارزیابی می‌کند.

تجربه خیزش‌های جهان عرب این آموزه را تأیید می‌کند که بین مبارزه مردم برای رفرم و تحول بنیادی دیوار غیر قابل عبوری وجود ندارد و هر لحظه ممکن است یک جنبش مردمی که با شعارهای اصلاح طلبانه آغاز شده در روند چالش با حکومت، راه تحول بنیادی و رادیکال در ساختار سیاسی و اقتصادی را پیش بگیرد. مبارزه مردم این کشورها در همان ابتدای حرکت بر سرانقلاب بین رفرم و یا تحول رادیکال منجمد نشد و نیروهای موثر در بسیج مردم به مشارکت در مبارزه، دایره عمل حرکت اعتراضی را به گزینش شکل معینی محدود نکردند. برای مردم در کشورهای جهان عرب که مانند جنبش ما گفتمان دمکراسی محور قیام آنان می‌باشد، شکل حرکت از همان آغاز خیزش باز بود و در تونس، مصر، یمن، سوریه، لیبی با مقاومت حکومت‌ها و مخالفت آنان با رفرم و انجام اصلاحات دمکراتیک، مبارزه مردم به اشکال رادیکالتر و مطالبه تحول بنیادی ارتقا پیدا کرد. سوریه نمونه روشنی از سیال بودن شکل مبارزه بین رفرم و تحول بنیادی است. در این کشور سه ماه پیش اپوزسیون علیرغم تجربه طولانی شعار ساختارشکنانه نمی‌داد. در روند چالش مردم با حکومت و مشارکت نیروهای بیشتر در این چالش، پایان دادن به حاکمیت کلان بشاراسد و حزب بعث که پایه اجتماعی آن بیشتر از ۱۵ درصد جامعه سوریه نمی‌باشد به مطالبه عمده جنبش تبدیل شد. بر خلاف جهان عرب، در ایران انتخاب مشی سیاسی در قبال حکومت به یکی از عوامل بازدارنده در یکپارچگی حرکت مردم تبدیل شده است. بخشی از نیروهای اپوزسیون جمهوری اسلامی و نیروهای معروف به "اصلاح طلبان حکومتی" علیرغم تجربه دولت نتولیرال مذهبی در زمان ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی و اصلاح طلب در سال‌های ۷۶-۸۴، و ناکامی در برنامه و عمل

نه تنها آمادگی بازبینی درمشی خود را ندارند، بلکه با پافشاری بر راه حل خود، عملاً فشار روی نیروهایی را که شکست رفرم را تجربه کرده اند و به ضرورت گرایش به سمت انتخاب مشی رادیکال و تحول بنیادی رسیده اند، بیشتر می‌کنند. در ایران نیروهای مخالف جمهوری اسلامی اگرچه به درستی برپیامد‌های منفی انقلاب و روی کار آمدن یک نظام دیکتاتوری از دل خیزش مردم تاکید دارند، اما در کاربست آموزه‌های انقلاب بهمن ۵۷ تا حد خلخ سلح خود در برابر دیکتاتور حاکم زیاده روی می‌کنند. مردم جهان عرب فارغ از نگرانی پیامد‌های منفی تحول انقلابی به مبارزه با دیکتاتورها برخاسته اند. جنبش اعتراضی و آزادیخواهانه مردم ما از این مزیت بازمانده و انرژی انباشته مردم در دوره انسداد که می‌تواند در مسیر تحول واقعی هدایت شود، در گفتگوها و خیزش‌های بی سرانجام فرسوده می‌شود.

جنبش اعتراضی مردم ایران و قیام اعراب بیانگر آن است که توجه به گفتمان غالب و مطالبات شرکت کنندگان در جنبش اهمیت تعیین کننده برای ادامه راه و تحقق هدف دارد. جنبش مردم در تونس و مصر با عصیان جوانان علیه فقر، بیکاری، اختلاف عظیم طبقاتی، تبعیض، فساد اداری و سیاسی آغاز شد. خواسته‌های عدالت خواهانه به سرعت با مطالبه آزادیخواهی و دمکراسی سایر اقشار پیوند خورد و نیروی متنوع و عظیمی را به حرکت در آورد. در تظاهرات "روز خشم" همه اقشار و گروه‌ها حضور داشتند. تنوع اقشار و کثرت جمعیت و قاطعیت آنان در دفاع از مطالبات خود نقش موثری در تغییر توازن قوا علیه مبارک ایجاد کرد و ارتش را در برابر انتخاب تاریخی قرار داد. مبارک رفت، ولی آینده مصر بستگی به آن دارد که جنبش تا چه اندازه بخواهد مطالبه مردمی را که برای عدالت و دمکراسی به میدان آمدند، تأمین کند. تنزل مطالبه دمکراسی به برگزاری انتخابات و بی توجهی به خواست فرودستان جامعه می‌تواند بخش عظیم قیام کنندگان را سرخورده کند. جنبش در تونس و مصر از این مزیت برخوردارند که همه اقشار در صحنه هستند و باید مراقب باشند که نیرویی را سرخورده نکنند. اما جنبش سبز در این عرصه کمبود اساسی دارد. این جنبش نه تنها در آغاز راه نتوانست اقشار متنوع و به ویژه زحمتکشان را با خود همراه کند بلکه تلاش‌هایی را هم که در نیمه راه انجام داد به دلیل محدودیت ظرفیت هدف سیاسی اعلام شده آن نتوانست به سرانجام برساند. جنبش اعتراضی ما در عمل نتوانسته از گفتار پیوسته بر ضرورت جلب پشتیبانی زحمتکشان فراتر برود و اعتماد اقشار اجتماعی را برانگیزد. گفتمان جنبش ما و جنبش جهان عرب آزادی و دمکراسی است. مبارزه اجتماعی از مبارزه برای آزادی و دمکراسی قابل تفکیک نیست. در گفتمان دمکراتیک توجه به حقوق فردی و اجتماعی، حقوق اقلیت، حق شهروندی، حق رای و دمکراسی محور مبارزه سیاسی و چالش‌های جامعه است. هر جنبشی در چارچوب سطح فرهنگ سیاسی جامعه با عناصر سازنده گفتمان دمکراتیک آشنا می‌شود و در راه تحقق آن مبارزه می‌کند. جنبش سبز و یا جنبش اعتراضی در ایران با شعار "رای من کو" در جهت گفتمان دمکراتیک برآمد کرد و وقتی با مانع تحقق این مطالبه روبرو شد به صورت طبیعی وارد فاز ساختارشکنی گردید و کلیت نظام جمهوری اسلامی را با شعار "جمهوری ایرانی" به چالش کشید.

به دلیل تنوع شرکت کنندگان در جنبش اعتراضی، نیرویی که اتفاقاً نقش تعیین کننده را در رهبری ایفا می‌کند درک محدود و نیم بندی از گفتمان دمکراتیک دارد. این نیرو دمکراسی را تا سطح مشارکت در انتخابات در چارچوب آزادی‌های مقید در قانون اساسی تنزل می‌دهد و در عمل به سرخورده شدن آن بخش از نیروهای جنبش که خواستار تعمیق و گسترش گفتمان دمکراتیک در جامعه هستند، دامن می‌زند و به جای بسیج نیروی بیشتر به تضعیف و کند شدن روند پیشروی جنبش می‌پردازد. در تونس و مصر نیز که گفتمان دمکراسی محور مبارزه مردم می‌باشد چالش بر سر پیشروی در جهت تعمیق و یا توقف گفتمان دمکراتیک کانونی شده است. منظور من از برزخ سیاسی که به آن اشاره کردم همین موضوع است. ارتش که به عنوان ناجی ظهور کرده با وعده برگزاری انتخابات مردم را به خانه‌هایشان فرستاده است. نیروهای چپ، دمکرات و آزادیخواه نگران رفتار فرماندهان ارتش هستند و می‌دانند که دمکراسی فقط برگزاری انتخابات آزاد نیست. قانون اساسی، پارلمان و انتخابات را



## نش پرسی آرشی از: حزب کمونیست کارگری

**آرشی:** خیزش‌های توده‌ای ضد حکومتی در کشورهای عربی چرا زنجیره‌ای شد؟ آیا توهم تکرار پذیری سناریوی آسان و تند آهنگ تونس، مردم این کشورها را به شوق آورد؟ اگر نه، کدام زمینه‌های مشترک و چه عواملی همزمانی خیزش‌ها را اجتناب ناپذیر ساخت و چرا فقط در چند کشور معین؟

### کاظم نیکخواه عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری:

روشن است که چیزی که در کشورهای مورد اشاره شما به وفور یافت می‌شود دلیل برای انقلاب کردن است. سلطه حاکم خودکامه و دیکتاتورهای مادام‌العمر جنایتکار و منفور، و طبقه حاکم سرمایه‌دار بی‌خاصیت و تا خرخره از ثروت اشباع شده و فاسد و حریص، مدام دارد مردم را به انقلاب کردن فرا می‌خواند. مردم برای به زیر کشیدن اینها دلیل و انگیزه کم ندارند. اما انقلاب یعنی حرکت هماهنگ و همزمان میلیون‌ها و دهها میلیون نفر برای در هم کوبیدن ماشین حاکم و نظم موجود. پیچیدگی مساله همیشه بر سر این هماهنگی است و عامل و اتفاق و رویداد یا رویدادهایی باید باعث شود که این میلیون‌ها نفر یک روز و ساعت معین به خیابان بیایند. انقلاب تونس و بدنبال آن انقلاب مصر این سوت آغاز را در همه کشورها زد. همه مردم و بویژه بخش فعال و پر انرژی و طلبکار مردم یعنی جوانان را تهییج کرد. زمان را به آنها گفت و به خیابانشان آورد. نمیدانم چقدر اسم این امید را که برای به زیر کشیدن حاکمین ستمکار و مفتخور در کشورهایی مثل سوریه و لیبی و یمن و بحرین گسترش یافته، میشود "توهم" گذاشت. بالاخره انقلابات یک جایی شروع میشود. همیشه با افت و خیزهایی پیش میرود. و نهایتاً هم کار خود را میکند. نشنیده ام و نخوانده ام که در یک جایی اکثریت مردم

مبارک هم داشت، جمهوری اسلامی هم دارد. مهم محتوای قانون اساسی، روند دمکراتیک انتخابات، قدرت واقعی پارلمان و آزادی عمل نمایندگان انتخابی مردم است. مهم این است که ساختار برآمد از رای مردم تا چه اندازه می‌تواند در راه پیشرفت، توسعه اقتصادی و اجتماعی و بهبود زندگی مردم آزادانه تصمیم بگیرد و عمل کند. عبور موفق جنبش تونس و مصر از این مرحله برای همه ما آموزنده خواهد بود.

از آموزه‌های مهم جنبش اعراب و آشنا برای همه ما این است که سرکوبگران در برابر حرکت متحد توده‌ها سرانجام شکست می‌خورند. دیکتاتورهای زمانی به این حقیقت ساده تن می‌دهند که توده‌ها در عمل به حقیقت توانایی خود رسیده‌اند.

**آرشی:** برخی می‌گویند این جنبش‌های تاکنون مسالمت‌آمیز، وقتی بی‌رحمانه به خون کشیده می‌شوند، بدون دخالتگری نظامی خارجی چطور می‌توانند بر حکومت‌های تا دندان مسلح و انعطاف‌ناپذیری مثل حکومت‌های قذافی و اسد و عبدالله صالح یا رژیم بحرین که از پشتیبانی عربستان و غرب برخوردار است، غلبه کنند؟ آیا به راستی جز تسلیم به این حکومت‌ها و یا طلب مداخله نظامی خارجی، راه دیگری برای پیشرفت این جنبش‌ها وجود ندارد.

**مختاری:** یک نیروی با تجربه در عمل سیاسی هرگز تلاش نمی‌کند خود را بر سر دوراهی انتخاب بین تسلیم در برابر استبداد و یا طلب مداخله نظامی خارجی قرار دهد و راه سوم را انفعال و یا غیرممکن تعبیر کند.

کسی که برای آزادی و سعادت بشر و علیه ظلم و ستم مبارزه می‌کند، نمی‌تواند مشارکت داوطلبانه سایرین را برای کوتاه کردن دست سرکوبگر از سر مردم رد کند. کدام نیروی آزادیخواهی است که بگوید بگذارید دیکتاتورهای مردم کشور مرا به بند بکشند و شکنجه کنند و کسی برای رهایی از این شرایط به ما کمک نکند. طولانی شدن عمر دیکتاتورها و نافرجامی تلاش‌ها برای رهایی از حاکمیت استبداد در برخی از نیروها تمایل به کمک نظامی خارجی را تقویت می‌کند. این نیروها تمایل خود را با استناد به استبداد حاکم و ضرورت دفاع از رعایت حقوق بشر توجیه می‌کنند. این نیروها فکر می‌کنند نیروی مداخله‌گر بدون ملاحظه منافع خود و صرفاً برای رعایت حقوق بشر عمل می‌کند و یا آن که به دلیل همپوشی هدف مشترک حاضر است برای موفقیت مخالفان حکومت حاکم کمک لجستیکی و نظامی بکند. واقعیت زنده‌ای که هم اینک برابر دیدگان ما جریان دارد نشان می‌دهد دخالت نیروی خارجی در درگیری داخلی یک کشور با اهداف استراتژیک و منافع نیروی مداخله‌گر در پیوند است و دفاع از رعایت حقوق بشر صرفاً پوششی برای استتار هدف نیروی خارجی است. در بحرین و یمن نیروهای عربستان سعودی با چراغ سبز آمریکا در حمایت از حکومت آل‌خلیفه به سرکوب خونین مخالفان پرداختند. در لیبی نیروهای ناتو خلاف این روش را پیش گرفتند و به پشتیبانی از مخالفان قذافی وارد جبهه جنگ داخلی شدند. تناقض در رفتار نیروهای مداخله‌گر آشکارتر از آن است که نیاز به تفسیر داشته باشد. آنچه این رفتار را بدون تناقض نشان می‌دهد منافع مداخله‌گران است. در لیبی منافعیان ایجاب می‌کند علیه قذافی جنایتکار باشند و در بحرین در کنار آل‌خلیفه جنایتکار.

جنبش جهان عرب تجربه زنده دیگری هم برای ما دارد. تجربه تونس، مصر، اردن، سوریه. تجربه اتکا به نیروی مردم در مبارزه موفق علیه دیکتاتورها. اگر در این کشورها سنبه مردم پر زور نبود دیکتاتورها در سوریه، اردن عقب نمی‌نشستند و فرانسوی‌ها و آمریکایی‌ها به آسانی به رفتن بن‌علی و مبارک تن نمی‌دادند.

✱

خواهان سرنگونی حکومت بوده باشند و نهایتاً موفق نشده باشند. من بطور جدی امیدوار هستم و فکر میکنم که با فضای پر از امید و ملت‌هایی که در این کشورها ایجاد شده، در آینده نه چندان دوری تمام این دولتهای خودکامه در کشورهایی مثل لیبی و سوریه و یمن و بحرین و حتی برخی جاهای دیگر مثل عربستان که هنوز خیزش گسترده‌ای شروع نشده کنار زده خواهند شد. ممکن است به دلایل مختلفی که مهمترینش ضعف رهبری و فرموله نشدن خواستها و کامل نبودن صف بندی‌های طبقاتی است، کارگران و مردم در قدم اول به همه آمال و آرزوهایشان نرسند و اوضاع به روال تونس و مصر که هنوز نظم سیاسی و اقتصادی و اجتماعی تکان اساسی نخورده پیش برود، اما تردیدی ندارم که بشار اسد و عبدالله صالح و قذافی و ملک عبدالله و ملوک دیگر باید بروند و خواهند رفت و رفتن آنها تازه شروع کار است. دوره اینها تمام شده. همین روزها در خبرها خواندم که در سفارت جمهوری اسلامی در سوریه ولوله افتاده و دارند گروه گروه از سوریه فرار میکنند و حتی به جناب سفیر هم گفته شده که چمدانش را ببندد و در برود اما رژیم سوریه مانع شده و از او خواسته اند تا آخر ماه رمضان یکی دو هفته بیشتر بماند که اوضاع خیلی قمر در عقرب تلقی نشود. انقلابات منطقه پایان دوره خلفا و ملوک و شاهان را حداقل در این منطقه اعلام کرده است. حلقه محاصره بر همه حکومت‌های خودکامه بشدت تنگ شده و کم کم جایی هم ندارند که فرار کنند. سوریه قرار بود فرارگاه امن آیت الله‌های جمهوری اسلامی باشد اما اکنون بشار اسد خود مانده است که به کجا پناهنده شود.

می پرسید چرا در چند کشور معین. هیچوقت در تاریخ، همه دنیا همزمان به حرکت در نیامده که این بار دوشم باشد. تحولات اجتماعی به دلایل معینی از جایی شروع میشود و بصورت موج وار و طیف گونه پیش میروند و بعد فضای اطراف خود را تحت تاثیر قرار میدهند. اینکه چرا در این کشورهای معین شروع شده در یک نگاه میتوان به پیوندهای تاریخی و ژئوپولیتیک و حتی جغرافیایی‌ای اشاره کرد که این را توضیح میدهد که چرا این کشورها بیش از بقیه کشورهای دیگر دنیا و پیش از بقیه، از این انقلابات تاثیر گرفتند و پشت سر هم دارند به انقلاب روی می آورند. حتی در کشورهایی که هنوز انقلابی شروع نشده ما فضای متفاوتی نسبت به قبل را شاهدیم. برای نمونه برای اول بار ما خبر از تجمع و اعتراض زنان و کارگران را در عربستان و اردن می‌شنویم. در اردن ملک عبدالله فوراً دست پاچه شده و "داوطلبانه" دارد بخشی از قدرتش را به پارلمان میدهد. در عربستان دارند از حقوق زنان و برخی حقوق دیگر برای مردم صحبت میکنند. و کویت هم که قبلاً زیر فشار بود به تحركات فرمیستی اش سرعت بخشیده است. اما تاثیر این انقلابات بطور قطع به کشورهای به اصطلاح عربی محدود نخواهد ماند و به جاهای دیگر دنیا هم خواهد کشید. همین الان پژواک "بهار عربی" در کشورهای دیگر جهان هم احساس میشود و در اسپانیا و ویسکانسن آمریکا و پاریس و ایتالیا و یونان از میدان التحریر صحبت میشود. ایران هم که جای خود دارد و در واقع الهام بخش انقلابات این منطقه بحساب می آید و در عین حال مردم بشدت از این انقلابات روحیه و امید گرفته اند. شاید هنوز زود باشد که از انقلابات در دیگر کشورهای دنیا صحبت کنیم، اما هیچ تردیدی ندارم که گفتمان انقلاب که برخلاف چند دهه گذشته، اکنون میتوان گفت به گفتمان جهانی تبدیل شده، تاثیرات زیادی در فضای مبارزات کارگران و مردم در کشورهای دیگر هم خواهد گذاشت و فضای کل مبارزات را سیاسی تر و رادیکال تر و انسانی تر خواهد کرد.

**آرش:** آیا زنجیره‌ی این خیزش‌ها در جهان عرب، فقط مجموعه‌ای از چند حادثه‌ی سیاسی است یا یک رخداد تاریخی؟ به عبارت دیگر صرفنظر از نتایج سیاسی و اجتماعی کوتاه مدت آن‌ها در هر یک از این کشورها، آیا روند بازگشت ناپذیری در منطقه اتفاق افتاده و حرکت عمومی ناگزیری آغاز شده است؛ همچنان که پنجاه سال پیش در همین کشورها با کودتاهای ضد استعماری ورقی تاریخی برگشت؟

**نیکخواه:** بنظر من انقلابات اخیر، علیرغم همه کم و کاستی هایشان، تحولات تاریخی بسیار مهم و برگشت ناپذیر و بسیار امید بخشی هستند.

بعد از حدود سی سال که این احساس را به اکثریت مردم جهان داده بودند که باید با وضع موجود یعنی بی‌اختیاری و فقر و بی‌افقی مطلق بسازند و بسوزند و شاهد یک تازی دستجات مختلف جنایتکار بورژوازی باشند، صدای انسان و آزادیخواهی، صحنه جهان را تحت الشعاع خود قرار داده است. اگر کسی بخواهد اهمیت تاریخی این رویدادها را در جهان بهتر متوجه شود باید دوره کنونی را با مهمترین رویدادهای دو دهه گذشته مقایسه کند. دوره هیاهوی کرکننده بورژوازی بر سر مرگ کمونیسم و "نظم نوین" و اعلام پایان تاریخ، و بعد قتل عامها و پاکسازیهایی فجیع مذهبی و ناسیونالیستی در اروپای شرقی، و بعد یازده سپتامبر و جنگ تروریستها در اقصا نقاط جهان و جنایات و کشتارهای هرروزه تروریسم اسلامی و تروریسم نظم نوینی و کل ارتجاع‌ها بورژوازی که بر جهان در این دوره حاکم بود. اینها بودند که در دو سه دهه گذشته دنیا را مسحور خود ساخته بودند. انقلابات خاورمیانه دارد بر این فصل سیاه و ننگین و خونین در تاریخ مهر پایان میگذارد. در خود منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا تصور اینست که پیامدهای فوری این انقلابات اینگونه خواهد بود که این کشورها دستخوش یک مبارزه طبقاتی فعال و بعضاً حاد خواهند شد و در هرکشوری بسته به خیلی فاکتورهای سیاسی و اجتماعی اتفاقات مختلف و غیر قابل پیش بینی‌ای خواهد افتاد. اما این مناطق دیگر بهیچوجه به اوضاع سابق یعنی کشورهایی با دیکتاتوری‌های فردی و خودکامه و یک تازی مذهب و بی‌اختیاری و فقر مطلق توده عظیم مردم، باز نخواهد گشت. این بدان مفهوم نیست که ما دیکتاتور نخواهیم داشت و مردم حتماً به حقوق و آزادیهای سیاسی همه جانبه دست پیدا میکنند و رنج و محرومیتشان تمام میشود. مدرن ترین کشورهای دنیا را الان نگاه کنید یک نوع دیکتاتوری اقلیت سرمایه دار را داریم. اما من بر این باورم که دوره حکومت‌های خودکامه کلاً بسر رسیده است. این را قبلاً مشروحتر در جایی نوشته‌ام. حتماً ارتجاع بورژوازی تلاش میکند که در خیلی از این کشورها دوباره اوضاع را بدست بگیرد و نظام و دیکتاتوری خودش را به شکلی تا مدتی ادامه بدهد اما دیکتاتوری‌های سرمایه حتی آنجا هم که بتوانند دوباره مستقر شوند، شکل کلاسیک تر و طبقاتی تری خواهند گرفت و حکومت‌های‌های عهد عتیقی و فردی و فراقانونی بساطشان جارو خواهد شد. اینها بعنوان کهنه ترین و منفورترین نمادهای ارتجاع و توحش و ستمگری اقلیت، در آینده نزدیکی برای همیشه در زباله دان تاریخ دفن خواهند شد. علاوه بر این، مذهب آن نقش تعیین کننده و سیاسی سابق را دیگر نخواهد داشت و از بازی کن اصلی صحنه سیاسی این کشورها کنار زده خواهد شد. (همینجا اضافه کنم که در کوتاه مدت احتمال جلو پریدن جریانات اسلامی در برخی کشورهای انقلاب کرده هست. اما یک تازی اینها دوره اش تمام شده. می آیند جلو تا آخرین ضربه را نوش جان کنند و به حاشیه رانده شوند). و بالاخره: برخلاف تمام دوره‌های تانکنونی، رای و نظر اکثریت مردم وزن و اهمیت جدی‌ای در این کشورها پیدا میکند. اما همانطور که گفتم و روشن است هنوز تکلیف اوضاع در هیچکدام از کشورهای انقلاب کرده روشن نیست و بنابراین بسته به خیلی فاکتورهای بین المللی و داخلی، روند و نتیجه کشاکش‌های موجود میتواند اشکال مختلفی بخود بگیرد. یک نتیجه بسیار بارز و شاخص این تحولات در همه این کشورها در جه زیادی از آزادی زنان و خلاص شدن آنها از قرن‌ها ستمگری و تبعیض و بی‌حقوقی خواهد بود.

**آرش:** آیا این جنبش‌های زنجیره‌ای که همچون واگن‌های متعدد قطار همزمان به راه افتاده اند، در ساختارهای سیاسی و نظامی و بافت‌های اجتماعی کم و بیش متفاوت، می‌توانند به حرکت با هم ادامه دهند و سرنوشت یکسانی (اعم از پیروزی یا شکست) بیابند؟

**نیکخواه:** نه فکر نمیکنم اوضاع در همه جا یکسان پیش خواهد رفت و سرنوشت انقلابات یکی خواهد بود. بستگی به نقش جنبش‌های اجتماعی مختلف در هرکشور این نتایج فرق میکند. در کوتاه مدت حداقل این وضعیت میتواند خیلی متفاوت باشد. اما ارتباط و پیوند این کشورها، باعث میشود که از هم تاثیر بپذیرند و پیروزها و شکست‌ها در یک کشور، تاثیرات معینی بر سایر کشورها داشته باشد. بنظر میرسد که در مصر جریانات

اسلامی مثل "اخوان المسلمین" و دستجات دیگر اسلامی با کمک ارتش و دیگر بازماندگان نظم سابق، دارند تلاش میکنند که انقلاب را خاتمه یافته اعلام کنند، یک انتخابات و یک مجلس موسسان راه بیندازند و مردم را به خانه بفرستند و اوضاع را به دست بگیرند. در مقابل آنها بخشهای زیادی از جوانان و زنان و کارگران قرار دارند که تا کنون جلوی آنها ایستاده اند و تلاش میکنند انقلاب را ادامه دهند. محاکمه مبارک و پسرانش یک نمونه از نتایج فشار انقلاب بود. نمیشود پیش بینی کرد نتیجه دقیقاً چه خواهد شد اما یک احتمال قوی اینست که ارتجاع اسلامی و بورژوازی موقف شود موقتا دست بالاتری پیدا کند و این خود نیروهای جبهه انقلاب را وادار میکند که سریع تر متحد شوند، نقشه عمل روشن ارائه دهند و خواستههای جامعه را جلو بکشند. وقتی انسان صحبت‌های فعالین جوان انقلاب مصر را میشنود بسیار امیدوار میشود که بتواند سریع خود را فرموله کنند و یک بار دیگر با یک قدرتمندی معجزه آسا، همه را سورپرایز نمایند. در تونس هم بدرجه ای اوضاع بر همین منوال است. در لیبی بعد از سقوط قذافی که بسیار محتمل بنظر میرسد، وضع بسیار پیچیده تر خواهد بود. ارتش و دستگاه حکومتی لیبی شانس چندانی برای بازبهبودی نظیر مصر را ندارند. زیرا وحشیانه جلوی انقلاب ایستاده اند. البته افرادی از وزرای قذافی که از همان ابتدا به کمپ مخالفین پیوستند الان از چهره های اصلی "شورای انتقالی" هستند. نیروهای ناتو و دولتهای غربی هم در این کشور تلاش میکنند سناریوی خود را پیاده کنند و دنبال چهره و شخصیت میگردند و سعی شان اینست که اوضاع به سمت چپ نچرخد. ظاهراً یک سری نیروهای اسلامی هم هستند که حتی گفته میشود بعضاً با جریان القاعده ارتباط و پیوند دارند و آنها هم تلاششان اینست که قوانین اسلامی را پیاده کنند. نقطه قوت انقلاب لیبی اینست که مردم در بیشتر شهرها درگیر انقلاب و جنگ و گریز با نیروهای حکومت بوده اند و در نتیجه حضور فعالی در صحنه سیاسی دارند و این بدرجه ای جلوی توطئه ها را میگیرد. در سوریه به دلیل اینکه رژیم بشار اسد متحد نزدیک جمهوری اسلامی است، انقلاب مستقیماً علیه جمهوری اسلامی هم هست و در نتیجه شاید همین یک نقطه قوت این انقلاب است که میتواند باعث شود مردم بیشتری از جنبش اسلامی فاصله بگیرند. در کل احساس من اینست که یک چپ جدید در این کشورها شکل گرفته است که بخش اعظم جوانان را در بر میگیرد. این چپ آینده را از منظر انسانی و کارگری می بیند، با مذهب و ناسیونالیسم فاصله دارد و به سوسیالیسم با دیده مثبت نگاه میکند، اما در عین حال غالباً هنوز مارکس و کمونیسم را بخوبی نمیشناسد. امیدی برای بهبود اوضاع اگر باشد حضور فعال طبقه کارگر و

عروج بیشتر این چپ در راس جنبش مردمی است.

**آرش:** دسته ای از حکومتیان ایران ناخشنود از این واقعیت کنونی که مردمان عرب اسلامگرا و خواستار حکومت اسلامی نیستند و هم چنین به بهانه های گوناگون از جمله مداخله گری دولت های غربی، آن ها را ساخته و پرداخته غرب و اسرائیل قلمداد می کنند و دسته دیگر از آن ها، به این امید که جریانات اسلامگرا در این جنبش ها تقویت شده و رهبری آن ها را به دست بیاورند، ادعا می کنند که آن ها در پی چیزی جز "بیداری اسلامی" در منطقه و رسیدن امواج انقلاب اسلامی ایران به سواحل آبی و خاکی این کشورها نیستند. با توجه به مجموعه شرایط حاکم بر این جنبش ها و ظرفیت های متناقض موجود، به خصوص وضعیت رهبری این جنبش ها و مداخله گری خارجی، شانس استقرار یک رژیم سیاسی - اقتصادی دمکراتیک و یا ریسک عقیم شدن آن ها با مداخلات امپریالیستی و یا حتا چشم انداز تکوین رژیم اسلامی چقدر است؟ دولت های غربی با حکومت های لیبی و سوریه مخالفت می کنند و جمهوری اسلامی با حکومت بحرین و یمن. واکنش اصولی به جنبش های گوناگون چگونه باید باشد؟

**نیکخواه:** ساده ترین قسمت سوال شما برای من این قسمت است که میگویند شانس روی کار آمدن حکومت‌های اسلامی چقدر است! من این شانس را تقریباً صفر میدانم. تجربه حکومت اسلامی در ایران و نفرت عمومی مردم از آن، اینکه جریانات اسلامی نقش چندانی در این انقلابات آرش شماره‌ی ۱۰۷

نداشته اند و کلا شکست و افول اسلام سیاسی در جهان در دوره کنونی، این شانس را بسیار پایین می آورد. همانگونه که قبلاً اشاره کردم احتمال اینکه اسلامی ها در مقطعی در دولت و مجلس های آینده برخی از این کشورها دست بالا پیدا کنند، هست. اما این اولاً برای یک دوره است. و ثانیاً دست بالا پیدا کردن احتمالی اینها به معنای خطر یک حکومت اسلامی نیست. اینها فوکش می‌وانند در حد ترکیه و آنها هم بطور موقت جامعه را اسلامیزه کنند. یعنی تلاش میکنند قوانین و سنتهای اسلامی را به حوزه قانون قاچاق کنند اما نمیتوانند و نخواهند توانست حکومت اسلامی سرکار بیاورند. فکر میکنم دوره روی کار آمدن حکومت‌های اسلامی و کلا مذهبی بسر آمده است.

اما اینکه واکنش اصولی به موقعیتهای مختلفی که میتواند پیش آید چه باید باشد، فکر نمیکنم فرمول واحد و از پیش آماده ای در این مورد میتوان ارائه داد. با کنار زده شدن دیکتاتورهای سرکوبگر، تازه فضای به جریان افتادن یک مبارزه طبقاتی و سیاسی آشکار و همه جانبه، تا حد زیادی ایجاد میشود. تلاش کمونیستها و همه کارگران آگاه باید این باشد که سیاست سوسیالیستی را در این مبارزه تقویت کنند، خواستههای طبقه کارگر و اکثریت توده مردم را فرموله کنند و تلاش کنند این جوامع هرچه بیشتر به سمت یک فضای آزاد و باز سوق پیدا کنند. هرچه فضا آزاد تر باشد، هرچه بیشتر بتوان جلوی ایجاد فضای اختناق و سرکوب را گرفت، شانس چپ و کارگر و نمایندگی شدن کل انسانیت بیشتر است. شانس اینکه بشود جلوی روی کار آمدن ارتجاع و اقلیتهای مفت خور را گرفت بیشتر است. بنابراین هر برخورد و واکنش اصولی تنها بر مبنای تلاش برای عملی شدن هرچه بستر آزادی تشکل و آزادی بیان و تجمع و تحزب، و همچنین دفاع از حق زندگی انسانی و رفاه برای همه افراد جامعه معنی پیدا میکند. با توجه به اینکه دیکتاتوری های این مناطق با قدرت انقلاب مردم سرنگون شده اند، بنظر من شانس اینکه در این کشورها بتوان شاهد روی کار آمدن حکومت‌های مردمی و چپگرا و بدرجه زیادی آزادیهای سیاسی بود، کم نیست. این بسیار مهم است که قدرتهای غربی نتوانستند سناریوها و توطئه هایی نظیر تحمیل دارودسته خمینی به انقلاب ۵۷ ایران را در هیچکدام از این کشورها پیاده کنند. حتی در لیبی که ناتو مستقیماً وارد عمل شد، وضع به این گونه پیش نرفته که نمایندگان بورژوازی غرب توانسته باشند انقلاب را کنترل و محدود کنند و بر آن سیطره داشته باشند. بلکه ترکیبی از نیروهای انقلابی و غیر انقلابی در اوضاع دخیل هستند و شانس مردم در آنجا هم کم نیست.

**آرش:** اگر در تونس و مصر نیروهای امنیتی و ارتش بجای تداوم و تعمیق سرکوب، با اتخاذ تاکتیک تحییب مردم و قربانی کردن بن علی و مبارک، به مهار جنبش برآمدند و نظام را از گزند گسترش و تعمیق حرکت مردمی حفظ کردند، به نظر می‌رسد که حاکمان لیبی و سوریه و یمن و بحرین الگوی خامنه ای - احمدی نژاد را سرمشق قرار داده اند. این که حاکمان از جنبش های کشورهای دیگر درس می‌گیرند، جنبش های آزادی خواه و برابری طلب ایران و عرب در همین مسیری که تا به حال طی کرده اند، چه آموزه هایی برای یکدیگر دارند؟

**نیکخواه:** اول بگذارید بگویم که از نظر من نه جنبش و انقلاب در مصر و تونس مهار شده است و نه در لیبی و سوریه با توپ و تانک و لشکر کشی، حکومت‌هایشان مصون مانده اند. در مصر و تونس آشکارا کشاکش انقلاب و ضد انقلاب ادامه دارد و همین روزها هم در مصر و هم در تونس شاهد بزرگترین تظاهراتها بودیم که با دوره قبل از سرنگونی مبارک و بن علی قابل مقایسه بود. از آن طرف در لیبی الان که من دارم این سوال را جواب میدهم بنظر میرسد به سرنگونی قذافی چند روزی بیشتر باقی نمانده است و بشار اسد هم علیرغم جنایات بسیار برحمانه که با جنایات حکومت اسلامی ایران قابل مقایسه است، نتوانسته است دامنه انقلاب را محدودتر کند و برعکس تظاهراتها هرروز ابعاد گسترده تری به خود میگیرد.

اما بهرحال این سوال مهمی است که جنبش های آزادیخواه و برابری طلب ایران و کشورهای "عربی" چه آموزه هایی برای یکدیگر دارند. اولاً نفس انقلاب در کشورهای منطقه و سرنگونی چند دیکتاتور خودکامه در این کشورها، تأثیرات روحی و روانی بسیار مثبتی در فضای مبارزه در ایران

گرفت، بطور قطع انقلاب را به شکست بکشاند، هیچ دیکتاتوری تردیدی در لشکر کشی علیه مردم نمیکرد. روشن است که اشاره شما به وضعیت لیبی است که نیروهای قذافی دست به حملات گسترده‌ای علیه مردم زده بودند و در حال پیشروی به سوی بن غازی بودند و دخالت نظامی ناتو تأثیر زیادی داشت که توازن قوا عوض شود و نهایتاً حامیان قذافی عقب رانده شوند. اما این سرنوشت محتوم انقلاب در لیبی نبود. من فکر نمیکنم اگر ناتو در لیبی دخالت نمیکرد حتماً و قطعاً انقلاب شکست میخورد و تمام میشد. به احتمال زیاد بن غازی سقوط میکرد، به احتمال زیاد برای مدتی اوضاع به محاق میرفت. اما دوباره از جایی سر بلند میکرد. مخصوصاً در شرایط انقلابی منطقه بعید بنظر میرسد که این سرکوبها مدت زیادی جامعه را آرام نگه دارد. همین الان به سوریه نگاه کنید. نیروهای بشار اسد شهر "درعا" را که سنگر انقلاب بود به محاصره در آوردند و نهایتاً تسخیر کردند بعد شهر حصص را تسخیر کردند و دست به جنایات زیادی زدند. اما تظاهراتها و جنگ مردم علیه حکومت بهیچ وجه فروکش نکرده است. برعکس به شهرهای بیشتری گسترش پیدا کرده است. الان چندین شهر در حال تظاهرات هرروزه علیه حکومت هستند. حتی شهرهای تسخیر شده دارند تظاهرات میکنند. اینکه نهایتاً در این مرحله چه میشود روشن نیست اما شواهد بسیاری دارد این را میگوید که رژیم بشار اسد راه دیگری جز سقوط پیش رو ندارد.

کلا در مورد دخالت نظامی دولتها باید یک مقدار زیادی مظنون و محتاط بود. باید مردم بدانند که دولتها و نیروهای بورژوازی بخاطر انقلاب و رهایی مردم وارد جنگ و کشاکش نمیشوند. یا زیر فشار افکار عمومی دست به این کار میزنند که بدرجه‌ای در مورد لیبی اینگونه بود. و یا میخواهند از طریق دخالت نظامی بر علیه دیکتاتورها، جا پایی پیدا کنند که بتوانند انقلاب را کنترل کنند. بنظر من در مورد دخالت نظامی ناتو در لیبی هر دو این‌ها دخیل است. و نتیجه کار به هوشیاری مردم و جبهه انقلاب بستگی دارد که تا چه حد بتواند توطئه‌ها را ببیند و بشناسد و خنثی کند. ناتو هیچگاه در تمام طول حیاتش نقشی به نفع هیچ انقلابی نداشته است. هیچگاه به نفع مردم کاری نکرده است. همیشه نقش بر عکس داشته. این سازمان رسماً ابزاری در خدمت پیشبرد سیاستها و اهداف دولتهای غربی است. هیچ تردیدی در این مورد نباید داشت. همین دولتهایی که سرنگون شدند یا دارند سرنگون میشوند بلا استثنا مورد حمایت و احترام همه دولتهای غربی و ناتو بوده اند. میدانم که قذافی و اسد یک مقدار با غرب مشکل داشته اند. اما در سالهای اخیر بطور جدی و همه جانبه از جانب آمریکا و دولتهای اروپایی حمایت شده اند. اینکه کار به اینجایی کشیده است که کشیده، این را انقلاب تحمیل کرده است. ماهیت ناتو عوض نشده است.

بهرحال اینکه امروز گفتمان انقلاب به گفتمان جهانی تبدیل شده و اینکه امروز این دولتها هستند که حداقل در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا باید سیاستهایشان را در قبال حرکت مردم تعیین کنند و نه برعکس، اینها نشانه‌های مثبت و بسیار امید بخشی است. اما نه باید دچار این تردید و تزلزل شد که فکر کنیم انقلابات بدون دخالت نظامی به جایی نمیرسد، و نه باید دچار این خوش بینی شد که ارگانهای نظامی‌ای مثل ناتو و امثال آنها، بعنوان نیروی ذخیره انقلاب عمل خواهند کرد. انقلاب کار مردم است. و طبقات در کوران انقلاب نیز نقش طبقاتی خود را ایفا میکنند. بورژوازی اساساً ضد انقلاب است و انقلاب اساساً بر دوش طبقه کارگر پیش خواهد رفت. و ما بعنوان نیروهایی که امر رهایی کل جامعه را بر اساس اهداف طبقاتی طبقه کارگر دنبال میکنیم، باید این هوشیاری را مدام به کارگران و مردم بدهیم.

۲۴ اوت ۲۰۱۱

\*



گذاشته است و امیدواری زیادی برای سرنگونی جمهوری اسلامی ایجاد نموده است که فکر میکنم در خیزشهای بعدی در ایران تأثیر زیادی خواهد داشت. "مبارک بنی علی نوبت سید علی" الان به یکی از شعارهای انقلاب ایران تبدیل شده است. علاوه بر این میشود از تجربه جوانان در این کشورها در استفاده از فیس بوک و تویتر و بسیج مردم و ارتباطات جهانی استفاده کرد. که البته از این نظر در انقلاب ۸۸ ایران نیز شاهد نمونه‌های بسیار خوبی بودیم. ثانیاً جنبش و مبارزه در ایران هنوز موفق به سرنگون کردن جمهوری اسلامی نشده است اما به دلیل جریان داشتن طولانی مدت یک جنبش فعال سیاسی و اجتماعی و ضد حکومتی در ایران، انقلابیون منطقه درسهای زیادی از ایران میتوانند بیاموزند و باید بیاموزند. اگر انقلابات منطقه بخواهند به پیروزی برگشت ناپذیر برسند باید از این دستاوردها استفاده کنند. در ایران چپ و رادیکالیسم و جنبش کارگری قدرتمند و با تجربه‌ای داریم. جنبش‌های اجتماعی متحزب و فرموله هستند و برنامه و پلتفرم دارند و خود این کمک میکنند که مردم با چشم بازتری بتوانند انتخاب کنند. شما اگر مقایسه کنید متوجه میشوید که در مصر و تونس و لیبی انقلاب شد اما کمتر شنیدیم که خواستهای سیاسی و رفاهی روشنی فریاد زده شود. و این یک نقطه ضعف جدی است. اما در ایران در هر تجمع سیاسی اولین خواست شرکت کنندگان برای مثال آزادی زندانیان سیاسی و آزادی تجمع و تشکل و لغو اعدام و جدایی مذهب از دولت و برابری حقوق زن و مرد و امثال اینهاست. همه اینها در کنار سنت گسترده اول مه و هشت مارس و امثال اینها، یعنی دست بالا پیدا کردن رادیکالیسم و چپ در جامعه، اینها باعث میشود که کسی به سادگی نتواند انقلاب بعدی ایران را خفه کند و به بیراهه بکشاند. این پیشرویها و دستاوردها به اندازه خود سرنگونی مهم است. آینده جامعه به جایگاه احزاب سیاسی و فرموله کردن خواستها و بسیج نیرو حول آنها گره خورده است. اینکه کدام طبقه و کدام جنبش بتواند خواستها و اهداف خود را به خواست جامعه تبدیل کند، تعیین میکند که جامعه آینده چه خصوصیتی داشته باشد و در خدمت همه مردم قرار گیرد یا فقط یک اقلیت بر آن حاکم باشد. کارگران و انقلابیون در جوامع انقلابی بسیار نیاز دارند که این دستاوردها را بیاموزند و به دست بگیرند. طبعاً اگر در ایران انقلاب هرچه زودتر پا بگیرد و موفق شود حکومت اسلامی را به زیر کشد، بیشترین و فوری‌ترین تأثیر را بر جوامع انقلابی میگذارد اما قبل از آن هم باید تلاش کرد که این پیوند و ارتباط و تأثیر گذاری‌ها از حد خودبخودی فراتر رود و نقشه مند و با برنامه انجام شود.

**آرش:** برخی می‌گویند این جنبش‌های تاکنون مسالمت آمیز، وقتی بی‌رحمانه به خاک و خون کشیده می‌شوند، بدون دخالتگری نظامی خارجی چطور می‌توانند بر حکومت‌های تا دندان مسلح و انعطاف ناپذیری مثل حکومت‌های قذافی و اسد و عبدالله صالح یا رژیم بحرین که از پشتیبانی عربستان و غرب برخوردار است، غلبه کنند؟ آیا به راستی جز تسلیم به این حکومت‌ها و یا طلب مداخله نظامی خارجی، راه دیگری برای پیشرفت این جنبش‌ها وجود ندارد؟

**نیکخواه:** اگر بدون دخالت نظامی دولتها، راهی جز تسلیم برای مردم وجود نداشت حرفی از انقلاب هم در میان نبود. دخالت نظامی قدرتهای خارجی هیچوقت جزئی از انقلاب نبوده است. خاصیت اصلی انقلاب اینست که به قدرت نیروی اکثریتی مردم، همین دژهای مسلح و تا دندان مسلح را در هم میشکند. انقلاب مکانیسمش اینست که اکثریت جامعه‌ای علیه حاکمین دست به شورش و اعتراض میزند و همین باعث میشود که نیروهای مسلح حاکمین هم زمین زیرپایشان خالی شود و افرادش روحیه شان را از دست بدهند و دچار تشتت شوند و دست به فرار بزنند، و نهایتاً با یک قیام کل دم و دستگاه سرکوب در هم کوبیده شود. حقیقت اینست که هیچ انقلابی سراسر است و خطی پیش نرفته است. عقب نشینی‌ها و پیشروی‌هایی صورت میگیرد. اما وقتی که اکثریت جامعه‌ای فعالانه دست به کار به زیر کشیدن حکومت میشود، دیر یاز زود میتواند به هدف خود برسد. اگر قرار بود شیوه تانک به خیابان آوردن و لشکر مزدوران مسلح را علیه مردم بسیج کردن شبیه آنچه در لیبی یا سوریه یا ایران صورت آرش شماره‌ی ۱۰۷